

شماره فوق العاده

سیک ۳۳ سیاه

شماره ۱۱۱۸ جمعه ۱۹ مرداد ۱۳۵۸ بها ۵۰ ریال



● تابستان، زن و دریا

در این شماره:

۸ قابلوی زیبا و تمام رنگی

در هشت صفحه



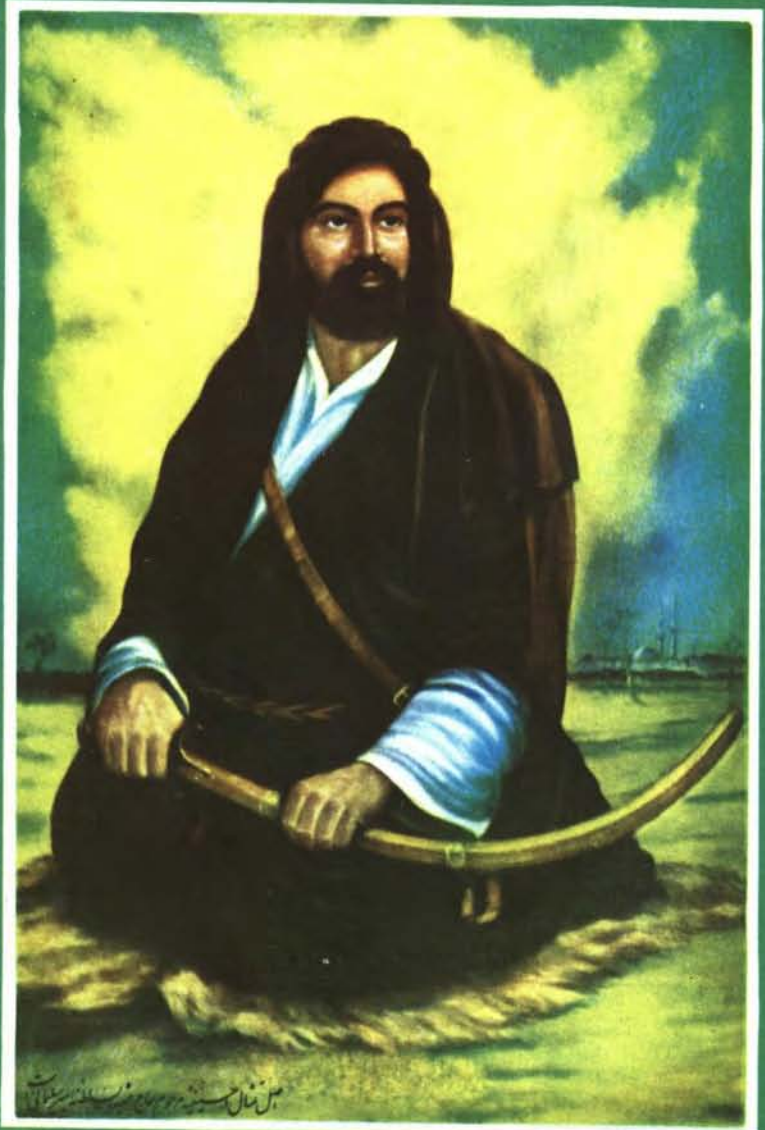
● سرگرمیهای
تفریلات



۱۰۰ شخصیت جهانی که
مسیر تاریخ را تغییر دادند

● بهترین عکسهای
نیم قرن اخیر به انتخاب:
مجله لایف امریکا

از «علی» پیاموزیدروش «دادگری» را



«دادگری» را با همان

ترازویی بسنجید که

«اسلام» می سنجید

انقلاب» بود، تا نشان داده شود که هر گناهی پاداشی دارد و هر بیدادگری، پادافره‌ای.

بر پای این دستگاه که بی‌درنگ پس از پیروزی مردم بکار آغازید، و در نخستین بخش از کار خود، چهار تن از سیه‌کاران را به گروهان تیر سیرد، پراستی مانند آبی بود که بر آتش

یکی از امیدهای مردم ستمکشیده‌ی ایران، چه در دوران انقلاب، چه بهنگام شکوفایی آن - که در هر روز دویست، سیصد تن از بهترین جوانان خود را از دست می‌داد - و چه پس از پیروزی که سوز و ستمگران را به خاک مالید، همانا «دادسرای انقلاب» و «دادگاههای

دل مردم داغدار میهن ما، پاشیده شد و همانگونه که در دو هفته پیش نوشتیم، هر چند که در دین گرامی اسلام «بخشایش» پسندیده‌تر از «خونخواهی» بشمار آمده است، اما بایسته بود که دادگاههای انقلاب چنین بکنند.

ولی انده‌گنانه باید گفت که رفتار این دادگاهها، رفته‌رفته از گذرگاه شایسته‌ای که می‌بایست بگذرد، بیرون افتاد و کار کشتارها تا بدانجا رسید که شنیده شد حثارهر انقلاب از برخی از فرمانهای دادگاهها ناخشنود شد و نشانه آن نیز، فرمانهای «۲۶ اسفند ۵۷» در باره دست نگهداشتن در کار دادگاهها تا نوشتن «آیین‌نامه ویژه»، و فرمان «بیست و سوم اردیبهشت ۵۸» که دستور می‌داد تنها کسانی را که آدم کشته، و یا فرمان کشتار داده‌اند، بکشند و سرانجام فرمان «بخشایش همگانی» که در تاریخ «هجدهم تیر ماه ۵۸» از سوی وی داده شد، است.

اما آنگونه که برآورد می‌شود، گویی چنانکه می‌باید، نگرانی به‌فرمانهای رهبر نشده است. زیرا با اینکه همه‌ما، در روزنامه‌های پامداد و شامگاه می‌خوانیم که «رهبر انقلاب» چندین بار برای آزادی زندانیان پسا فشاری کرده است، هنوز آنگونه که شایسته است، در رهایی گروه فراوان زندانیان، کاری برنده انجام نشده. برای نمونه، جندی پیش دادستان انقلاب تهران در یک گفتگو با روزنامه‌نویسان گفت: «می‌باید به پرونده‌های زندانیان رسیدگی شود تا آناتکه «بی‌گناهند» یا گرفتن بایندان (ضامن) آزاد شوند».

در اینجا دو پرسش پیش می‌آید. یکی اینکه «گناه نکرده» را دیگر چه «بخشایشی»؟ زیرا خود شما می‌گویید «آناتکه بی‌گناهند...» و این بدان معنا است که این گروه، چه فرمان بخشایش داده می‌شد و چه نمی‌شد، می‌بایست آزاد می‌شدند و از این گذشته، اینکه که فرمان داده شده است، دیگر بایندان برای چه؟

دیگر اینکه مگر هنوز برای دادسرای انقلاب، بی‌گناهی و گناهکاری زندانیانش روشن نیست؟ زیرا تا آنجا که ما می‌دانیم، می‌باید نخست کسی گناهی کرده باشند و برگه‌ای از گناه او بدست دادرسان دادستان افتاده باشد تا گرفتار شود. نه اینکه نخست کسی را بازداشت کنند، آنگاه بدنبال این بگردند که آیا بی‌گناه است، یا نه؟

بگفته‌ی دیگر، اگر برگه‌ای در

دست دادرسای انقلاب باشد، که به آسانی روشن می‌شود که کدام «زندانی» در میان آن گروههایی که رهبر در فرمان خود نام برده است، هست و کدام زندانی، نیست. و در این صورت، یعنی در صورت داشتن چنین برگه‌هایی، می‌بایست بی‌درنگ پس از «فرمان رهبر» آناتکه زیر سایه بخشایش می‌رفتند، آزاد می‌شدند و آناتکه آدم کش بوده یا فرمان آدم کشی و شکنجه داده بودند، در زندان می‌مانند تا دادگاهشان برپا شود. نه اینکه پس از دادن فرمان، تازه رسیدگی به کار آنان را بیابازند.

بویژه اینکه، تا آنجا که می‌دانیم در دین اسلام، همه‌ی مردم بی‌گناه بشمار می‌آیند مگر آنکه برگه‌ای که نشان‌دهنده گناهکاری باشد، در باره‌ی کسی یا کسانی پیدا شود و سهمین شوند (علت) است که در دادرسی اسلامی «گواه» و «گواهان» نقش سازنده دارند. زیرا هرگاه چنین نبود و با هر «بدگمانی» می‌توانستیم کسی را بگیریم و بزندان بيفکنیم و گوتسمالی دهیم، دیگر نیازی به «گواه» آنهم «گواه دادگر»، در دادرسی اسلامی نبود.

پس در دادرسی انقلاب که بر پایه‌ی اسلامی می‌گردد، به این نکته نیز می‌باید نگریسته شود. یعنی نخست «برگه‌ها» را بدست بیاورند و آنگاه کسان را به زندان بيفکنند. رویداد تکان‌دهنده و دردآور دیگری که در چند روز پیش رخداد، کشته شدن «اسدالله موسوی» سناتور پیشین خوزستان، در زندان «بهبهان» بود.

من بهیچ روی «اسدالله موسوی» را نمی‌شناسم و برای یکبار هم او را ندیده بودم و حتا نگاره (عکس) وی را نیز تا کنون ندیده‌ام. اما باید گفت که همه‌ی زندانیان دادرسی انقلاب در سراسر کشور، «زندانیان اسلام» بشمار می‌روند و به پیروی از فرمان استوار دین و دستورها و بافتاری‌های پیامبر راستین اسلام، می‌باید در نگهداری و تسمیر انسان کوشش بی‌گیر روا داشت و نگذارد کوچکترین سختی به آنان داده شود، تا هنگامی که فرمان دین در باره‌ی آنها از سوی دادگاه روا شود. یعنی اگر کشتنی هستند، کشته شوند، اگر زندان مدتی هستند در زندان بمانند و اگر هم بی‌گناه هستند، آزاد شوند. نه اینکه آنان را چنان بی‌دقارها سازند که گروهی بتوانند به گشتنشان برخیزند و زندانی‌ای را که هیچگونه نیروی



در انگلستان ۳۰۰ مسجد وجود دارد

مسجد ویمبلی:

5 Stanley Avenue
Wembley.
Tel: 902 3258.

مسجد ویمبلدون:

Darnford Rd.
Wimbledon.
London, S.W.19.

مسجد وولویچ:

40 Woolwich New Rd.
Woolwich.
London, S.E.18.

مسجد اکرینگتون:

229 Blackburn Rd.
Accrington.

مسجد اشتون:

71 Stanford st.
Ashton - Under Lyne.

مسجد پارکینگ:

3 Salisbury Avenue.
Tel: 4946 519

مسجد پدفورد:

36 Alexander Rd
Bedford.

در این منطقه مسجد دیگری نیز وجود دارد:

2 the Avenue.

مسجد استون:

Aston
109 Frederick Rd.
Birmingham 6
Tel: (021) 3280156

مسجد پرمینگهام:

23 Arden RD.
Birmingham 6
Tel (021) 5239963.

مسجد گلوستر:

44/46 Rycroft street
Gloucester

مسجد گریتهاروود

Great Harwood (Lancs)
24 Edmond street
off Princess street

مسجد هاید:

Hyde (Lancs)
28 st. Thomas street

مسجد کیدر مینستر:

Kidderminster (Worcs)
72 Coventry Rd
Tel: 62011

مسجد روشولم:

Rusholme
Eileen Grove
platt lane
manchester 14
Tel: (061) 2487115

مسجد دارلاستون:

DARLASTON (staffs)
59 Walsall Road

مسجد دبلن:

DUBLIN (Ireland)
7 Harrington Street
17 Church Rd,
Hove.
Tel: (0273) 737188.

مسجد پرایتون:

9 Charlotte St.,

مسجد ساوت کنزینگتون:

27 Thurloe Place.
south Kensington.
Tel 01-584 2804.

مسجد الدگیت:

141 Leman st.,
Aldgate.

مسجد مرکز اسلامی:

Islamic centre.
136 Cannon st REd.,
Aldgate.

مسجد بیژواتر:

4 Westbourne Grove,
Clapton Pond

مسجد کرویدون:

45 Witley Rd.
Croydon.
Tel: 387 3074.

مسجد ایستون:

204 North Gower street.
Euston.
Tel: 387 8346.

مسجد هونسلو:

233 Bath Rd.
Hounslow.

مسجد ایستهام:

1 Colvin Rd.
East Ham.
Tel: 01-472 5663.

مسجد نورث کنزینگتون:

Morocco Centre.
9 Ackland Rd.,
London. W.10.

مسجد فینسبری پارک:

11 Woodfall Rd,
Finsbury Park.
London, N.4.

مسجد نایسبریج:

15 Cheam place.
Knightsbridge.
London, S.W.1.

مسجد سارتهال:

103 Townsend Rd.
South Hall.

در این منطقه مسجد دیگری نیز وجود دارد:

Flakington Place.
(Off King st.)

مسجد استریتهام:

1 Bournevale Rd,
Streatham.
Tel: 01-769 7098.

مطابق آماري که مرکز اسلامی در لندن انتشار داده است، در سراسر انگلیس بیش از سیصد مسجد وجود دارد که اکثر آن را کشورهای اسلامی و سازمان‌های خیریه مسلمان پایه‌گذاری کرده‌اند و مخارج اداره آنها را جمعی از خیرخواهان و کشورهای عربی می‌پردازند.

اینگ که مجله به‌دست شما می‌رسد، روز جمعه است و نمازگذاران به این مساجد در اقصی نقاط انگلیس و ایرلند روی می‌آورند.

درین صفحه، آدرس و شماره تلفن قسمتی از این مساجد را برای شما نقل می‌کنیم:

مسجد مرکزی لندن

این مسجد در قلب لندن واقع است و یکی از تأسیسات مرکز فرهنگی اسلامی و بزرگترین مسجد در سراسر انگلستان است در ساختمان این مسجد کشورهای مختلف اسلامی و جمعی از موسسات اسلامی شرکت داشتند

Islamic Cultural centre.

146 Park Rd.

Regents Park,

London, N.W.3.

Tel: 01 - 724 3363/7.

مسجد شرق لندن:

East London Mosque.

45 Fieldgate St.,

Aldgate.

Tel: 01 - 247 2625/2627.

مسجدها نهری استریت:

46 Hambury st.

(Off Brick Lane)

مسجد فینسبری پارک:

15 st. thomas Rd.

Finsbury Park.

London, N.4.

Tel: 01-359 1181.

مسجد بریک لاین:

59 Brick Lane.

Tel: 01-247 3587.

مسجد کانینگ تاون:

22 Star Lane.

Tel: 01-476 6593.

مسجد ادنبره:

12 Roxburgh Street
Tel: (031) 5561902

مسجد هونسلو:

HOUNSLOW (Middlex)
233 Bath Road

مسجد مرکز اسلامی:

Islamic Centre
Slin Grove

مسجد منچستر:

94 Bignor Street
Manchester 8
Tel: (061) 2051359

مسجد گلوستر:

GLOUCESTER
44/46 Rycroft Street

مسجد نیوکاسل:

NEWCASTLE-UPON-TYNE

Malvern Street
Off Elswick Road

Tel: (0632) 38549

28 Boutts Walk
Off Whitley Street

مسجد ریڈینگ:

46 Alexander Road
Tel: (0734) 61565

مسجد اکسفورد:

OXFORD
108 Walton Street
Tel: (0865) 54995

19 Bath Street
Off Clements Road

Tel: (0865) 45547

مسجد بریستول:

Bristol.
Green St.,

Totterdown.

109 Lower St.,

Cheltenham Rd,

مسجد کامبریج:

175 Chesterton Road
17 Hills Road

Tel: (0223) 54605

مسجد لانکاستر:

LANCASTER
17 Blades Street

Tel: (0524) 2087

2 Hawarden Cottages

Off Abdon Street

مسجد ترافورد پارک:

Trafford Park
365 Third Avenue

Manchester 17

مسجد لیورپول:

LIVERPOOL

Hathersley Street

Off Princess Park Road

Liverpool 8

Tel: (051) 709 7594/2560

Islamic Centre

Stanley Street

15 James Road

DUBLIN (Ireland)

7 Harrington Street

مسجد دوبلن:

یادداشت های هفته



از سخنان مهندس بازرگان چنین استنباط می شود که در اثر کار مداوم و مشکلات فراوان خسته شده و بطوریکه به نزدیکانش گفته یگانه آرزوی کناره گیری از کار است. معمولاً در عالم سیاست فقط جاه طلبان هستند که احساس خستگی نمی کنند و مهندس بازرگان درویش مسلک مطلقاً دارای چنین روحیه ای نیست. مهندس بازرگان با توجه به جناح های افراطی چپ و راست که هر جناح نمایندگانی در گروه حاکم دارند یگانه امید کسانی است که با اعتدال فکر می کنند.

در مجلس خبرگان

انتخابات مجلس خبرگان همانطور که پیش بینی میشد، با آراش شروع شد و همانطور هم پایان یافت و نتایج انتخابات هم نشان داد که طبق پیش بینی های قبلی طرفداران جمهوری اسلامی با اکثریت قاطع برنده شدند. با این ترتیب پیش بینی میشود قانون اساسی بدون بحث و گفتگوی زیاد با تغییرات بسیار کمی به تصویب برسد. در ضمن عده ای از نمایندگان از تریبون مجلس برای حمله به مخالفان استفاده خواهند کرد.

شرایط جدیدی برای مقامات

با نطق مهندس بازرگان در مورد به تحرک در آوردن ادارات پیش بینی میشود در ضوابط تعیین افراد برای ریاست و مقامات بسالای اداری تغییراتی داده شود.

در حال حاضر عده زیادی بیشتر به این دلیل به مقامات بالا رسیده اند که یا خودشان مدتی زندانی بودند یا پسران و دختران و برادرانشان زندانی یا شکنجه یا شهید شدند و البته اگر این شرط در حال حاضر لازم نباشد برای پیشرفت کارها کافی نیست و باید تخصص و تجربه هم در کار باشد که اکنون به فکر این مسئله هم افتاده اند.

میریم. می گفت بنویس آنها که علیه صنعت فریاد برداشته اند یا بی اطلاع هستند و یا نقشه دارند. ایران چاره ای جز صنعتی شدن ندارد. با پیشرفت تکنولوژی، کشاورزی روز بروز به عده کمتری احتیاج پیدا می کند و روستائیان ها ناچار به آمدن به شهرها هستند. می گفت و رقم وعددنشان میداد که در آمریکا امروز فقط ۴ درصد از جمعیت کل کشور به کار کشاورزی مشغول هستند و همین عده کم غذای خودشان و ۹۶ درصد بقیه را تهیه می کنند و البته این رقم در کشورهای غربی بیشتر است ولی در هر حال به ده درصد هم نمی رسد.

می گفت باتوجه به این مسئله و با علم به این که در ایران هر سال ۷۰۰/۰۰۰ هزار نفر بر تعداد جمعیت اضافه می شود این عده پس از مدتی روانه بازار کار می شوند و احتیاج به مشاغل جدید خواهند داشت و چون روستاها نمی توانند از نظر تأمین شغل جوابگوی آنها باشند و دولت هم به اینهمه کارمند احتیاج ندارد پس فقط صنعت می تواند آنها را جذب کند به اینجهت است که ما محکوم هستیم صنعتی بشویم و برای اینکار باید از هم اکنون خود را آماده کنیم و گرنه پس از چند سال دچار چنان بیکاری و بی بولی خواهیم شد که درآمد نفت هم حتی اگر چند برابر میزان فعلی باشد نخواهد توانست جوابگو باشد.

جواب دادم چون میترسم مرا طرفدار صنعت مونتاز بدانند حرف تو را می نویسم امیدوارم که گوش شنوایی باشد. چون هرچه باشد ما فقط برای امروز زندگی نمی کنیم. فردائی هم در پیش است.

دسترس نیست و گرنه یکبار دیگر آنرا چاپ میکردم تا هم میهنان عزیز بدانند حتی از نظر یک متفکر توده ای نیز مردی چون فردوسی و کتاب بزرگش شاهنامه اقتضای محسوب میشود آنطور که بعضی تصور میکنند مایه بدنامی که باید اسمش را از خیابانها و دانشگاهها برداشت. دوستی می گفت چون عازم خارج بودم تصمیم گرفتم یک پرچم کوچک ایران تهیه کنم و با خود ببرم تا در آنجا هر وقت یاد وطن می کنم به آن نگاه کنم. تمام خیابان های شهر را زیر پا گذاشتم ولی هیچ جا پرچم ایران پیدا نکردم در آخر بمن نشانی مغازه ای را دادند که در گذشته مخصوص فروش پرچم بود.

با زحمت مغازه را پیدا کردم ولی آنجا هم از پرچم خبری نبود بمن گفت هر نوع پرچم از هر کشور بخواهی دارم جز پرچم ایران عصبانی شدم و به او پرخاش کردم جواب داد: آقا چرا با من عصبانی میشوی من دکاندارم، باید جنسی بیاورم که خریدار داشته باشد وقتی خریدار نباشد چه انتظاری داری که من فروشنده باشم.

دیدم راست می گوید و من بی جهت به او پرخاش کرده ام.

می گفت با وضعی که پیش آمده و بی اعتنائی هائی که به مشکلات روز افزون صنایع میشود باید فاتحه همین صنعت ناقص را هم خواند. رژیم گذشته کشاورزی را از میان برد حالا ما بای تو جهی داریم صنعت را هم که تاکنون میلیاردها تومان از پول ملت خرج آن شده است از میان

بالاخره کار پاکسازی به فردوسی هم رسید و نام او را از روی دانشگاه مشهد برداشتند و همین روزهاست که عده ای با بولدوز راهی طوس شوند و آرامگاه او را هم خراب کنند.

البته این چیزها برای فردوسی تازگی ندارد. قبل از مرگ و بعد از آن بسلاهای فراوانی بر سر او آمده است. لابد از یاد نبرده اید که سلطان محمود با او چه معامله ای کرده. حتماً خوانده اید که پس از مرگ، شیخ شهر اجازه نداد او را در گورستان مسلمانان دفن کنند. گفت رافضی است و خارج از دین، ولی با همه اینها فردوسی هزاره اول را گذراند و علیرغم همه این حرف ها هزاره سال دیگر نیز جاودان خواهد ماند. اگر ما خریدار گوهر او نیستیم هم اکنون کشورهای زیادی هستند که خواستار اویند و گرنه اینهمه کتاب و مقاله و تفسیر بر کتاب عظیم او نمی نوشتند. ما باید در فکر خودمان باشیم که جایی برای ما وجود ندارد.

خوب بیاد دارم حدود سی سال قبل هم یک موج فردوسی زدائی در کشور ما پدید آمده بود و فردوسی و شاهنامه را شاعر و کتابی در خدمت نشان تصور می کردند. در آن روزگار احسان طبری که بحق از متفکران و نویسندگان طراز اول زمان بود نطقی درباره فردوسی ایراد کرد که بعد هم در مجله مردم ماهانه چاپ شد.

در آنجا طبری با دهها ضایعه و مثال ثابت کرده بود فردوسی خالق کساوه آهنگر شاعری مردمی است نه درباری...

متأسفانه این مقاله در

در هفته گذشته نیز تعداد زیادی از زندانیان آزاد شدند که از آن میان باید از علی اصغر امیرانی مدیر خواندنیها و مهندس کاظم جفرویی اسم برد و احتمال می رود با فرا رسیدن عید فطر بقیه نیز آزاد شده فقط عده بسیار کمی در زندان باقی بمانند. با کم شدن تعداد زندانیان کار دادگاههای انقلابی زندانها نیز کم شده به اینجهت این دادگاهها در آینده بجای رسیدگی به خلاف های گذشته به کارهای ضد انقلابی که در حال حاضر صورت می گیرد رسیدگی خواهند کرد.

سروش



بدستور صادق قطب زاده مدتی است مجله سروش بجای تماشای وسیله سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران منتشر می شود. بلافاصله پس از انتشار این مجله صحبت از این بود که برای صرفه جویی از مخارج، سروش تعطیل شود ولی بدنبال چند روز تأخیر در انتشار شماره های اول اکنون این مجله بطور مرتب منتشر می شود بطوریکه تا کنون ۱۴ شماره آن منتشر شده است.

سروش را باید یک مجله مذهبی، سیاسی ادبی معتدل دانست که خریداران مخصوص به خود دارد. در آخرین شماره بیژن خرسند سردبیر مجله در مورد راه و رسم سروش نوشته «ما فقط از ایرانی مسلمان دستور می گیریم و مدیر واقعی مجله مان «مردم» است.»

در شماره ۱۴ ضمتاً مقاله ای هم از صادق قطب زاده بنام «جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی دو الگوی تلاشی روشنفکران در نفی کاریزبری (بازگشت به خویشتن) چاپ شده است. با آنکه گفته می شود تلویزیون از مهرام دارای برنامه های متنوع خواهد بود معذراً سروش همچنان یک مجله غیر تلویزیونی باقی خواهد ماند.

آیا نرزه کناره گیری می کند؟

به دنبال کناره گیری مهندس رحمت الله مقدم مراغه ای از استانداری احتمال می رود که حسن نرزه نیز از ریاست شرکت ملی نفت ایران استعفا بدهد.

بسم الله قاصم الجبارين

IRAQI BA'ATHIST BUTCHERY

In a desperate attempt to save their rule, the Ba'athists have been blundering in a dangerous game of terror aimed at repressing the rising revolution of the Iraqi masses under the leadership of Ayatollah Mohammad Baqir Al-Sadr.

- 86 people, many of whom are Ayatollah Al-Sadr's representatives, are awaiting execution. Some names underneath.
- 599 people sentenced to life imprisonment.
- 11,000 people still under interrogation and torture.
- 36 people died under torture including 11-year-old boy and a woman (Nahda Mohammad Al-Bahily).

We urge all human rights advocates and organisations to intervene immediately and save the life of:



Ayatollah Mohammad Baqir Al-Sadr

Sayed Abbas Al-Shawki
Sheikh Abdul-Jabbar Al-Basri
Sheikh Sadr Al-Deen Al-Qubanchi
Sayed Najah Al-Khatib
Sheikh Kadhim Al-Mu'athin
Ala'a Al-Shahrastani
Sayed Hassan Al-Mubarra
Sayed Jasim Al-Mubarra
Sheikh Khaz'al Al-Sudani
Sayed Qasim Shubbar
Haj Hafidh Ibrahim

Islamic Liberation Movement of Iraq (Europe)

بسم الله قاصم الجبارين

در روزنامه‌های لندن

خبرنگار ما از لندن یک نسخه از آگهی که در شماره روز جمعه بیستم ژوئیه ۱۹۷۹ روزنامه «دیلی تلگراف» چاپ لندن به طبع رسیده برای ما فرستاده است. بطوری که ملاحظه می‌فرمائید جمله «بسم الله قاصم الجبارين» که یکی از شعارهای دادگاه‌های انقلاب اسلامی ایران است، در بالای آگهی به چاپ رسیده است و در زیر آن ضمن چاپ عکس آیت الله سید محمد باقر صدر، به حملات شدیدی به معنی‌ها و کشتاری که در عراق کرده‌اند، دست زده‌اند. در زیر اعلان، نام عده‌ای از علمای عراق که این اطلاعیه را امضاء کرده‌اند، و نیز عده‌ای که قرار است اعدام شوند، چاپ شده است.



نزیه تاکون چند بار تمایل به کناره‌گیری کرده ولی با تقاضای او مخالفت شده است اما این بار تصور می‌شود با این تقاضا موافقت شود. علت استعفای نزیه مانند مهندس مقدم اعتراض به بعضی روش‌ها و کارهاست.

دستبرداره ایرانیان در لندن

از مدتی به این طرف نسبت به ایرانیان و به طور کلی نسبت به اغلب کسانی که از خاورمیانه هستند و از لندن دیدن می‌کنند، تجاوزاتی صورت می‌گیرد متأسفانه سفارت ایران در لندن هیچ کاری به نفع این افراد انجام نمی‌دهد و بدتر از آن اینکه درد سرهائی نیز برایشان فراهم می‌سازد. یک ایرانی به نام نجف‌پور چند شب

برنامه آینده آیت الله

خلخالی



عدم انتخاب آیت الله خلخالی برای مجلس خبرگان باعث تغییر در روحیه ایشان نشده است چون ایشان برای خود رسالت‌هایی قائل هستند که نرفتن به این مجلس تأثیری در آنها نخواهد داشت و بطوریکه اطرافیان می‌گویند بعضی از این برنامه‌ها بزودی اعلام خواهد شد.

آیت الله خلخالی در کشورهای اروپائی و امریکائی هم فرد شناخته شده‌ای هستند و صدور حکم اعدام شاه سابق و اطرافیانش از طرف ایشان باعث شده که شخصیت بین‌المللی پیدا کنند.

عراق و اوضاع ایران

استعفای احمد حسن البکر از ریاست جمهوری عراق، مسئله ساده‌ای نیست و آنچه که درین میان جلب توجه می‌کند، کنار گذاشتن «عبدالحسین منهیدی» عضو شورای انقلاب و منشی شورای است.

البته معلوم است که «بکر» بیمار است، ولی چرا عبدالحسین منهیدی را کنار گذاشتند؟... محافل مطلع اظهار عقیده می‌کنند که اختلافات مذهبی در میان کادر رهبری حزب بعث، موجب برکناری او شده و این اختلافات بر اثر اختلاف نظر در اجرای سیاست حزب در خوزستان و نیز اختلافات بین اهل تشیع و اهل تسنن در ایران بوده است.

گرانی

گرانی روزافزون اجناس باعث شده که مردم بتدریج احساس ناراحتی نمایند. گروهی از مردم که با کم شدن مقداری از کرایه‌خانه یا ندانن اقساط بدهی بانکها توانسته بودند تعادلی در زندگی خود به وجود بیاورند اکنون احساس می‌کنند گرانی آن تخفیف را هم بسلیع و بانکها هم قسط‌ها را به اضافه بهره آن میگیرند. به این ترتیب دولت باید هر چه زودتر فکر چاره‌ای جهت مبارزه با گرانی باشد.

چهارشنبه آینده

بمناسبت شهادت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و تعطیلات اعیاء

مجله سپید و سیاه

منتشر نمی‌شود

روز چهارشنبه ۳۱ مرداد ماه

شماره فوق العاده سپید و سیاه

بمناسبت عید فطر

با صفحات اضافی و تمام رنگی

ویک هدیه فوق العاده جالب و بینظیر

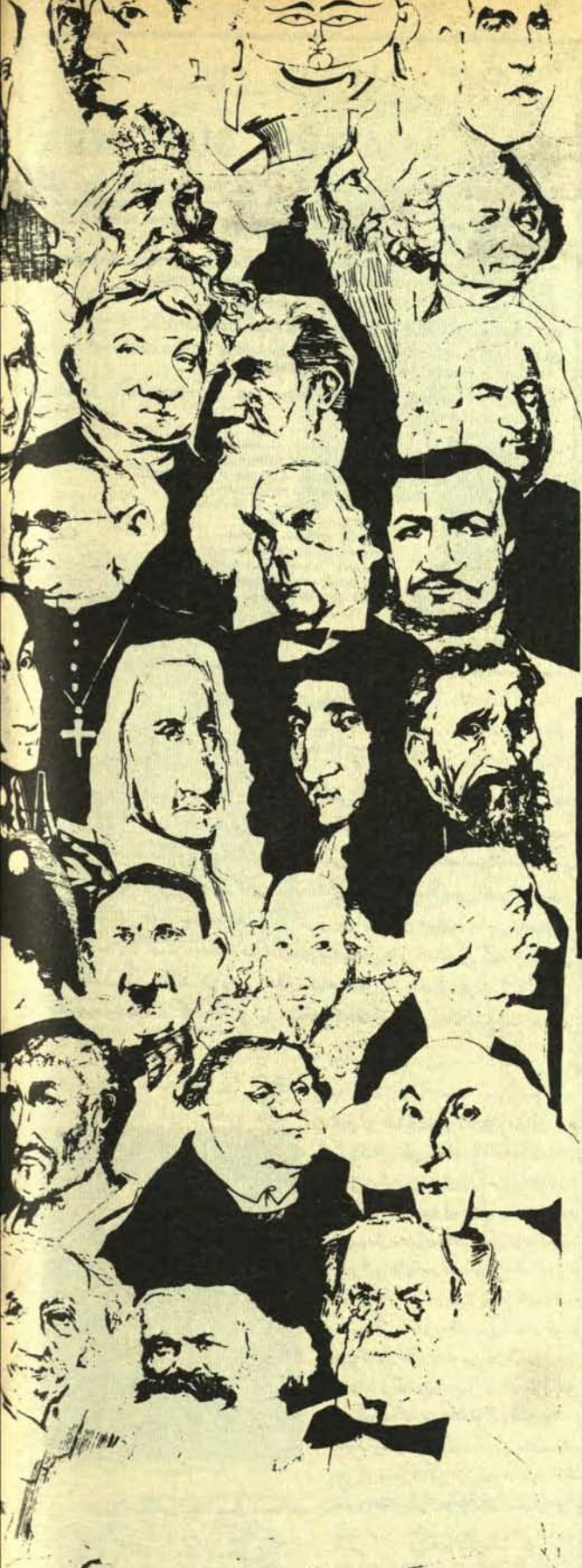
مخصوص جوانان

منتشر خواهد شد

چهارشنبه ۳۱ مرداد شماره ۳۴

مجله سپید و سیاه را

فراموش نکنید



شخصیت جهانی

که مسیر تاریخ را

تغییر دادند

در این لیست حضرت محمد (ص) مقام نخست و حضرت مسیح مقام سوم را بدست آورده است. در لیست یکصد تاریخ ساز جهان نام سه ایرانی نیز می درخشد

سه به سه سوره هن مکی و سی و دو سوره هم به علت اینکه در مدینه نازل شدند به سوره های مدنی معروف هستند.

۲ - اسحق نیوتون

نیوتون انگلیسی کاشف محاسبات انتگرال، قوه جاذبه اجسام، و تئوری نور در ۱۶۴۲ قبل از میلاد تولد یافت و در ۱۷۲۷ بدروند زندگی گفت. او منجم، ریاضی دان و فیلسوف بزرگی بود. کتاب (اصول) مشهورترین اثر او می باشد. اهمیت این اثر تا به اندازه ای است که (لایپلاس) درباره اش گفته است «اصول اثر بزرگی است که عمق دانش نابغه کبیری را که کاشف مهمترین قوانین طبیعت بوده به جهانیان مدلل می سازد».

۳ - حضرت مسیح

عیسی بن مریم موسوم به عیسی مسیح روح القدس در سال ششم قبل از میلاد بدینا آمد و در سال ۳۰ بعد از میلاد بدروند زندگی گفت. او آئین مسیحیت را بنیاد نهاد کتاب دین مسیح انجیل است حضرت عیسی مسیح در ۵۳ سالگی از سوی شورای مذهبی یهود محکوم به قتل شد و او را در معیت دو تن از حواریون مصلوب کردند.

۴ - گوتا ما بودا

بودا بنیانگذار آئین بودائیم در ۵۶۳ قبل از میلاد متولد شد و در ۴۸۳

پیغمبر سلاه مقدس و به عیسی مسیح مقام سوم را به خشنود ام. علت نائل شدن برتری برای محمد (ص) بخاطر این بود که او دین اسلام را یک تنه بوجود آورد، حال آنکه دین مسیح را دو نفر یعنی مسیح و پولس رسول بنیان گذاشتند. ولی من نیوتون محقق علوم طبیعی را نیز بر مسیح رجحان داده ام چرا که اگر او نبود سنگ اول بنای علوم طبیعی مدرن هرگز گذاشته نمی شد. اینک یکصد نفری که تاریخ را ساختند به ترتیب مقامی که در لیست مایکل هارت بدست آورده اند بطور اختصار معرفی میشوند:

۱ - حضرت محمد (ص)

محمد (ص) پیغمبر اسلام در ۵۷۰ بعد از میلاد متقارن با چهل و یکمین سال پادشاهی انوشیروان عادل در مکه معظمه چشم به دنیا گشود و در سال ۶۳۲ بعد از میلاد رحلت فرمود. قرآن آخرین کتاب آسمانی معجزه او است. محمد (ص) از کودکی نبوغ و شخصیتی خیره کننده داشت. در چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. خدیجه و علی ابن ابیطالب (ع) نخستین زن و مردی بودند که به او ایمان آوردند و با او بیعت کردند. محمد (ص) در سیزدهمین سال بعثت از مکه به مدینه مهاجرت فرمود و سال مهاجرت او در زمان خلافت عمر به عنوان مبدأ رسمی تاریخ اسلام انتخاب گردید. قرآن مسجد یکصد و چهارده سوره دارد. هشتاد و دو سوره آن به علت آنکه در مکه نازل

یکصد شخصیت بزرگی که نامشان در اینجا آمده جندی قبل به عنوان بزرگترین مردان تاریخ جهان انتخاب شده اند. این لیست را «مایکل هارت» منجم، ریاضی دان، فیزیسین، و مورخ معروف امریکائی پس از سالها مطالعه و تحقیق تهیه کرده است.

بمحض انتشار این لیست خبرگزاریهای جهان آنرا منتشر کردند و چند ماه قبل در ایران نیز خلاصه آن در چند سطر منتشر شد ولی اکنون تمام آن بدست ما رسیده که برای اطلاع خوانندگان گرامی چاپ می کنیم.

«هارت» درباره این لیست انتخابی خود چنین میگوید:

«روزی که به فکر فرو رفته بودم از خود سؤال کردم: اگر بخواهیم از میان ابرمردترین ابرمردان تاریخ روی یکصد نفر که در جهان بیشتر از همه کس دیگر اثر گذاشته، و مسیر تاریخ را تغییر داده اند و در واقع دنیای فعلی ما را ساخته و پرداخته اند انگشت بگذاریم، باید کی ها را انتخاب کنیم؟ این سؤال رسالتی پر دوش من گذاشت. رسالتی که سه سال از وقت مرا گرفت و برای انتخاب یکصد مرد بزرگ تاریخ مرا به پیگیری خستگی ناپذیری واداشت. لیستی که ملاحظه میشود ماحصل همان تحقیق، مطالعه و پیگیری است.

من کوشیده ام در انتخاب و اعطای شماره ردیف نهایت بیطرفی را رعایت کنم و در حقیقت حق را به حق دار بدهم. به همین دلیل است که ملاحظه خواهید کرد به محمد (ص)

۵ - کنفوسیوس

کنفوسیوس (۴۷۹-۵۵۱) قبل از میلاد) دانشمند بزرگ و فیلسوف چینی واضع مذهب اخلاقی موسوم به کنفوسیوسی مبتنی بر رعایت سنن مملی و خانوادگی است. مکتب وی جوانان را برای زندگی بهتر و حکومت شایسته تر آماده می سازد. کنفوسیوس پیروان بسیار پیدا کرد لکن ادعای نبوت نکرد. بسیاری از

بدروند حیات گفت. پدرش از پادشاهان شمال هند بود. بودا در ۲۹ سالگی جاه و جلال را ترک کرد و به سیر و سیاحت و تفکر و تزکیه نفس پرداخت. در چهل سالگی نور حقیقت بر او تابید. و تا ۸۰ سالگی به اشاعه گفتار و تعلیم بودائیم پرداخت. بودا ادعای نبوت نکرد. کتابی تالیف نکرد بلکه متفکر بزرگی بود که به مردم درس زندگی داد.



اهالی چین، ژاپن و کره پیرو آئین
فلسفی او هستند. روم به امر نرون کشته شد.

۷ - تسای لون

تسای لون حدود سال ۱۵۰ بعد از
میلاد در چین متولد گردید و سال
فوت وی ناپیدا است. تسای لون
کائف کاغذ است و اگر کشف او نبود
تمدن و فرهنگ ما هرگز تا به این درجه
وسعت پیدا نمی کرد.

۶ - پولس رسول

پولس (سال ۴ تا ۶۴ بعد از میلاد
مسیح) معروف به (سن پل) یا (پل
قدیس) از حواریون مسیح و اسم
حقیقی اش شائول بود. وی که در
اورشلیم به دین مسیح گروید یکی از
دعوت کنندگان مذهب مسیح شد. در

۸ - یوهان گوتنبرگ

گوتنبرگ (۱۴۶۸-۱۴۰۰) بعد از
میلاد) مخترع صنعت چاپ است او
آلمانی بود. در جوانی به علت تهیدستی
مقروض شد و تحت تعقیب قسار
گرفت. در سال ۱۴۵۰ به منظور ساختن
مانتین چاپ با مردی سرمایه دار
شریک شد. لیکن شریک وی
به تعهداتش عمل نکرد و او را تنها
گذاشت. گوتنبرگ سرانجام مانتین

چاپ را با زحمات بسیار اختراع کرد و
با مانتینش کتاب انجیل و یک کتاب
لغت را به چاپ رساند اختراع وی
موجب پیدایش حروف متحرک
گردید.

۹ - کریستف کلمب

کریستف کلمب (۱۵۰۶-۱۴۵۱)
بعد از میلاد) کائف قاره آمریکا
میباشد. کلمب دریانوردی ورزیده

بود. انگلستان، ایسلند، و سواحل
آفریقا را سیاحت کرد. از ایتالیا
به پرتغال رفت و برای پیدا کردن یک
راه دریائی از غرب به هند کوشش کرد
ولی به عوض رسیدن به شبه قاره هند،
از قاره آمریکا سردر آورد. او در
مجموع سه سفر به آمریکا رفت.

۱۰ - آلبرت انیشتن

بقیه در صفحه ۵۰

بهترین عکس های جهان

هر جا حادثه مهمی روی میداد عکاس لایف حاضر بود!

انتقام وحشتناک

امریکا سال ۱۹۳۷ این مرد سیاه پوست متهم است که سفیدپوستی را در می می سی سی کشته است. ابتدا شکنجه می شود و بعد به قتل میرسد. جای حقوق بشری ها خالی!



نازی کوچولو

هیتلر، دیکتاتور بزرگ، به نازی کوچک آنروز که نسلی جدید در صحنه دیکتاتور پرستی خواهد بود با غرور نگاه می کند. آیا آلمانها بعدها این پسر کوچولو را که مسلماً مرد بزرگی شده به عنوان سرسپردگی رژیم نازی محاکمه کردند؟

عکسهایی که در لایف چاپ شده است در نوع خود بهترین بوده است مجله هفتگی لایف در طوق ۳۶ سال فعالیت در ۱۸۶۴ جلد منتشر شد و چندی قبل از بین تمام این مجلات جالبترین عکسها انتخاب و بصورت کتابی در اختیار دوستداران آن قرار گرفته است. مجله سپید و سیاه که همواره جالبترین مطالب را برای شما تهیه کرده است نمونه هایی از عکسهای این کتاب را انتخاب و بنظر شما خوانندگان عزیز میرساند. با این امید که مورد قبول واقع شود.

توانسته باشد تا این حد بر روی خوانندگان اثر بگذارد. لایف دنیا را بخانه خوانندگان خود می آورد و تجربیاتی که قبلاً هیچیک از خوانندگان ندیده بودند بآنها عرضه می کرد یکی از عجایبی که خوانندگان لایف با آن روبرو می شوند عکسهای بی نظیری بود که توسط عکاسان لایف که در همه جای دنیا حاضر بودند گرفته می شد. اکثر مجلات دنیا متکی به سردبیر و نویسندگان خود هستند اما لایف تنها مجله ای بود که به عکسهای خود متکی بود. عکاسان ماهر و حرفه ای، نبض توفیق لایف بودند. بیشتر

مجله لایف بیش از یک نسل تداوم انتشار دارد از نوامبر ۱۹۳۶ تا دسامبر ۱۹۷۲ یعنی بمدت ۳۶ سال این مجله منتشر شد. و اکنون پس از تعطیل شش ساله بار دیگر منتشر می شود. نمیتوان فکر کرد مجله دیگری نظیر لایف



پول برای کشتار یا خوشحال کردن

این پسر بچه یستم ۶ سال دارد و استرالیایی است. یکجفت کفش نو از طرف سازمان صلیب سرخ پاو داده شده است. ببینید چه حالی پیدا کرده است!

کاش آنها که هر سال میلیاردها دلار خرج تسلیحات میگردند بجای تهیه وسایل آدمکشی قسمتی از پولشان را خرج خوشحال کردن میلیونها کودک نظیر این بچه استرالیایی میگردند.



علامت تجارتي

در این عکس مرلین مونرو در سال ۱۹۵۲ با لبخند معروفش که برای او بصورت علامت تجارتي درآمده بود دیده میشود خیلی ها در راه تجارت با او زندگی خود را میبازند که پروایتي کندی را هم باید از آن جمله دانست ولی سرانجام او نیز براین سودا جان باخت.



سیاستمدار بازیگر

نیکیتا خروشچف در کنفرانسی که در پاریس منعقد گردیده بود با تکان دادن دست سخنان تندی بر زبان میراند (عکس سمت چپ). اما در نیویورک، در مقر سازمان ملل متحد با پیراهن آستیندار روی بالکن مخصوص ایستاده و گویی همه را بازی گرفته است.

در دنیای رنگها

آقا پسر که سفید است آمریکائی است و دختر خانم که سیاه پوست است از قبیله ماسانی است دستهایشان را بر روی سر یکدیگر میگذارند تا تفاوت رنگها مشخص شود. ایکاش روزی دنیای رنگها یک رنگ شود و تبعیضات از میان برود.



دالاس ۲۴ نوامبر ۱۹۶۳

صحنه‌ای از یک ترور
تاریخی. جک رویی به «لی هاروی
اسوالد» قاتل کندی تیراندازی
زیاد شد و آنرا تحریک سازمان‌های
می‌کند. درباره این ترور صحبت
بخصوصی دانستند.



دختر رؤیاهای پانجاه ساله

این ریستا هیورت است. ستاره
زیبای سالهای چهل که با بازی در
فیلم گیلدا به اوج شهرت رسید.
بطوریکه برنس علیخان پسر آقا
خان محلاتی پسر رئیس فرقه
اسماعیلیه عاشق او شد و بساوی
ازدواج کرد.

بوداپست، اکتبر ۱۹۵۶

دو عضو پلیس مخفی مجارستان
که علیه تسلط شوروی قیام
کرده‌اند، ترور می‌شوند و در انزمان
ترور موفقیت‌آمیز توصیف
می‌شود اما کمی بعد مشخص
می‌گردد که هر دو نفر بطور
معجزه‌آسایی نجات یافته‌اند.

قیافه یک دیکتاتور

در سال ۱۹۳۸ دیکتاتور
ایتالیائی «بنیتو موسولینی» پادی
به غیبت انداخته و با این قیافه در
مقابل آنها که او را تحسین می‌کنند
ظاهر شده است. همین دیکتاتور
مقتدر چند سال بعد وقتی که به دست
پارتیزانهای ایتالیائی گرفتار شد
التماس می‌کرد که او را نکشند!
چه میشود کرد. دیکتاتورها
وقتی بر مسند قدرت قرار دارند
یکلی از پاد می‌پیرند که ممکنست
روزی از قدرت بزییر افکنده شوند!



گروه‌بندی‌های مختلف در ارتش عکس‌العمل گروه تحصیل کرده و آینده‌نگر ارتش در مقابل امرا و دولت‌های فاسد چه می‌توانست باشد؟



ضد اطلاعات یک وسیله کنترل و تفتیش عقاید می‌ساخت و مثلاً افسران را وادار میکرد کتابهای خاصی را بخوانند و یا مطالعات مخصوصی داشته باشند.

مبارزه پنهانی

در هر حال در میان کلیه افسران ارتش پنج گروه وابسته اول که ذکر کردیم (گروه گارد شاهنشاهی و ساواک و مقامات بالای هواپی و دریائی افرادی بودند که نسبت باوضاع بدبین و از آینده نگران بودند و حمایت بی‌مضایقه شاه را از باند فاسد و فاسدپرور هویدا زیان‌بخش میدانستند.

در ارتش میان پاندهای مختلف معتدل - خشن، تکنوکرات بی‌تفاوت مبارزه‌ای پنهانی درگیر شده بود که بعلمت قانون خشن نظامی و سلسله مراتب بیشتر بسفقت قدرتمندان و وابستگان به‌شاه پایان می‌یافت کشتار خشن ۱۷ شهریور که پنا بفرمان مستقیم شاه و به‌انتقام فریادهای خشم‌آلود و دشنامها و هفگوتی‌های مردم در روزهای عید فطر و پنجشنبه ۱۶ شهریور بود ارتشیان را ناگهان از خواب ۲۵ ساله بیدار کرده. انتقادهائی که در داخل و خارج از قلمرو ۱۷ شهریور میشد افسران را تکان داده بود. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۸ (اواخر شهریور ماه ۱۳۵۷) مجله نیوزویک در یک گزارش اختصاصی از تهران نوشت.

هفته پیش فریاد مرگ بر شاه از جمعیت ۱۵۰۰ نفری عزاداری که در مقابل یک زره‌پوش در دروازه گورستان بهشت‌زها نشستند بودند بلند شد زره‌پوش کمی عقب رفت و افسر جوان فرمانده دست به‌عمل شجاعانه‌ای زد و فریاد کشید.

«شما برادران ما هستید. ما هرگز قصد کشتن شما را نداریم» و همراه این فریاد اسلحه خود را از جایش باز کرد و متواضعانه تقدیم جمعیت نمود و فریاد زد.

بیانید اسلحه‌ام را بگیرید و اگر می‌خواهید مرا بکشید جمعیت عزادار برایش هورا کشیدند و او و سربازانش را گیلیاران کردند در این حال و هواست که ارتشید قره‌باغی به‌ریاست ستاد بزرگ انتخاب میشود.

ادامه دارد

بوده است سکوت اختیار میکردند و فقط به‌خیال خود سعی میکردند با رسوا کردن دزدان و فاسدین در ارتش مملکت را نجات بخشند.

دسترسی داشتن این افسران به‌گزارش‌های محرمانه که حاوی حقایق بود و مطالعه بولتن‌های حاوی مطالب رادیوها و مطبوعات خارجی که آکنده از انتقاد از شاه و اطرافیان او بود بتدریج آگاهی‌هایی در اینان بوجود آورده بود. اشتباهی که این افسران میکردند این بود که می‌پنداشتند سقوط سلطنت مترادف سقوط مملکت است و اگر شاه برود ایران به‌قسمتهای کوچکی تجزیه خواهد شد در حالیکه این فردپرستی و فردگرایی بزرگترین عامل تجزیه ایران بود و نظام درست و اساسی آنست که مملکت متکی به‌یک فرد خاص نباشد.

ممکنست گروهی خرده بگیرند که مگر ممکنست در میان افسران اطلاعات و ضد اطلاعات نیز افراد منتقد و واقع‌بین یافت شوند که فساد دستگاه را حس میکردند و با اقدامات کم‌از سعی میکردند مانع از سقوط ارتش شوند باسخت اینست که اینگونه افراد بعلمت اطلاع بر جوانب و زمینه‌های گسترده فساد و از آنجا که به‌واقعیت انتشارات و شایعات واقف بودند این مسائل را درک میکردند. عده‌ای این افسران را تماماً نوکران چشم و گوش بسته شاه و بدنام و اجیر و خودفروش میدانند شاید حقیقت غیر از این باشد. در هر ارتش دنیا حتی ارتش ممالک سوسیالیستی و ارتش‌هایی نظیر شوروی، کوبا، چکسلواکی و غیره سازمانهای اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی وجود دارد اگر رژیم شاه سابق پاسداری از سلطنت را بر این سازمان تحمیل کرده بود و عده‌ای از این افسران خوش‌خدمتی میکردند نمی‌توان ارتش را از دوائر اطلاعاتی بی‌نیاز دانست اشتباه بزرگ شاه سابق این بود که ارتش را به‌صورت گساشته و آلت دست خود بکار میبرد و دادرسی ارتش را به‌صورت پیدادگاه خود درمی‌آورد.

اطلاعات و ضد اطلاعات را که وظایف آن صدرصد نظامی، برون‌مرزی و ضدنفوذی است به‌صورت وسیله اخافه و ارعاب و خفقان درمی‌آورد. از اطلاعات و

کوچکتر بودند.

گروه اطاعت کورکورانه

گروهی که کورکورانه و با خوش‌خدمتی فرامین و دستورات مافوق را اجرا میکردند و گاهی مانند سرلشکر امین‌افشار که از گارد سلطنتی به‌ریاست دوایر اطلاعات و ضد اطلاعات مأموریت می‌یافت.

جمعی از آنان از زمره همان افسران دسته اول مورد اعتماد شاه بودند. گاهی شاه سابق برای تصفیه سازمانهای اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش بطور ناگهانی یکی از امیران مأمور خدمت در ساواک و افسران و فرماندهان زیر نظر او را از ساواک به‌ارتش مأمور میکرد و آن امیر تصفیه کاملی در دوائر اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش انجام میداد و افرادی را که بنظری نامطمئن و زائد می‌پسیدند کنار می‌گذاشت مثلاً در سال ۱۳۵۱ شاه سابق سپهبد اعدام شده ناصر مقدم را که تا آن زمان مدیر کل اداره سوم ساواک بود. بعنوان سرپرست ادارات اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش تعیین کرد و به‌ارتش گیل داشت تا بدست او افسرانی را که بعلمت کسب اطلاعات بیش از اندازه مضر و خطرناک میشدند و بتدریج پیش از حد لازم میدانستند کنار بگذارد.

گروه آینده‌نگرانی که کاری از آنان ساخته نبود

گروه دوم افسران ادارات اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش افسرانی بودند که بعلمت آگاهی به‌حقایق مربوط به‌دربار سابق و کثافتکاری وابستگان شاه نظیر اشرف و غلامرضا و اطلاع از علل و عوامل گوناگون فساد و عقب‌ماندگی و عدم موفقیت دولت در فیصله بخشیدن به‌مشکلات و غوامض امور بتدریج از حالت چشم و گوش بستگی سابق بیرون می‌آمدند اما نظر پانکه طی ۲۵ سال گذشته در سکوت و اختناق کامل دوران خدمت خود را طی کرده بودند و دانسته بودند سرنوشت افسرانی که با

شاه و فساد دربار و تبعیض و ناپسامانی به‌مبارزه برخاسته بودند چه

سرنوشت توکلی سالها پیش باز نشتست بود و سرتیپ مجللی اولین رئیس شهریانی جمهوری اسلامی و سرنوشت ممتاز اولین فرمانده ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران اصولاً از سال ۱۳۳۲ به‌بعد در ارتش نبودند.

در صفوف افسران ضد رژیم میتوان از عده‌ای از افسران جوان ارتش یاد کرد که اکنون ارتش جمهوری اسلامی از آنان با وجود درجات پائین در مشاغل بالا استفاده می‌کند و این افسرانی که دل خونی از اوضاع داشتند. بعلمت تحصیلات جنبی خود در رشته‌های حقوق و علوم سیاسی یا مسافرت‌های تحصیلی به‌اروپا و آمریکا اطلاعات بیشتری کسب کرده بودند از قرار داشتن امثال ایادی‌ها، در مقامات بالا و تصمیم گیرنده و امر دهنده ارتش رنج می‌بردند و از خلال مطالبی که این افسران در ماههای اخیر در مطبوعات انتشار میدهند. می‌توان میزان خشم و نارضایتی آنان را درک کرد.

دوائر اطلاعات و ضد اطلاعات

در ارتش گروه پنجمی از افسران نیز حضور داشت که در حال حاضر در بعضی از روزنامه‌ها و محافل با بعضی و کین از آنان یاد میشود اما شگفت اینکه در میان همین افسران نیز افرادی یافت میشدند که از اوضاع ناراضی بودند و حساسیت اوضاع را درک میکردند و میدانستند شاه بدست افسران عالی‌رتبه و نالایق خود مرتکب چه اشتباهاتی میشود اما کاری از آنان ساخته نبود این عده بعضی از افسران رشته‌های اطلاعات و ضد اطلاعات، رکن ۲ و غیره بودند که وظایف خاص آنان ایجاب میکرد ضمن مراقبت از تأسیسات و پرسنل ارتش در مقابل نفوذ جاسوسان، خرابکاری، کودتا و غیره و خنثی کردن طرح‌های نفوذی بیگانگان و همسایگان حافظ و پاسدار بساط سلطنت شاه سابق باشند و بهمین علت که وظایف تخصصی خاص نظامی آنان با وظیفه خاص مراقبت از تاج و تخت شاه سابق درهم آمیخته بود.

میان آنان وسایر افسران و درجه‌داران و نظامیان ارتش فاصله می‌افتاد. این گروه شامل دو گروه

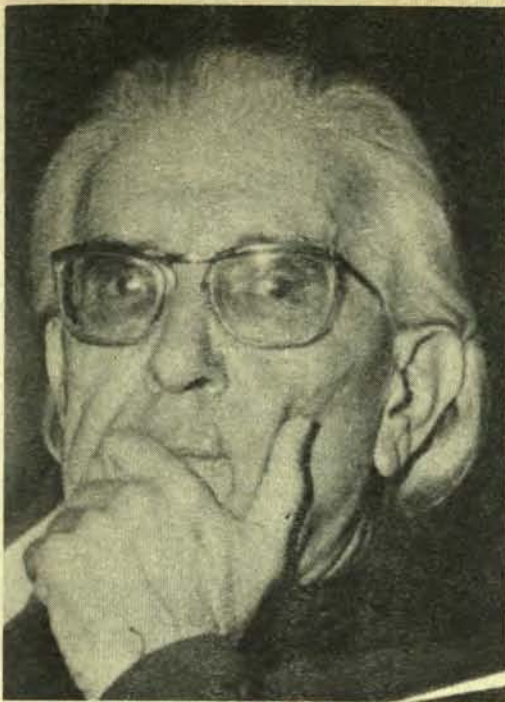


گروه ضد رژیم

گروه چهارم - افسران ضد رژیم بودند که تعداد آنان کم بود و بیشتر آنان در دوره‌های گذشته شناسائی و با اصطلاح تصفیه شده بودند و عده کمی که بعدها در سالهای اخیر شناخته و اعدام شدند نظیر سرگرد حسین زاده و سرلشکر مقری که اتهام آنسان جاسوسی بود و گفته شد مدارکی هم از آنها بدست آمده (البته اگر نظراتی در این مورد باشد و در اختیار ما قرار گیرد آنرا با کمال میل انتشار خواهیم داد) این اتهام یعنی جاسوسی تنها ناظر به‌چند افسر است که در پانزده سال اخیر شناسائی و اعدام شدند.

لازم به‌توضیح است که از گروه افسران سازمان نظامی ۶۰۰ نفری وابسته به‌حزب توده در سال ۱۳۳۳ که بعضی از آنان از شریف‌ترین و پاک‌ترین افسران ارتش بودند عده‌ای اعدام، حبس یا از ارتش اخراج شده بودند بنابراین افسر ضد رژیم سلطنتی و خواهان مثلاً جمهوری در حد قابل توجه در ارتش وجود نداشت و اگر افسرانی بودند که پس از انقلاب بعنوان جناح نظامی یا افسران وابسته به‌جبهه ملی زمام ارتش را بدست گرفتند اغلب از افسران باز نشتست و یا افسران شاغل جزء بودند که عقاید خود را با دقت تام پنهان داشته بودند مثلاً سرلشکر قره‌نی اصولاً از سال ۱۳۳۶ از صفوف ارتش خارج شده بود و

نظرات پروفیسور هشترودی درباره دنیای آینده، فضا و حیات در کرات دیگر



انتظار مانده است منظومه‌ی شمسی، کهکشان‌ها، ستارگان دوردست جهانی که حدود نفوذی بر آن نمیتوان تعیین کرد و افسوس که در این گشت‌وگذار علمی نهفته. زمین‌های بسیار مساعدی برای ارضای حس شناخت ناسناخته‌هاست به اعتقاد من قرن آینده که من از جهت این کالبد عینی سهمی در آن نخواهم داشت. قرن فضا خواهد بود انسان به مسایل بیشتری پی خواهد برد. امکان استقرار در فضا بدلت طولانی زندگی کردن فراهم خواهد شد و چه بسا که پس از هزاران سال حس و گمان با تمدن‌های دیگری نیز آشنا شود

س- استاد آیا معتقد هستید که در کرات دیگر میتوان به موجود زنده‌ی نظیر انسان بر خورد؟

پروفیسور هشترودی - هیچ دلیل علمی در دست نیست که وجود حیات را در کرات دیگر انکار کنیم انسان نباید با توکید شدن در ماه و مریخ تصور کند که همه‌ی اجرام سماوی ازین دسته‌اند ما هنوز حتی در اسرار را نگشوده‌ایم بلکه فقط از سوراخ کلید آنهم دزدانه نگاهی برون فضا انداخته‌ایم بنابراین بر اساس احتمال و به حکم ریاضی باید معتقد بود که در جا یا جاهای دیگری ازین خوان گسترده هستند موجودات دیگری که زندگی میکنند و چه بسا آنها نیز در انتظارند که بدانند به جز خودشان موجود زنده دیگری نیز در لایستهای آسمانها وجود دارد یا خیر

س- استاد گرچه بارها این پرسش عنوان شده و شما نیز بطور مستدل پاسخ داده‌اید ولی وسوسه‌ی شناخت بشقاب‌پرنده‌ها و یا در یک مفهوم کلی انشایی پرنده‌ی که گمان می‌رود انسان در

ایجاد برق و حرارت برای شهرها پالایش آلودگی دریاها و اقیانوسها و بارور ساختن زمینهای بی حاصل می‌توان استفاده کرد ولی آیا استفاده از نیروی اتم به همین اهداف انسانی محدود شد؟ هیروشیما و تاکازاکی دو شهری هستند که بعنوان اولین قربانیان اتم در تاریخ ماندگار شدند. ببینید که این فاجعه چگونه پدید آمد دو بمب ابتدایی و بسیار (ناچیز) اتمی بنامهای فت‌سوی (پسر چاق) و لیتل‌بوی (پسر کوچک) جان صدها هزار نفر را گرفت دو شهر آباد را خاکستر کرد و هزاران تن از احاد انسانی را دستخوش بیماریهای جلدی، روانی و مغزی ساخت انسان بگفته‌ی مولوی شمسی خر و شمسی فرشته است. نیمه‌ی فرشته‌سان در اسارت دنیای آشفته‌ی کنونی فرصتی برای جلوه‌گری نیافته است به حکم این واقعیات عینی و ملموس است که اعتقاد پیدا کرده‌ام انسان غارنشین علی‌رغم مشکلاتش، حقیقی برخاسته از طبیعت و فی‌نفسه جزئی از طبیعت بود

بشر و امکانات فضائی

س- «استاد انسان موجودی جستجوگر است در زمین دریا و فضا به جستجو می‌پردازد تا بهر از طبیعت. چونگی روابط ریاضی، فیزیکی، شیمیایی و فلسفه‌ی مرگ بی پرد یک چنین موجودی را چگونه توصیف می‌کنید؟

پروفیسور هشترودی- لحظه‌ی که انسان دست از جستجو بردارد باید ناپدید شده به محاسبات آورد شناخت مسایل زمینی با توجه باینکه روی آن راه می‌رویم تا حدود زیادی امکان‌پذیر شده ولی آسان گسترده‌ی که بر فراز ماست همچنان در

انسانی از عوامل طبیعی است حیوانی است که عناصر و امکانات طبیعت را کشف میکند و از آن به سود و یا زیان خود بهره می‌گیرد س- استاد گفتید سود و زیان آیا انسانی که بتواند از مصالح خام و نهفته‌ی طبیعت بهره‌گیری نماید و اینچنین در راه تکامل به موفقیت‌های چشمگیر دست یابد ممکن است به زیان خود نیز دست به کشف و اختراع بزند؟

پروفیسور هشترودی- من نیز همانند آندره مارو اعتقاد دارم که بشر غارنشین وابسته به طبیعت و جزئی از طبیعت بود زندگی در بافت‌های ابتدایی و مغز تازه قوام گرفته‌اش حقیقت خلقت را می‌نمایاند ولی در طول اعصار بتدریج که چیزی بنام تمدن گریبان انسان را گرفت این موجود حقیقی واقعیت‌های خود را از دست داد و حالت مصنوعی پیدا کرد اگر می‌گویم مصنوعی بدان معنی است که انسان در تاروپود فرآورده‌های خود گرفتار شده و با توجه به پیرامون خود بنوعی خود مصنوعی است می‌اندیشد. کار میکند و می‌سیرد یک چنین انسانی در زمین کشف نموده نیز ناخودآگاه بطور مصنوعی عمل میکند و از اینرو پیراسته از دو نیروی خیر و شر نیست معمولاً هر اختراع و هر کشفی نخست با یک هدف متعالی و انسانی به‌عصر می‌ظهور میرسد ولی برآیند آن در دست جنگ افروزان و سیاستمداران تبدیل به‌هره‌ی علیه انسان میشود شکافتن اتمها و ورود به منظومه‌ی نوترون و الکترون یکی از پیروزیهای بشری به حساب می‌آید از نیروی اتم در درمان سرطان، بیماریهای جلدی، توسعه‌ی امر کشاورزی گرداندن چرخهای کارخانه‌ها

از محضر بی‌بدیل او بهره‌ها بردم این زمان که آن انرژی نهفته در پیکری نحیف روی در نقاب کشیده می‌گویم حاصل آن دیدار را باز نمایم سوال - استاد همانطور که بارها عنوان کرده‌اید. نیمه‌ی دوم قرن بیستم پایگاهی است برای دست‌یابی به مرزهای تازه در زمین‌های دانش. ماهواره‌های مسافراتی، سفاین ماه‌نشین پرتاب وایکتیک بسوی مریخ دریافت علائم رادیویی نامفهوم که گفته میشود ناشی از تبدیل انرژی در افلاک است و نیز کشف خصایص نهفته در (ژن) هر یک راهگشای جهانی نوین است. آنطور که از گزارشهای مراجع علمی استنباط میشود تا پایان این قرن شاهد شگفتی‌های بیشتری خواهیم بود

س- پروفیسور هشترودی: اگر عنوان کرده باشم که نیمه دوم قرن بیستم مشحون نوبدهای تازه در زمین‌های دانش است سخنی به‌گزاف نگفتم ولی باید اضافه کنم که اختراعات و کشفیات این قرن زاییده تلاش دانشمندان در طول قرن‌هاست علم حالت زنجیره‌ی دارد فی‌المثل نمیتوان نتیجه گرفت که انسان یکباره در طول چند سال قادر به فرود در ماه شد شناخت فضا، امکانات فنی نیروی جاذبه‌ی گریز از مرکز، تکمیل کامپیوتر، شناسایی ماده، تبدیل انرژی دریافت علائم و نشانه‌ها هر یک نخست مورد ارزیابی قرار گرفت و سپس با در نظر گرفتن همه‌ی مسایل پرتاب (مسدول) ماه‌نشین به فضا امکان‌پذیر شد. بطور کلی علم متشکل از یک رشته شناخت‌های

گنجی گرانقدر به‌زیر خاک رفت و زمین مردی ارجمند و بلندپایه را به کام خود فرو برد. مرگ پروفیسور هشترودی که به گمان چندان هم غیر منتظره نبود همانند دریایی سرشار از ذخایر بود که بنگاهان به‌خشکی گراید و یا چنان درخت تناور و باردهنده‌ی بود که یکباره با تیشه‌ی تقدیر مواجه شود. سالها از دور و نزدیک با آن یگانه مرد ارقام و اعداد آشنا بودم. مردی که احکام ریاضی را بر کاینات بر فرآورده‌های بشری، پسر هنر و ادبیات جاری میدانست و با آن صدای خسته و گرفته که در اواخر مرگش لرزش آشکارتری داشت چه شیرین و محکم اظهار نظر میکرد این گفتگو یکماه قبل از مرگ او با آنکه استاد همچنان با نارساییهای جسمی خود در جلد بود. دیداری با وی دست داد و نگارنده یکبار دیگر

«ایران جیب‌بر»

سوگلی وزارت امور خارجه!

سفیر ایران در نروژ به اتفاق همکارش قاجاق

خاویار و اتومبیل میکرد

مدیر محترم مجله سپید و سیاه

کارهای خلاف بعضی از مأمورین نادرست وزارت امور خارجه، خاصه در دوره آردشیر زاهدی پرده بردارید، منبری هفتاد من کاغذ شود.

اگر بدانید چه پول‌هایی در راه هیچ و بوج به‌مصرف می‌رسید، و اگر بدانید بعضی ازین مأمورین چگونه با

مطلبی را که درباره سفیر بیمار (۱) و شیرین کاری‌های آردشیر زاهدی نوشته بودید، بسیار بسجا و مناسب بود. اما اگر شما بخوانید از

او عضو رسمی ساواک بود و در وزارت امور خارجه به‌عنوان کارمند روز مزد اداره کل روابط فرهنگی کار می‌کرد. آن وقت‌ها که حقوق کارمندان را نقداً پرداخت می‌کردند، یکی از خاتمه‌های همکار «ایران جیب‌بر» که حقوقش را گرفته و در کیفش گذاشته بود، برای کاری از اطاق بیرون رفت. وقتی کیفش را باز می‌کند، متوجه می‌شود که پولش نیست. داد و فریاد راه می‌اندازد، کارمندان دورش جمع می‌شوند و بالاخره نزد «بهم‌زند» رئیس اداره روابط فرهنگی می‌رود و رسماً ایران جیب‌بر را متهم می‌کند و

و قاحت و بیش‌تری و قوت قلب دزدی می‌کردند و سند جعلی به‌تهران می‌فرستادند، به‌راستی گنج می‌شود. در اینجا اجازه می‌خواهم یک موضوع را در این زمینه یادآور شوم که اگر مصلحت دانستید، با چاپ آن رسوائی‌های دستگاه پوسیده و فساد قبلی را بیش از پیش به‌مردم ایران نشان دهید: یکی از خانم‌های وزارت امور خارجه که با اجازه‌تان اسم حقیقی‌اش را ذکر نمی‌کنم و فقط به‌نامی که در وزارتخانه بدان معروف بود، از او یاد می‌کنم، خانی بود که در وزارتخانه او را «ایران جیب‌بر» می‌شناختند.

می‌گوید من به‌او شک دارم. بهمن زند، برای اینکه گشت کار در نیاید به‌اداره آگاهی تلفن می‌زند و تحقیقات از همه شروع می‌شود و از جمله کیف «ایران جیب‌بر» را باز می‌کنند و او اقرار می‌کند که به‌علت احتیاج، ناچار به‌سرقت این پول شدم! البته سرو صدای کار را می‌خواهند ولی از آن تاریخ «ایران» خاتم رسماً به‌عنوان «ایران جیب‌بر» معروف شد و همه از او پرهیز می‌کردند. همین ایران جیب‌بر پس از چند سال محبوب القلوب (الف - الف) سفیر ایران در نروژ شد و او را همراه

ناگهان فرح فریاد زد:

کمک... کمک... شاه مرده است!

AUS 7 TAGEN

Der nervliche Druck auf das persische Herrscherpaar im Exil wird immer stärker. Es ist jetzt mit allem zu rechnen

Kaiserin Farah schrie entsetzt: „Der Schah ist tot!“

Zwei Monate lang hat der amerikanische Herzspezialist Prof. Dr. Roger Ball den persischen Schah im Exil betreut. Jetzt wurde er von dem Monarchen von einer Minute zur anderen fröhlich verlassen. Der bekannte Arzt nach seiner Ankunft in New York: „Der Schah sah in mir plötzlich einen Agniten seiner Todfeinde in Teheran. Er unterstellte mir sogar, daß ich ihn mit meinen Spiritus und Medikamenten umbringen wollte. Das ist verrückt! Wenn das so weitergeht, treibe die Angst und das Mißtrauen des Monarchen noch zum Wahnsinn.“

Professor Ball: „Man kann nicht mehr verheimlichen, daß Schah Reza in letzter Zeit mehrere Herzanfälle erlitten hat. Kaiserin Farah läßt ihn nach diesem dramatischen Vorfall nicht mehr aus den Augen. Sie teilt ihm nie wieder das Schlafzimmer.“

Der dramatische Vorfall hat sich nach Angaben des New Yorker Herzspezialisten vor zwei Wochen ereignet. Seine Schilderung: „Die Kaiserin wollte nachmittags gegen vier Uhr ihres Mannes in seinem kleinen Arbeitszimmer zu einem Spaziergang abholen. An diesem Tag war es ungewöhnlich schweiß und heiß. Plötzlich vernahm ich in der Villa laute Schreie. Kniebleich stürzte die Kaiserin auf mich zu:



Seine Haltung verrät Niedergeschlagenheit, ihre Mienen zeugen von Sorgen und Angst. Der Schah (oben) jagte Farah (unten) einen Schreck ein

Schreck! schnell. Ich glaube, der Schah ist tot. Er rührt sich nicht mehr.“

Sekunden später beugte sich Professor Ball über den Exil-Kaiser, der regungslos, mit hängenden Armen, in einem tiefen Sessellag. Der Arzt: „Mein erster Eindruck war eben-

falls, daß der Mann tot ist. Doch dann stellte ich fest, daß sein Atem noch leicht ging. Blitzschnell behandelte ich ihn. Nach fünf Minuten schlug er die Augen auf. Abwesend starrte er Kaiserin Farah an.“

Am nächsten Tag hatte sich der Schah schon wieder so erholt, daß er im Park Gänge empfangen konnte. Professor Ball abschließend: „Der Schah wird vermutlich nicht durch ein Attentat sterben. Seine Gegner müssen nur Geduld haben und warten, bis sein Herz versagt.“

قلب شاه این اواخر فوق العاده ضعیف شده احتمال آن می رود که روزی از کار بیفتد. پرفسور دکتر (راجر بال) آمریکایی که مدت دو ماه شاه را تحت معالجه قرار داده بود هفته پیش به نیویورک باز گشت.

پرفسور بال موقع ورود به نیویورک اظهار داشت «شاه عزیز مرا خواست زیرا بمن اعتماد نداشت و میترسید من از عوامل مخالفان باشم. او خیال میکرد احتمال دارد او را با تزریق یک آمپول بکنم. به اعتقاد من اگر این وضع ادامه پیدا کند. شاه خود بخود از شدت ترس و عدم اعتماد دیوانه خواهد شد»

پرفسور بال اضافه کرده است: «حقیقت اینکه محمدرضا

پهلوی، طی ماههای اخیر بدقعات دچار حمله قلبی شده است. و از این رو فرح از او لحظه ای غافل نمی ماند. شدت نگرانی فرح بجائی رسیده که پس از سالها که جدا از او می خوابید دوباره در اطاق خواب شوهرش می خوابد»

بگفته پرفسور بال خطرناکترین حمله قلبی حدود دو هفته قبل بروز کرد پرفسور تعریف کرده:

«طرف های عصر قرار بود فرح به اطاق کار شوهرش برود تا باتفاق عازم گردش بشوند. اما ناگهان فریادی در ویلا پیچید اندکی نگذشته بود که فرح در حالیکه رنگ در اختیار نداشت به سوی من دوید و گفت:

— عجله کنید، عجله کنید. فکر

کنم شاه مرده باشد. تکان نمی خوردم. من به سمت اطاق کار دویدم. در نگاه اول کار را تمام شده تشخیص دادم. لیکن وقتی بیشتر دقت کردم متوجه شدم که قلبش هنوز میزند و به نحوی نامحسوس نفس می کشد. بلافاصله دست بکار شدم و قلبش را ماساژ دادم. بعد از پنج دقیقه چشم باز کرد و بدون حضور ذهن به فرح خیره خیره نگاه کرد»

روز بعد حال شاه تا به اندازه ای بهبود یافت بطوریکه در باغ ویلا از مهمانانش پذیرائی کرد. پرفسور بال در پایان سخنانش گفته است: «به احتمال زیاد شاه ترور نخواهد شد و اگر مخالفانش صبر داشته باشند او به علت ناراحتی ها خود بخود دچار سکنه قلبی خواهد شد»

۱۵۰ فلورن در ماه به ۴۰۰ فلورن رسانید که معلوم نیست به چه تربیتی به مصرف می رسانید و به چه کسانی می داد. خلاصه، از این قبیل افتضاحات بسیارست و من امیدوارم از فرصتی دیگر برده از روی چند کثافت کاری دیگر، از جمله شاهکارهای سفیر اسبق «شاهنشاه آریسامهر» در پاکستان و سایر افتضاحات و سوء استفاده های سفیر اسبق ایران در سدان که به زندان نیز افتاد، بردارم.

با تقدیم احترام — یک کارمند پازنسته وزارت امور خارجه

برای کسی که پارتی بزرگ دارد، تأمین اعتبار مهم نیست و در یک چشم برهم زدن برایش حواله می شود. روز اول به عنوان تعمیرات ساختمان محل اقامت سفیر کبیر که در محوطه و باغ بزرگی هست، مبلغ ۱۶۰ هزار فلورن (هر فلورن در حدود ۵۰ ریال) حواله شد. پس از مدتی سفیر کبیر دبه در آورد و به تدریج ۱۵۰ هزار فلورن دیگر برایش حواله کردند که اگر تغییراتی در منزل یک کلبه نشین دیدید، می توانستید در محل اقامت سفیر کبیر هم ببینید. آقای سفیر کبیر به این هم قناعت نکرد و اعتبار تغذیه مستخدمین را از

از توقف کوتاهی به هلدن رفت و از قضایای جالب اینکه «ایران جیب پر» را نیز به همراه خود به این مأموریت برد و کارهای نامشروع مشترک خود را در هلدن ادامه دادند. هر سفیری — البته اگر نادرست باشد — وقتی به مأموریت جدید می رود، ساختمان سفارت در نظرش ناقص است. تمیز نیست. دیوار کثیف آن مخالف فنون «کشور شاهنشاهی» است. گل های باغچه ها به عظمت «دولت شاهنشاهی» نمی خورد. ازین رو آقای (الف) عزم خود را جزم کرد که به نام تغییراتی در سفارت، اعتبار جدیدی بخواد و البته

صاحب حس در آید به گونه های دیگر بروز می کند یا مستعد بودن زمینه جلوه های عینی می یابد. نقاشی، پیکر تراشی، نویسندگی، شاعری، نغمه سرایی و نظایر آن ظروفي هستند که انسان هنرمند خود را در آنها جای میدهد تا تصرف نظر از ارضای شخصی. دیگران را نیز بهره ور سازد. هنر از دیدگاه من مفهوم توالی، منطقی و منظم عناصر ریاضی است که به کمک عوامل نیمایی فیزیکی و مکانیکی که آنها نیز وابسته به ریاضیات هستند تظاهر میکند

س — استاد آینده از نقطه نظر شما بر بایه ای امکانات ریاضی و با استفاده از تجربه های ریاضی که در طول قرن ها بدست آمده شکل می گیرد یک چنین آینده ای را چگونه توصیف می کنید؟ پرفسور هشترونی — تمدن شامل دو اصل اساسی و تغییرناپذیر است و تجربه ای تاریخی این اصول را به ادبیات رسانده این دو اصل عبارت است از (فراز) و (تنش) هر تمدنی اگر با بلایی آسمانی ویرانگری مواجه نشود و یا به علت نفوذ سیاسی سایر اقوام یکباره از هستی نینفتد نخست راه فراز را طی میکند و گام

بگام به (اوج) نزدیک میشود این اوج در نزد اقوام مختلف نمودارهای متفاوتی را تشکیل میدهد چون استعدادهای فردی، امکانات محیطی و نحوه ی رهبری در ریس

مساله تاثیر دارد پس از اوج نهایی لامحاله نوبت (تنش) فرا میرسد و این امریست اجتنابناپذیر چون اگر قرار شود که تمدن در مفهوم کلی پیوسته در اوج بماند مستلزم آنست که همه ی آحاد انسانی در کردی خاکی نه فقط انسان بلکه فرشته باشند و در اینصورت است که روح خداوندی در کالبد افراد دمیده میشود

س — استاد موسوعیت هنر را در کشورمان در حال حاضر چگونه می بینید؟ پرفسور هشترونی — هنر به معنای اعم در ایران یک دوره ی انتقالی را می گذراند که به گمان من قسری هم طولانی شده است این دوره ی انتقالی ایشا بخشی از میراث گذشته است که بحکم ضرورت باید با فرآیندهای نسل حاضر در هم آمیزد هنر این دوره هنوز در حال تحویل و تحول پس می برد نویسندگان و شاعران و سایر هنرمندان ما به مثل اخگرهایی را میمانند که هر چند گاه میسرخندند و سپس به خاموشی میگیرند از تسوالی درخش اخگرها و روشن شدن آتشکده هاست که میتوان به نبات هنر معتقد شد درست است که هنرمند موجودی وابسته به فردگرایی ولی در بررسی هنر یک جامعه مجموعه ی افراد هنرمند را باید در نظر گرفت ازین دیدگاه بطور تک تک هنرمندان شایسته یی داریم ولی در تعریف از هنر عصر حاضر بطور اعم کار مشکل میشود

س — استاد شما نفوذ ریاضیات را در همه چیز جاری میدانید در زمینه هنر که تاکنون نظرهایی مستدلی ابراز داشته اید نیز این مساله واقعت دارد؟

پرفسور هشترونی — ریاضیات از ساده ترین شکل تا پیچیده ترین فرم خود در همه ی فنون زندگی جریان دارد ولی افراد انسانی بدلیل عادت مسایل وابسته به آنها بدیهی می نندارند در مورد هنر باید بگویم که بدیهی است زایدی غرایز تلطف نده حس شهوت خودخواهی و جاه طلبی هر گاه تلطف شود و در انتقاد

ساختن آنها دست نداشته ساهاست مردم را بخود مشغول داشته و حتی دانشمندان نیز در جستجو هستند که بساختی قانع کننده درین زمینه بیابند شما وجود بنقاب پرنده ها را تأیید میکنید ولی میخواهم بدانم که آیا در قرن های گذشته چنین اشایی در آسمان دیده شده است؟ پرفسور هشترونی — شما کتاب نورات را باز کنید و فصل مربوط به حزیال نبی را بخوانید حزیال نبی که خود شاهد فرود ماشین پرندیه یی بوده توصیفی دقیق راجع به آن میدهد البته در نورات اینطور عنوان شده که ماشین مذکور و فرشتگان همراه آن از جانب خاوند بر او نازل شده اند ولی توصیف ماشین (مادر) و سفاین انفرادی وابسته به آن که در یک دایره منظم در حول سفینه ی مادر در گردش بودند و همچنین وجود چرخها نور مستقیمی که همه چیز را کنترل میکرد تعریف خصوصیات ظاهری آدمهای فضایی که پیداست لباسهای مخصوص به تن داشته اند همه چیز گواه بر این است که هزاران سال قبل سفاین فضایی به زمین فرود آمده اند و افرادی آنها دیده اند. وجود سنگ نبشته ها، نقوش سنگنگ انگیز و مبهمی که در کشفیات باستانی مربوط به اقوام اینکا از تک بدست آمده نشان میدهد که موجوداتی از کرات دیگر به زمین آمده اند با انسان پر خورد داشته اند و چه بسا او را در اداسی زندگی و شناخت امکانات طبیعت یاری کرده اند علاوه بر حزیال نبی در فصل مربوط به دانیال نبی و نیز در مکاشفهی یوحنا نبی به موارد مشابهی برخورد می کنیم در قرآن نیز اشکارا تأیید شده که در فضا نیز موجوداتی زندگی می کنند البته من تأکید نمیکنم که این موجودات ناساخته شبیه انسان هستند هر موجود زنده تابع شرایط محیط زیست است زمین را در نظر بگیرید نرم تنان در آب زندگی می کنند. خارپشتان در خشکی ترکیب ظاهری و باطنی موجود زنده در طول میلیونها سال بسته به شرایط پیرامون فرم مناسب را پیدا می کند بهمین دلیل موجودات کرات دیگر نیز بهر صورت که باشند نتیجه ی محیط زندگیشان هستند

س — استاد شما نفوذ ریاضیات را در همه چیز جاری میدانید در زمینه هنر که تاکنون نظرهایی مستدلی ابراز داشته اید نیز این مساله واقعت دارد؟

پرفسور هشترونی — ریاضیات از ساده ترین شکل تا پیچیده ترین فرم خود در همه ی فنون زندگی جریان دارد ولی افراد انسانی بدلیل عادت مسایل وابسته به آنها بدیهی می نندارند در مورد هنر باید بگویم که بدیهی است زایدی غرایز تلطف نده حس شهوت خودخواهی و جاه طلبی هر گاه تلطف شود و در انتقاد

خودش به این مأموریت بردو مدت پنج سال او را نزد خود نگاه داشت. ایران، تردست عجیبی بود. در هر کاری که لازم هاست شیطنت و سوء استفاده و قاجاق بود، از وجود او سود گرفته می شد. خاویار قاجاق به نام سفارت و بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد می کردند و ایشان در بازارهای «اسلو» پای تخت نروژ به فروش می رسانیدند. با اینکه ایران خانم یک کارمند اداری بود. ولی آقای (الف) برای او امتیاز سیاسی گرفت و با استفاده از همین امتیاز توانست یک اتومبیل مرسدس بنز که در نروژ بسیار گران

پس از ۳۵۰ سال شاه عباس هم طاغوتی شناخته شد و تصفیه گردید

اگر شاه عباس نبود آذربایجان و کرمانشاهان و کردستان و لرستان و ایلام بخشی از خاک همسایگان بود

بوده‌اند یا مردم زحمتکش و شریف و متقی و مومنی که عشق و ایمان خود را بدین اسلام با متجلی ساختن عظمت آن بصورت نقش‌ها و ابنیه زیبا و شگفت‌آفرین نشان دادند.

اکثر فرمانروایان گذشته چه در ایران و چه در اروپا و چه در سایر کشورهای اسلامی و غیراسلامی از نظر اخلاق و خصائص ذاتی کمابیش شبیه شاه عباس بوده‌اند با این مزیت که شاه عباس خدمات زیادی هم کرد. او هم در مقابل ترکان عثمانی و هم در مقابل ازبکان که غرب و شرق ایران را مورد تجاوز و یورش قرار میدادند مردانه ایستاد و از مذهب شیعه اثنی عشری در این خاک و مرزوبوم دفاع کرد.

درست است که امروز کسی در انگلستان یا در شوروی رفتار ملکه الیزابت اول یا بطرکیر را در سیاست و اداره مملکت تقلید نمی‌کند اما بر الیزابت اول و بطرکیر که متعلق به گذشته هستند مهر باطل هم نمی‌کوبد

اینکه بخاطر تغییر رژیم ایران از سلطنتی به جمهوری اسلامی منکر گذشته شویم و تمام گذشته‌ها را با یک چوب برانیم کار چندان جالبی نیست.

شاه عباس و کسانی چون او ربطی به خاندان پهلوی ندارند. مجسمه بطرکیر هنوز در لنینگراد پابرجاست و کسی باین خیال که رژیم شوروی کمونیستی است در صدد بزییر کشیدن مجسمه امپراطور روسیه بر نمی‌آید. شاه عباس در حدود چهار قرن پیش زندگی می‌کرده است و اکنون بیش از سیصد سال است روی در نقاب خاک کشیده.

اگر بنا باشد از شاه عباس نام و نشانی نماند پس چرا مسجد شاه میدان نقش جهان اصفهان، مسجد شیخ لطف‌الله، مدرسه چهارباغ چهلستون و عالی قاپو را که ساخته دست او و جانشینان اوست ارج می‌گذاریم؟ آیا مسجد شاه، نقش جهان و عالی قاپو متعلق به شاهان ایران

بالاخره پنبه شاه عباس هم زده شد و تنها مجسمه آن پادشاه را که بیشتر از ۳۵۰ سال پیش رخت از این جهان بسته است در دروازه شیراز اصفهان طاغوتی تشخیص داده به زیر آوردند و هر روز صحبت از این است نقاشی‌هایی را که صحنه‌های مجالس رقص و شراب‌خواری او را نشان می‌دهد نابود کنند.

یکی از محققین ایرانی که سالها درباره شاه عباس اول تحقیق و مطالعه کرده و حاصل مطالعات او پنج جلد کتاب بزرگ و مستند و ارزنده است چند سال پیش می‌گفت نزدیک به هشت هزار پانصد سند، مدرک، نقاشی و پس‌گه از شاه عباس در موزه‌ها و کتابخانه‌های جهان وجود دارد که حاصل سفرهای جهانگردان اروپائی در قرون گذشته است و آن استاد تنها توانسته بود پانصد ششصد سند از آن استاد را بدست آورده و فتوکپی یا مسوده آنرا در کتاب خود بیاورد.

قلم مفت،

کاغذ مفت!

میخواهیم مطالب خود را جهت ریختن در سطل زباله برای ما بفرستند و حتماً مطالب خود را در یک روی کاغذ بنویسند چون به‌روی دوم آن برای نوشتن مطالب اینس ستون سخت نیاز مندیم.

ضمناً به‌چندین هزار چشم مُفت نیاز داریم تا وقت خود را تلف نکنند و این مطالب را بخوانند خواندن این مطالب برای گروه‌های راست و چپ و وسط اکیداً ممنوع است چون اصلاً حوصله بکش‌واکش نداریم. از طرفی گروه‌های وابسته به‌دمکراتیک‌ها و ملی‌ها هم حق خواندن این مطالب را ندارند زیرا شدیداً معتقدیم که این دو گروه طاغوتی بسوده و می‌خواهند خلق‌ها را فریب دهند. گروه‌های یک درصدی هم نباید این مطالب را مطالعه کنند و گرنه سروکارشان با ژ-۳ خواهد بود.

اصلاً میدونین چیه هیجکس حق

با چند سوت بلیلی سریال قلم مفت کاغذ مفت را ازین پس در مجله آغاز میکنیم. دلیل آنهم این است که مطالب جدی مجله بدجوری رویشان زیاد شده است. بسا چند سوت کش‌دار و چاله میدونی دیگر توجه شما را به قسمت اول این سریال جلب میکنیم. چون قلم مُفت است (از جیب مدیر

خریداری می‌شود) و کاغذ هم مُفت است (از سطل آشغال جمع می‌کنیم) این سریال در چند قسمت بحضورتان تقدیم می‌شود. البته مطالبی که می‌نویسیم هیچ ربطی به‌مسائل سیاسی ندارد تنها هدف ما کم کردن روی مطالب جدی مجله است. از نویسندگان تازه‌کار بی‌کس کار هم

دنگارنگ

دنگارنگ

دنگارنگ

آزادی

شاگرد کج سلیقه‌ای بود. وقتی معلم از او پرسید «آزادی» را هجی کند گفت:

آ - مثل «آ» در آدمکنسی
ز - مثل «ز» در زندان
الف - مثل «الف» در اعدام

د - مثل «دال» در در بدری
ی - مثل «ی» در یغماگری

انتظارها

ورزشکار انتظار دارد که در قانون اساسی، اصلی بیاید مبنی بر اینکه ورزش از برای سلامتی جسم و روان جوانان ضروری است. استاد دانشگاه متوقع است که قانون اساسی ما استقلال دانشگاه‌های را تضمین کند خانم خانه‌دار منتظر است که بکمک ماده‌ای در قانون اساسی جلو گرانفروشی گرفته شود خانم اداری یا تحصیلکرده روزشماری میکند که قانون اساسی همه حقوق انسانی‌اش را برسمیت بشمارد مستاجر روزشماری می‌کند که قانون اساسی تصویب بشود تا او صاحب خانه و کاشانه گردد و... و... و این انتظارها حد و نهایی ندارد. به‌به‌به‌به بر نمی‌خورد. اگر یک یک آنها را بشمارید هزاران هزار میشود. هر کس در اندیشه خواسته و تقاضای خویش است حتی آن مرد مومن با خدائی که اصرار دارد در قانون اساسی صریحاً گفته شود که «رئیس جمهور باید مسلمان شیعه جعفری» باشد.

آیا اگر فقط قوانین مدون، چه اساسی و چه غیر اساسی‌اش، چاره همه دردهای اجتماعی ما بود از زمان انقلاب مشروطیت تا بحال دردهای ما نمی‌بایست از میان رفته باشد؟

عزای شغلی

دبیر مدرسه بود و دمع و پکر صم‌پکم در گوشه‌ای نشسته بود. از او پرسیدند که مگر باز عزای ملی در پیش است که خاموش نشسته‌ای و زانوی غم در بغل گرفته‌ای. گفت: برای شما نه. اما برای من و همکارانم چرا. فکر کنم که یکی دو ماه دیگر با باز شدن مدرسه‌ها با بچه‌ها چه کنم. ملت که به‌بیروزی رسید دانش‌آموزها حال و هوای دیگری پیدا کردند. دیگر

حرف معلم حرف نبود. باید از بچه‌ها زور می‌نیدیم. وای بحال بود اگر می‌خواستیم جلو تقلب یک شاگرد را بگیریم. طاغوتی میشدم و اسمم جزء لیست سیاه میرفت. مرا هو می‌کردند. هرچه آنها می‌گفتند باید می‌گفتم چشم. و چه گفته‌هایی! یکی نمره ۵- لست اولش را می‌خواست برایش به ۱۵ تبدیل کنم و یکی برای لست آخر امتحان نداده نمره می‌خواست و همه پشت همدیگر بودند. قرص و قایم و محکم. و من حالا فکر می‌کنم سال تحصیلی نو با این بچه‌ها چه باید کرد. راستی چه باید کرد. نصیحت؟ خواهش؟ تهدید؟ ایستادگی؟ شما بودید چه می‌کردید؟

صدای زنگها

زنگها بصدا درآمده‌اند. برای همه. مدت دراز است. اما گویی گونهای ما در برابر نشینن بعضی از صداها. ناشنو است و در برابر بعضی دیگر حساسیت فراوان و بیش از حد دارد. اگر مائینی در جاده واژگون شود می‌گوئیم توطئه گران به‌تکاپو افتاده‌اند و اگر خرده فروشی با مشتری پیرش یک و به‌دو بکند بسی اراده به‌دشمنان خرابکار مظنون می‌شویم. اما ماهیهاست که یکی از بزرگترین سرمایه‌های مملکت را داریم از دست میدهم و عین خیالمان هم نیست. و این سرمایه بزرگ نیروی انسانی متخصص مملکت است.

افرادیکه دارای تحصیلات عالیه‌اند و هر کدام در رشته و فنی صاحب تجربیات ارزنده دسته دسته از ایران میروند و بسیاری خیال بازگشت هم ندارند. در اینروزها که گرم انقلابیم در اندیشه بلای دردناکی که فردا با آن مواجه خواهیم بود نیستیم. چگونه جای این متخصصان را پر خواهیم کرد؟ چه مدت زمانی برای تربیت گروه‌های تازه باید صرف وقت و هزینه کنیم! و آیا ناگزیر نخواهیم شد که باز دست نیاز بسوی بیگانگان دراز کنیم.

وای اگر بخواهیم با قوانین و مقررات سخت و شدید جلو این به‌اصطلاح فرار مغزها را بگیریم و با محدود کردن آزادیهای فردی اعضای این قشرها بر ناخشنودی آنان بیافزائیم. چاره عاقلانه باید اندیشید.

بزرگترین جراح پلاستیک آمریکا طرح سه قیافه جدید را برای شاه و فرح تهیه کرد ولی فرح با تغییر قیافه مخالفت کرد



بزشک مخصوص فرح و شاه که همراه او به خارج از ایران رفته است اخیراً نزدیکی از محارمش اعتراف کرد که محمد رضا پهلوی و فرح جندی قبل که سر و صدای ترور آنها و استخدام کارلوس برای کشتن آنها بالا گرفته بود تصمیم به عوض کردن قیافه خود گرفته بودند

وی با صراحت تعریف کرد:

اعصاب فرح بکلی متلاشی شده و هر چند به چند دچار تشنج عصبی میشود و اشک میریزد. تا چند روز پیش من برایش مرتباً قرص مسکن تجویز میکردم اما اینک کمی آرام گرفته و خود را به تقدیر سپرده است.

شاه و فرح دائم نگران اقدامات تروریستی هستند زیرا ممکنست علیه آنها صورت بگیرد و حتی زمانی به فکر تغییر دادن قیافه افتاده بودند.

در آنموقع پروفیسور (جیمز مک ایون) آمریکائی مشهورترین متخصص جراحی پلاستیک جهان سه طرح تغییر قیافه را روی کاغذ پیاده کرد و از نظر آنها گذراند. طرحها مدت یک هفته روی میز تحریر

شاه عباس اگر امروز طاغوتی شناخته شده فراوان نکتیم که در ۳۵۰ سال پیش توانست آذربایجان را پس از ۱۸ سال جدائی از ایران که استانی از امپراتوری عثمانی شمرده میشد به خاک ایران باز گرداند. از پیکارها که حتی مشهد را اشغال کرده بودند تا مرو عقب بنشاند و تصور نمیکنم در آندوران با نصیحت و پند و اندرز و قربان صدقه میشد این کارها را کرد. شاه عباس عثمانیها را از دهها ایالت و ولایت غرب ایران بیرون راند. جندی پیش در اصفهان بودم یکی از نگهبانان جهلستون می گفت اغلب عدهای تلقن می کنند و تهدید می کنند این عمارت را آتش خواهند زد زیرا در یکی از نقاشیهای سیصد ساله آن چند زن دیده میشود.

اگر تصور میشود با برانداختن مجسمه شاه عباس، با سوزاندن جهلستون با درهم کوفتن تخت جمشید و با پریدن از تسمای گذشته این مملکت بدین بهانه که شاهان سابق ظلم و جور کرده اند کار درست میشود بفرمائید - این شما و اینهم آسار باستانی گذشته. این شما و این تخت جمشید. و عالی قاپو نقش جهان و طاق بستان و سایر نمادهای هویت ایرانی ما و شما...

ولی میترسم با این کارها هم هویت خود را از دست بدهیم و هم در مقابل آن چیزی بدست نیاوریم.



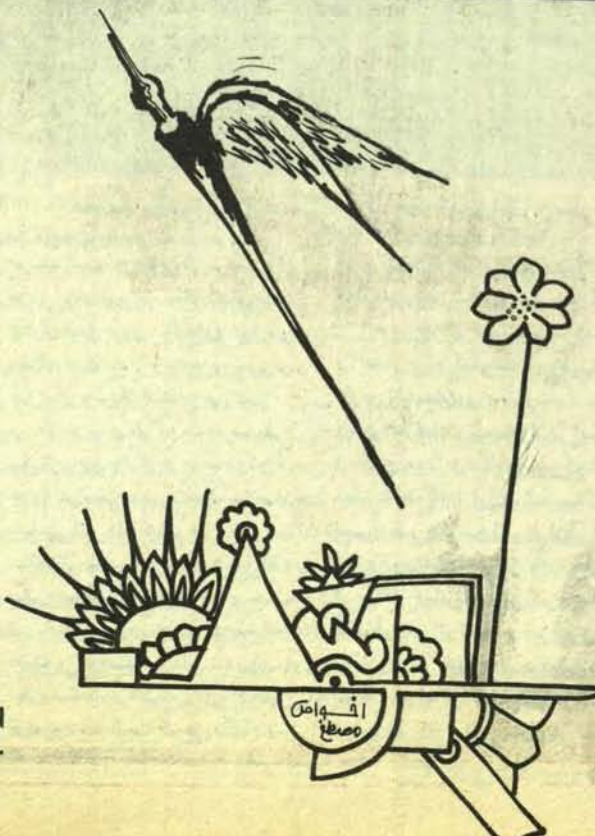
قیافه جدیدی که بزرگترین متخصص جراحی پلاستیک آمریکا برای شاه و فرح در نظر گرفته بود.

مخاطبش گفت: تصمیمی که من گرفته ام بمنزله نوعی خودکشی است ولی نفهمیدم این تصمیم جدید او چیست؟ شرح عکسها:	تأیید کرد. تا اینکه 'احتیاج داریم آرامش است نه
روز یکشنبه فرح تصمیم نهائی اش را اتخاذ کرد او گفت.	معلوم نیست که فرزندان شاه و فرح در برابر تصمیم مادرشان که پدرشان هم به آن احترام گذاشته چه واکنشی نشان داده اند. ولی پزشک مخصوص فرح گفته:
من حاضرم بمیرم ولی قیافه ام را عوض نکنم. یک قیافه جدید روح ما را آزار خواهد داد بدون آنکه درد وطن ما، و خوف ما را از گذشته ها تسکین بدهد. من و شاه هر دو براستی خسته هستیم و به آنچه	موقعیکه فرح دانت تلفنی با پاریس صحبت میکرد با گوش های خود شنیدم به
۱ - فرح و محمد رضا در مکزیکو با قیافه طبیعی	
۲ - تجسمی از فرح و محمد رضا در بعد از تغییر قیافه.	

می گیریم و یکی دیگر را جای او می نشانیم. خلاصه ما با کسی شوخی نداریم تا کاغذ مفت و قلم مفت در اختیارمان باشد در انجام این کارها موفق خواهیم بود.

و اما چون در هر کاری مواد اولیه مفت پاشه مقدمه چینی زیاده تر از اصل مطلب می شود ما نیز به پیروی از این اصل رایج سریال این هفته را با چند سوت بلبلی دیگر در همینجا بی پایان میبریم. بامید هفته های دیگر که با کمال پروتئینی به ادامه این سریال بپردازیم.

سردبیر مجله - این هفته چون مطلب کم داشتیم مقاله آقای مفتخور زاده را چاپ کردیم ولی در هفته های آینده فقط بشرطی اقدام به چاپ بقیه آن خواهیم کرد که دارای مطالبی باشد که یا به درد نیایی خوانندگان مجله بخورد و یا فایده ای برای آخرت آنها داشته باشد!



حرفها حالیم نیست. اگر لازم باشد اصلاً در مجله را می بندم تا حرف خود را بزنم اگر مدیر هم در مجله را نبندد از مستخدم مجله خواهم خواست صبحها در مجله را باز نکند اگر هم مستخدم به حرفهایم گوش ندهد پرونده اش را رو می کنم. همین مستخدم بود که در زمان طاغوت برای ما جای می آورد. گاهی مواقع هم خوش رقصی میکرد و جای های دیش می آورد.

ما در این صفحه تمام این عناصر را تصفیه خواهیم کرد حتی اگر لازم باشد آنها را به پالایشگاه آساند میفرستیم تا در آنجا آنها را کاملاً تصفیه کنند. اگر تصفیه نشد دست به نقد آنها را به بنفقه می فرستیم اگر امثال این مستخدم ها بخواهند مثل بعضی از افراد بی انضباط به این محل ها تروند و وسط راه جیم شوند بلافاصله بقیه مدیر مجله را

ندارد مطالب قلم مفت، کاغذ مفت، را بخواند. ما که برای شما خوانندگان نمی نویسیم، چون قلم و کاغذ مفت داریم و از بیت المال مجله خرج می کنیم و بهیچوجه دلمان هم برای مدیر خودمان نمی سوزد این مطالب را قلمی می کنیم. اگر هم صد تا آقا بالاسر برای ما بفرستید که نوشته های ما را کنترل کنند ما گونمان باین حرفها بدهکار نیست. اصولاً من جاک دهتم گشاد است و هر چه بخواهم می نویسم. خدا شاهد است اگر بخواهید پابرهنه توی دفتر مجله بدوید و از نوشتن این مطالب جلوگیری کنید، بیشترین لباسهای ما می پوشم و میام جلوی خونه تون تا جستمون از حسادت بترکه. درست است که مجله متعلق بهمه خوانندگان است و باید هر چه شما میخواهید بنویسیم. درست است که از پول شما این مجله به حیات خود ادامه میدهد اما من یکی، این

روزهای خون و آهن و آتش و رگبار مسلسل‌ها

مروری بر اوج انقلاب و کابینه‌های شریف امامی،
از هاری و بختیار

وقتی که شاه از احزاب ایران
نویسن و مردم و دیگر احزاب در
جمع و جور کردن مخالفان ناامید
شد تصمیم به تاسیس حزب
رستاخیز گرفت

بود. بنابراین ممکن بود در آینده نیز
کارهای خطرناک دیگری انجام بدهند.
حزب ایرانیان که اصولاً قابل
بحث نبود.

شاه خواست حزبی درست کند که
پایه نیروی سیاسی رژیم او باشد. مثل
ارتش، وزارت خارجه، شرکت نفت
مال خودش باشد. اما از آنجا که این
نسوزاد نامشروع، اجباری، زشت و
ناموزون بود بجای یک حزب یک
عزیت زائیده شد. عفرچی که بودجه
دولت را بیرحمانه و بدون کمترین
ملاحظه می‌بلعید. در ساختمانهای
متعدد و اتاقهای مجلل آن فراوان بودند
اشخاصی که فقط می‌خواستند زندگی
کنند و کار و کاسبی خود را رونق
بخشند اینان حزب و تحزب پریشان
مطرح نبود. فقط می‌خواستند نفوذ،
قدرت، کمک هزینه داشته باشند اغلب
اینها کسانی بودند که از شهریور ۲۰
باینطرف هر روز باقتضای زمان در
سوراخی می‌خریدند یکروز حزب
تسوده... یک روز حزب دمکرات
قوام... یکروز حزب اراده ملی سید
ضیاء... یک روز مسیلون... یک روز
مردم... یک روز ایران نوین... یک
روز رستاخیز... امروز و فردا را خدا
می‌داند.

در مملکتی که شاهش بجای
سلطنت بفکر حزب ساختن و حکومت
کردن باشد و حزبی به اعضایش حقوق

یکروز شاه گفت: چرا دانشگاهیان
در حزب رستاخیز فعالیت چشم گیری
ندارند. نه‌اوندی و سیدحسین نصر که
دانشگاهیان را می‌شناختند به‌تکاپو
افتادند اول گروه اندیشمندان را
تشکیل دادند. در کنار عده‌ای جاه‌طلب
تعدادی هم از بی سر و صداترین و
مظلوم‌ترین و بی‌آزارترین و در
همانحال مبنای آداب‌ترین استادان
دانشگاه را که از قسط کمرونی و
ناوارد بودن به‌عالم سیاسی قدرت
امتناع و پاسخ رد دادن را نداشتند
به‌عنوان اندیشمند و یاقائم‌مقام و
معاونین و روسای قسمت‌های مختلف
حزب معرفی کردند و به‌این ترتیب
چند استاد مظلوم و مودب و ملایم را
که سالها دل به‌دانشگاه و کلاسی درس
خوش کرده بودند به‌حزب کشاندند تا
شاید از شرکت حضور آنان مردم و
بخصوص دانشجویان به‌معجزه حزب
فراگیر ایمان بیاورند. اما این استادان
که اکثرشان در همان شرایط هم مایل
بودند فقط نقش سیاهی لشکر را بازی
کنند نتوانستند برنامه‌ای را که شاه
میخواست بازی کنند و یا در حقیقت
نخواستند در نتیجه شاه عطایشان را
به‌لقایشان بخشید و به‌دانشگاه پرتشان
گرداند با این تفاوت که آنها اعتبار و
آبروی خود را در گرو اعتبار و آبروی
نداشته و از دست رفته حزب رستاخیز
گذاشتند و بعد از انقلاب هم گرفتار
زندان و بدنامی و اخراج از دانشگاه
شدند.

بله آموزگار وارث چنین دستگاه،
چنین دولت، چنین حزب و چنین
اوضاع از هم پائیده‌ای بود و شکفت
اینکه او در مقابل تمام این مشکلات
روزها برای مردم شعر می‌خواند و
شبه‌ای به‌میهمانی میرفت!

روزنامه‌های آمریکالیست
دلالت‌های ایرانی را که در مورد خرید
اسلحه پورسانت‌های کلان گرفته
بودند منتشر میکردند. دولت ایران
تکذیب میکرد و می‌گفت شرکت‌های
جند ملیتی در ایران نفوذی ندارند.
در هر معامله کلان اسلحه صحبت از
نهرام و ایادی و طوفانیان بود. دولت
می‌گفت چنین چیزی نیست.

زور دولت آموزگار هم مثل
بیشتر دولتها نه به دزدان میرسید نه
به متنفذان نه به گردنگشان. زور آن
دولت فقط به رادیو و تلویزیون
میرسید که پشت تبلیغات را به سر
مرد می‌گرفت. تبلیغات خالی...

مردم در بهترین ساعات روز
ناچار بودند جلسات کمیسیون
شاهنشاهی تماشا کنند. اما از عمل و
حقیقت ابری نبود. با استفاده از غرور
بی‌حد شاه، حقه‌بازها، نازلانها و
کلانهای اروپا و آمریکا و حتی آسیا
روانه ایران میشدند تا با شاه مصاحبه
کنند و اجرت تحمل بیانات ایشان را
بصورت بسته‌های خوابار، فرش
خوش‌بافت ایران، معافیت از پرداخت
کرایه اتاق هتل و چک‌های ده تا
یکصد هزار دلاری دریافت کنند.
ادامه دارد



جمشید آموزگار نخست وزیر به دبیرکلی حزب رستاخیز انتخاب میشود

ماهانه بسده اوضاع از این بهتر
نمیشود.

تازه همین حزب فرمایشی هم
هزار رنگ عوض کند. اول هویدا هم
نخست وزیر و هم دبیرکل شد. بعد
قرار شد نخست وزیری از پست
دبیرکلی جدا باشد. هویدا نخست وزیر
و آموزگار دبیرکل حزب شد. بعد
آموزگار به‌نخست وزیری رسید و
باهری جای او را در حزب گرفت.
یکروز دیگر اعلیحضرت خواب‌نما
شدند و فرمودند: جدائی دولت و
حزب را به‌مصلحت نمی‌بینیم دوباره
آموزگار هم نخست وزیر و هم دبیرکل
حزب شد.

حزبی شود که همه مخالفان یا لاقابل
مخالفان معتدل را در خود جمع کند.
حزب بان ایرانیست نیز توجه شاه
را چندان برنمی‌انگیخت. این حزب که
دارای تأسیسات و شعب و تعداد نسبتاً
زیادی علاقمند و سمپاتیان در ایران
و خارج بود از دیدگاه شاه به گذشته
تعلق داشت که در این شرایط به‌کار
نمی‌آمد و چند تن از رهبران آن که
اجازه ورودشان به‌مجلس داده شده بود
در مواقع حساس فصولی کرده پا از
گلیم خود فراتر نهاده و فی‌المثل در
مسئله بحرین جدی جدی حرف‌هایی زده
بودند. حرف‌هایی که مطلقاً در «شو»
مجلس شورای ملی پیش‌بینی نشده

درست است که بعضی از سردمداران
حزب ایران نوین از ساختمانهای حزب
بعنوان محل بدون مالیات و عوارض
برای معاملات زمین و بورس
آبارتمان و ویلا استفاده می‌کنند؟
از حزب مفلوک مردم چه خبر؟
پس از رفتن علم از آن حزب هرگز آن
حزب نتوانست بصورت یک سازمان
سیاسی قد علم کند. حتی خریدن
ساختمانی برای آن و خریدن چاپخانه
سابق روزنامه اطلاعات برای چاپ
نشریات آن و بودن عده‌ای که به‌خاطر
عقیده و یا امید به‌آینده سالها
محرومیت‌ها، در اقلیت بودن را تحمل
کرده بود نتوانست گرهی بکشد و

شاه پس از مطالعه یکی دیگر از
آن گزارشهای نگران کننده سازمان
امنیت مربوط به فعالیت دانشجویان
مختلف المرام از مسلمان مستعصب
گرفته تا جبه‌های مختلف المسلک و
مطالعه گزارش یکی دیگر از
برخوردهای خیابانی میان چریک‌ها و
پلیس بفکر فرو رفت که چرا حزب
ایران نوین و مردم نمیتوانند در این
باره کاری بکنند؟ آیا این گزارشها
راست است و سردمداران حزب
باسدار انقلاب ایران نوین هر کدام
در محل حزب آبارتمانی خصوصی یا
می و معشوق و موزیک دارند که
زنها و دخترهای دوست خود را با آنها
میسرند. گاهی نیز هسمران قریب
خورده دیگران را، آیا این گزارش

با تمام اصرار و علاقه رژیم، دانشجویان ایرانی مقیم خارج به ایران بر نمی گشتند!

دکتر ارسنجانی از سال ۱۳۲۴ نقشه اصلاحات ارضی را در سر داشت

مخالفت خود را با بختیار ظاهر میکند و بختیار بلافاصله ایران را ترک و به اروپا میرود. بهنگام اقامت در اروپا از منایمی که بهنگام ریاست بر ساواک در آنجا گمارده است استفاده میکند. او ارتباط خود را با گروههای سیاسی ایران حفظ میکرد اما هرگز بایران باز نمیگردد. در طول شورش های سال ۱۳۴۲ سپید تیمور بختیار از سویس به بغداد پرواز میکند. بدون شک منظور او از نزدیک شدن به ایران و حضور در منطقه بخاطر آن است که اگر اوضاع مساعد شود و تمام امور را در دست گیرد.

در روز ۲۴ مرداد ۱۳۴۶ اداره دادرسی ارتش اطلاع میدهد که «سپید بختیار بعثت گردآوری غیرقانونی ثروت تحت پیگیری است». او متهم است که این ثروت را در زمان ریاست بر ساواک بدست آورده است. علاوه بر این او متهم می شود که بقاعالت های غیرقانونی نیز دست زده است. بحکم دادگاههای ایران کلیه اموال او مصادره میگردد.

در خردادماه ۱۳۴۸ اموال بختیار بتصرف دولت درمی آید و در شهریورماه همان سال، در دادگاه نظامی بطرز غیابی محاکمه و به اعدام محکوم میگردد. در مردادماه ۱۳۴۹ روزنامه های تهران گزارش میدهند که سپید بختیار بر امر گلوله یکی از اعضای تیم شکار که با بختیار همراه و در کوه های عراق در نزدیکی مرز ایران بدنبال شکار بوده اند بطور غیر عمد قتل رسیده است!! در آذرماه همان سال ساواک اطلاع میدهد که توطئه عظیمی که تحت سرپرستی بختیار در شرف وقوع بوده است قبل از مرگ او کشف گردیده است. طبق این اطلاعات بختیار در صدد سرنگون کردن رژیم بوده است. صدها نفر بازداشت میگرددند. بختیار سمیرد اما او بعنوان یک نیروی سیاسی در ایران باقی میماند.

بختیار یکی از نمونه های «خود تبعیدی» است اما اشخاص دیگری هم هستند که برابر دل سدی از رژیم دست به «خود تبعیدی» میزنند. خان های قبایل مختلف و دارندگان عقاید سیاسی که نسبت به رژیم دل خوشی ندارند به خارج از کشور میروند. این بقیه در صفحه ۴۹



خود را انکار می کند. نخست وزیر در یک کنفرانس مطبوعاتی ناراضیاتی رژیم و شخص خود را از اشغال «گوا» توسط هندی ها ابراز میدارد. چند روز بعد بختیار در مصاحبه مطبوعاتی خود، پنهان نخست وزیر هندوستان بخاطر اشیاء حاکمیت ملی اش تیریک می گوید.

دکتر امینی پوسیده مطبوعات علاقه خود را نسبت به کاهش بودجه نظامی و تقلیل نفوذات در نیروهای مسلح پشاه خاطر نشان می سازد. شایع می شود که سید افسر ارشد برای همیشه باز نشسته می شوند. عکس العمل بختیار آن است که فعالیت های ضد دولتی خود را افزایش دهد. فعالیت های بختیار بحثی میرسد که حتی گزارش می شود او شخصاً طرحی برای انجام یک کودتا علیه شاه دارد. در اواسط دی ماه ۱۳۴۱ خبر میرسد که بختیار با جبهه ملکی تماس گرفته است. بعداً پای او به زور خوردهائی که بین دانشجویان دانشگاه و ارتش روی میدهد و باعث تعطیل شدن دانشگاه تهران میگردد نیز کشیده می شود.

در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ شاه

تیمور بختیار تشکیل می شود. این ژنرال ها بخاطر برکنار شدن از مقامات نظامی سخت خشمگین هستند و اتهام فساد و بی لیاقتی را برای برکناری خود مردود می شمارند.

بدون هیچ تعجیبی، با آنکه شاه به حمایت از امینی ادامه میدهد چرخ زمان به کام امینی نمیچرخد. در تابستان ۱۳۴۱ او با بحران بودجه روبرو می شود. امتناع شاه از کاهش مخارج نظامی و عدم تمایل آمریکا برای کمک به ایران مسئله لایحی پیش پای امینی می گذارد. امینی استعفا می کند. شاه استعفا امینی را می پذیرد، و اسدالله علم را مأمور تشکیل کابینه می کند.

قبل از استعفا امینی شایع می شود که تیمور بختیار فعالیت های سیاسی خود را در پایتخت آغاز کرده است. شایعات حاکی از آن است که تظاهرات معلمین ناشی از تحرکات بختیار است که امیدوار است به قدرت برسد. بختیار در این بازی سیاسی بازنده می شود در نتیجه فعالیت های پنهانی خود را علیه نخست وزیر علی امینی افزایش میدهد. بنیادهای زیرزمینی کم کرا

انهم خلائم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه یعنی مادر دکتر امینی است.

شاه تصور میکند اگر تردید کند و جبهه ملکی روزه امیدوی پیدا کند، اشتباه مسلکی است که عواقب بعدی را در پی خواهد داشت. امینی قادر نیست قدرت شاه را متزلزل کند و اولویت هائی را که شاه برای به اصطلاح سیاست مستقل ملکی و برنامه های اقتصادی در نظر گرفته است بر هم زند. جبهه ملکی پس از ۷ سال اولین بار دست به انتشار عکسهائی از مصدق در روزنامه های تهران میزند. اما بزودی جلوی این کار گرفته می شود. میتینگ عظیمی که برای روز ۳۰ تیر تدارک دیده می شود با دخالت نیروهای ارتشی بهم میخورد و رهبران اجتماع کنندگان بازداشت میگرددند.

در اواخر سال ۱۳۴۰ امینی با تمام جبهه های اصلی روشنفکران به مخالفت بر میخیزد. مالکین اشرافی و اعضای سنا و شورا تسخیر رهبری سردار فاخر حکمت که ۶ بار به ریاست مجلس قانونگذاری برگزیده شده است و محسن صدر (صدر الاشراف) رئیس مجلس سنا، مخالفت شدید خود را با تعطیل مجلس و شکست در برگزاری انتخابات جدید و برنامه اصلاحات ارضی که پوسیده دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی کابینه امینی تعقیب می شود ابراز می کنند. روحانیون و مذهبیین آشنا به سیاست و بازاری ها سید جعفر بهبهانی پسر آیت الله بهبهانی و نوه سید عبدالله بهبهانی را بعنوان سخنگوی خویش بر میگزینند. آنها از برنامه اصلاحات ارضی و بهم خوردن انتخابات پشتیبانی می کنند. علاوه، آنها، نسبت به واگذاری مقامات عالی دولتی به افراد وابسته به فرقه بهائی و انحراف دولت از اصول مقدس اسلام اعتراض می کنند.

جبهه ملکی، نیز در یک بیانیه اعتراض آمیز دیگر، مخالفت خود را پوسیده الهیار صالح ابراز میدارد. ناسیونالیسم شدید الهیار صالح از رشد نفوذ آمریکا در ایران میکاهد و فقدان آزادیهای اجتماعی که سیاستمداران مخالف را از انجام فعالیت باز میدارد از بسین میبرد. بالاخره، یک گروه نظامی قدرتمند متشکل از ژنرال های معزول برهبری

برکناری، بختیار، ساعت خوشحالی تمام احزابی که دست به شورش زده اند می شود. شاه نیز با کار رئیس ساواک که قادر نبوده است انتخابات را در آرامش برگزار کند و مسئولیت اصلی خود را که حفظ «امنیت کشور» است با انجام پسران سخت پراشته می شود. مخالفین بختیار را مسئول افزایش تروریسم و خسوست در صحنه سیاست ایران قلمداد می کنند. بالاخره، شاه امیدوار می شود که با برکناری ژنرال بختیار رضایت لیبرال ها و رئیس جمهوری آمریکا را جلب می کند. برکناری ژنرال ها آئوب عمومی را موقتاً آرام می کند.

دو ماه بعد، در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰، معلمین تهران برای دستمزد بیشتر اعتصاب می کنند و در مقابل مجلس شورای ملی دست به تظاهرات میزنند. روز بعد، تظاهرات ادامه می یابد و منجر به درگیری معلمین و نیروهای امنیتی می شود. بلافاصله پس از درگیری، یکی از معلمین بنام دکتر خاتعلی کشته می شود. مرگ او موج تظاهرات را گسترش میدهد و مدارس تهران تعطیل میگردد و مردم در خیابانها پراه می افتند.

شاه مجدداً دست پکار می شود. مهندس تریف امامی از نخست وزیری برکنار و دکتر علی امینی که مورد حمایت تظاهر کنندگان و مقامات آمریکائی است مأمور تشکیل کابینه میگردد.

موافقت عمومی برای انتخاب امینی موقعی به نتیجه میرسد که شاه درک می کند موقعیت کشور نا آرام است. امینی عمیقاً مورد بی اعتمادی شاه بوده و همچنان مورد بی اعتمادی باقی میماند. امینی معتقد است که قدرت تاج و تخت بایستی محدود شود. او در کابینه مصدق بوده است و با آنکه عضو جبهه ملکی نیست اما نسبت بنان سیمانی دارد. او به خاطر توجش به آزادیهای فردی معروف است و او مردی است که راستی و درستی را با قدرت زیاد یکجا دارد. (زمانی که امینی به نخست وزیری میرسد داستانی از او در رابطه با رضاشاه نقل محافل می شود که بموجب آن رضاشاه ادعا می کند که در خانواده قاجار فقط یک «مرد» وجود دارد که بر قدرت و بر صلابت است

خشم مردم گیلان از تیمور تاش فراموش نشدنی است

تیمور تاش از اوج تا سقوط

چگونه مردی که در زمان خود بزرگترین قدرت را پس از رضاشاه داشت بدستور او معزول، محاکمه و محکوم شد.



میرزا کوچک خان جنگلی و دکتر حشمت



تیمور تاش

همان طوری که طلوع آفتاب بهار، موجودات زنده را از خواب خود بیرون آورده و به جنب و جوش می‌اندازد، همان طور هم آگهی انتخابات دوره سوم، در تمام ایران عده‌ای شهرت طلب و عده‌ای منتفع برست و عده‌ای حادثه جو و چند نفر میهن دوست را برای انتخابات سوم به تقلا انداخت.

در این میان جوان بسیار با هویتی بود خراسانی، که به چند دلیل ظاهراً حق ندانست خیال و کالت را در دماغ خود پروراند. اولاً برای اینکه سنش به سی نرسیده بود و بنابر این قانوناً حق انتخاب شدن را برای مجلس شورا نداشت. دوم اینکه او رئیس قشون خراسان بود و رؤسای قشون در حوزه مأموریت خود نمی‌توانند انتخاب شوند، سوم اینکه سابقه تحصیلات او در روسیه منحصر به رشته نظام بود. چهارم اینکه این افسر سواره نظام طسوری، شعله هوی و هوس و غرور جوانیش سرکش بود که آنی او را راحت نمی‌گذاشت.

بهرحال آقای رئیس قشون خراسان هم با شدت هر چه تمام‌تر خواست نماینده مجلس شود و این شدت و حرارت مشکلات را مثل موم آب کرد اما در تهران سر و صدا بلند شد و اعتبار نامه آقای عبدالحسین تیمور تاش ملقب به سردار معظم خراسانی مورد اعتراضات شدیدی قرار گرفت.

ولی این حرف‌ها از طرف آن گویندگان نه در خودشان و نه در دیگران تأثیر زیادی نمی‌بخشید. در آن موقع والی خراسان نیرالدوله بود و تصدیق کرد که چند روز پیش از انتخابات، سردار معظم خراسانی از ریاست قشون استعفا داده است، به همین سادگی که ملاحظه می‌فرمائید آن اشکال علاج ناپذیر قانونی با یک تصدیق مشکوک حل شد و سردار معظم خراسانی به نمایندگی ملت در مجلس شورای ملی جلوس نمود.

تیمور تاش در مجلس «منطق عقلی هر قدر هم

تیمور تاش به طوری در ایران صدا کرد و به خصوص مردمان گیلانی را به شدتی غضبناک نمود که حتی چند سال بعد خشمشان تسکین پیدا نکرد و حتی حضور سردار سپه هم در رشت نتوانست از ابراز کینه آن‌ها نسبت به سردار معظم جلوگیری کند.

تقریباً با هر کس صحبتی از طرز رفتار تیمور تاش در گیلان کردم فوراً در جوابم به طور متحدالقول دو قصه را نقل کرد و تمام در اصل این دو قصه با هم متفق بودند. یکی از این دو قصه اینست که یکروز صبح، سحر خیزان رشت، در یکی از محلات شهر اتومبیلی را در گودال منجلاهی وارونه دیدند، زن و مرد به دور آن جمع شدند و با هایهوی و جنجال زیاد و به صدای یالاله و یا علی اتومبیل واژگون را از چاله بیرون کشیدند.

دو نفر در آن مت و لایعقل و آلوده به گل و لای افتاده بودند، ابتدا همه تصور کردند که این دو بیچاره خارجی هستند زیرا در آن زمان که اتومبیل خیلی کمیاب بود غالب اتومبیل داران خارجی بودند

بقیه در صفحه ۴۹

لذت ببر. قضایایی که بعداً اتفاق افتاد و ما همه شاهد هم بودیم به بیرون فرعون نامبرده اجازه می‌دهد که در عقیده خود ثابت‌تر شده و اعتراف کنند به اینکه تیمور تاش سوراخ دعا را درست تشخیص داده بود ولی اظهار عقیده راسخ کردن در این قبیل قضایا بسیار کار مشکل است.

حکومت گیلان.

پیش از وزارت دربار تیمور تاش، که شرح آن بعداً خواهد آمد یکی از مشهورترین مأموریت‌های او حکومت گیلان است، روزنامه‌های دوره گذشته را که ورق می‌زد مقالات زیادی در این خصوص یافتیم و اطلاعاتی هم که از بعضی مطلعین رشت به دست آوردیم تقریباً تمام عقاید شدیدی را که نسبت به سردار معظم نوشته شده تأیید می‌کرد و حال آنکه کارهای تیمور تاش در رشت صد یک جنایات آیرم در آنجا نبود. شرح حکومت نسبتاً کوتاه گیلان

چرندتر باشد بیشتر نقل مجالس می‌شود و حتی گاهی دستور و قانون زندگی مردم می‌گردد.

تیمور تاش وقتی پشت تریبون می‌ایستاد، یاد در گلو می‌انداخت و صدای خود را شبیه نصرت‌الدوله می‌کرد و گردن خود را شق نگه می‌داشت و با دستش زشت‌هایی شبیه نطقین روم قدیم در هوا رسم می‌نمود و بی‌سروا دم از ری و روم می‌زد و ابتدا خجالت نمی‌کشید، زیرا تردیدی در سو که خود ندانست و تمکین دلیران قلدر پسند او را به سو که و موفقیت و ادعا تشویق کرده و عادت داده بود.

تیمور تاش به منظور تمتع بینتری از زندگی اجتماعی در معانرت خارجی‌ان هم کوشید، انصافاً مجالس انس و عیش خردمائی آنوقت هم به هیچ‌وجه سلیقه و ذوق او را راضی نمی‌کرد، برای کسی که نسبتی‌های مجلل اروپا را دیده و چشمش به آرایش‌های زیبا و هنرها و ملاطفت‌های ذلیران فرنگی عادت کرده است، دیگر نمی‌شود توقع داشت که از مهمانی‌های «سبیل تا سبیل» آنوقت ایران

محکم باشد تا با احساساتی توام نشود کوچکترین نفوذی در دل انسان نمی‌کند»

مجلس که باز شد، سردار معظم خراسانی، عیناً مثل ماهی که در آب پیفتد محل بسیار مناسبی برای ابراز شخصیت خود پیدا کرد. حالا دیگر می‌تواند با آن صدای مطمئن و گرم خود از پشت تریبون نمایندگان ملت را مخاطب قرار دهد، باتمام ملت بلکه با تمام دنیا سخن بگوید، عجب محل سحرآمیزست مجلس! اگر چه این طالار هم مثل سایر طالارها از آجر و سنگ و تیر ساخته شده ولی فضای آن یک خاصیت بسیار عجیب و شعیده آسای دارد و آن اینست که در صدمتر آن طرف تر ممکن است شما عاقلانه‌ترین مباحث را طرح کنید و هیچکس اعتنایی به شما نکند ولی در زیر این طاق هر علاف و بقال بی‌سوادی وارد شود. به محض ورود یک شخصیت ممتاز و بسیار مهمی به‌خود می‌گیرد و هر گفته چرندش هر قدر

يا اسراری از دوران حكومت مطلقه رضاشاهی



چگونه ۷۸ تن را با اتهام شرکت در توطئه
جهانسوزی علیه رضاشاه دستگیر کردند در
حالی که بعضی از آنان فقط قوم و خویش دور
یا همسایه خانه جهانسوزی بودند

مختار اصرار داشت پای چند تن از رجال را به ماجرا بکشاند

موضوع را بادره شهربانی ابلاغ می کنند.
آقای مختار حتی بعد از انقضای مدت محکومیت مشارالیه هم او را مرخص نکرده و دو ماه و نیم بر خلاف قانون او را در زندان نگاه میدارد. بالاخره بواسطه حادثه شهرپور ماه ۱۳۲۰ در تاریخ ۲۰/۶/۲۸ از طرف وزارت دادگستری مرخص می شود.

بهنانه ای که برای ادامه بازداشت او بعد از انقضای مدت محکومیت عنوان می کند پرونده ایست که بر علیه او از قول چند نفر زندانی تنظیم می نمایند. با اینکه بازجوی قضیه گزارش می دهد که اظهارات زندانیان برخلاف قانون است معذک آقای مختار قانع نشده به عنوان اینکه پرونده در این خصوص کامل نیست و مجدداً باید از اختلاف زندانیان استفاده نموده دستور ادامه بازداشت او را میدهد.

بنا بر مراتب بالا بازداشت سپهر غفاری که از ۱۸/۸/۳۱ تا ۱۸/۱۲/۱۹ در زندان بسر می برده کاملاً برخلاف قانون و عدالت بوده و نسبت به آقای سهام الدین غفاری که از تاریخ ۱۸/۸/۲۹ تا ۲۰/۲/۲۸ نیز زندانی بوده به هیچوجه دلیلی که مبنی بر سوءنیت بر خلاف مصالح کشور اظهاراتی نموده و یا دسیسه و تحریکی کرده باشد موجود نبوده زیرا اقدام جهانسوزی به تشکیل جمعیت و حزب چندین سال بعد از تحصیل او در دانشکده حقوق بوده و عمل او ابداً ارتباطی با زمان تحصیلات نداشته و بعداً غفاری را ملاقات نکرده و گناهی که به آقای غفاری نسبت داده اند این است که چرا در دانشکده حقوق در ضمن بقیه در صفحه ۵۳

از داستان ارتش شهربانی ابلاغ میشود. در حاشیه آن سرباس مختار بادره سیاسی دستور میدهد که گزارش تهیه کند باینکه دلایل و مدارک بر علیه سهام الدین غفاری موجود است و بی جهت تیرنه شده و از آزادی او خودداری کنید و امر اعلیحضرت همایونی است که تجدید نظر درباره او بشود و چنین بنظر میرسد که در موقع گزارش نتیجه دادرسی متهمین پرونده آقای مختار حضور داشتند و پس بعد حضور یافته و ذهن اعلیحضرت را نسبت به مشارالیه مشوب نموده که دستور تجدید نظر صادر فرموده اند و بر امر این اقدام دادگاه تجدیدنظر دادرسی ارتش آقای سهام الدین غفاری را به سه ماه حبس محکوم مینماید و محکومیت مشارالیه ضمن شماره ۱۰۵۲۶۹-۳۶۲۳۷ در ۱۸/۱۲/۲۵ وزارت جنگ باین مضمون بادره شهربانی ابلاغ میشود (فرمان مطاع مبارک در مورد سهام الدین غفاری که از طرف دادگاه زمان جنگ تیرنه گردیده بود شرف صدور یافته است که تا شهربانی تصدیق نکند غفاری تقصیر نداشته قبول نخواهم کرد اینک بسا اعلام اینک مشارالیه در دادگاه زمان جنگ نانی به سه ماه زندان محکوم گردیده در اجرای فرمان مبارک مقتضی است نظریه خود را اعلام دارند تا مراتب بشرف پیشگاه مبارک برسد)

مشارالیه در پاسخ این نامه گزارش خود را بر علیه سهام الدین غفاری طوری تنظیم می کند که مشارالیه را شدیداً مقصر جلوه داده و بالتبعیه کیسیونی در ستاد ارتش تشکیل و غفاری را بیک سال و نیم حبس محکوم مینماید.

حقوق بود، آقای سهام الدین غفاری استاد دانشکده در سر درس انتقاداتی راجع بامور اقتصادی کشور و راه آهن و هزینه زیاد آن و وضعیت مدنی اخلاق ملت و کثرت فحشا مینموده و بعد هم او را دعوت بمنزلش نموده و در آنجا در اطراف همین موضوعات مذاکره و از روش اقتصادی دولت تنقید مینموده و پیرمری در آنجا بوده که با نظریه آقای غفاری موافق نبوده آقای مختار از این اظهارات متهم استفاده نموده برای اینکه قضیه جهانسوزی را بزرگ جلوه دهد و برساند که غیر از یکصد نفر جوان اشخاص مهمی مثل آقای سهام الدین غفاری و مرحوم سپهر غفاری در این امر دخالت داشته اند مراتب را گزارش و مرحوم سپهر و آقای غفاری و معز الدین سپهر غفاری را بازداشت می کند و حال آنکه طبق مستندات پرونده و اظهارات جهانسوزی بیاناتی که آقای غفاری استاد دانشکده نموده چند سال قبل از اقدام جهانسوزی به تأسیس تشکیلاتی بر خلاف رژیم سابق در میان افراد ارتش بوده است و آقای غفاری هم در بازجویی اظهار داشته هنگامیکه جهانسوزی دانشجوی دانشکده حقوق بوده در ضمن تدریس جغرافیای اقتصادی و تاریخ دیپلماسی من باب مثل شاید چنین اظهاراتی کرده باشم ولی به هیچوجه از دولت و پادشاه تنقیدی نکرده و سوءنیتی در بین نبوده و از عملیات این شخص اطلاعی ندارم. و بهمین جهت ضمن رسیدگی با اتهام جهانسوزی و همدستانش دادگاه دادرسی ارتش آقای سهام الدین غفاری و سپهر غفاری را تیرنه مینماید و مراتب ضمن شماره ۱۴۶۲۷-۲۸۳۹۷ مورخ ۱۸/۱۲/۱۹

دادستان دیوان کیفر در مورد پرونده مرحوم محسن جهانسوزی

محسن جهانسوزی که افسر وظیفه بود حزبی تشکیل داده و تبلیغاتی در میان افسران همدریف (همقطار) خود علیه رژیم سابق می نموده این موضوع بر اثر گزارش یکی از آنها فاش و با اعلیحضرت شاه سابق عرض دستور میدهند قضیه از طرف شهربانی مورد تعقیب قرار گرفته کانون فساد کشف کرده از طرف ستاد ارتش نامه شماره ۲۵۲۵۲-۷۷۶۸۳ مورخ ۱۳۱۸/۸/۱۵ بادره نامبرده در این خصوص نوشته میشود.

در نتیجه مأمورین از شهربانی و ارتش بکرمناشاهان اعزام و جهانسوزی و عده ای از افسران ارتش دستگیر و ضمناً عده زیادی بی تقصیر بازداشت میشوند و چون از طرف اداره شهربانی در عرض گزارش مستقیم و غیر مستقیم قضیه را در نظر پادشاه سابق مهم جلوه میدهند اعلیحضرت پادشاه وقت تصور می نمایند که غیر از جهانسوزی و همدستانش که تمام از افسران جوان و دانشجویان بوده اند اشخاص مهم دیگری در این کار مداخله دارند که بتحریک و اغوای آنها این تشکیلات در میان ارتش بدست جهانسوزی داده شده این است که دستور میدهند کانون فساد و متشابه بزه کشف شود.

چون جهانسوزی ضمن بازجویی اظهار میدارد موقعی که محصل دانشکده

ماجرای جهانسوزی و اینکه او قصد داشته است در راس عده ای از دانشجویان دوره احتیاط دانشکده افسری ارتش علیه رضاشاه کودتا کند از ماجراهای حیرت انگیزی است که پایه و اساس آن بر کذب و حیل بوده و هدف سرباس ركن الدين مختار از این پرونده سازی این بود که رضاشاه را از ارتش که آنجا را تکیه گاه خود میدانست مأیوس کند و در عوض پناه بگیرد تنها پلیس مختاری است که می تواند تاج و تخت پهلوی را حفظ کند.

من در مطالعه شخصیت ركن الدين مختار باین نکته عجیب برخوردم که او نیز مانند بسیاری از قهرمانان دوران ۵۷ ساله اخیر و سیاستمداران و دولتمردان بلندپایه عصر پهلوی دارای دو شخصیت کاملاً متضاد بود.

قبل از اینکه ما در این یادداشتها به شخصیتها دو گانه ركن الدين مختار بپردازیم. بد نیست متن کیفرخواستی را که دادستان کیفر در محاکمه سرباس ركن الدين مختار پس از شهریور ۲۰ و سقوط حکومت رضا شاه قرائت کرد بخوانیم و به بینیم سرباس مختار علیه جهانسوز که یک جوان تحصیل کرده و وطن دوست بود چگونه پرونده مخوفی ساخت که باعث شد این جوان اعدام گردد.

متن کیفرخواست

قرن کشتار

در شماره پیش علل سیاسی جنگ ویتنام را بررسی کردیم و اینک به علل نظامی آن می‌پردازیم:

قرارداد ژنو در نیمه سال ۱۹۵۴ بوجود می‌آید و در آن زمان ایالات متحده آمریکا، فقط ۳۴۲ نفر نظامی در هندوچین دارد که اکثر آنها در سایگون مستقر هستند و «گروه مشورتی کمک نظامی» را تشکیل می‌دهند. از اواسط سال ۱۹۵۰ این گروه مشورتی سلاح‌هایی را به نیروهای اعزامی فرانسوی می‌دهد گروه مشورتی به‌آندسته از مردم ویتنام شمالی که تصمیم به عزیمت به ویتنام جنوبی گرفته‌اند کمک می‌کند.

بدرخواست دولت جدید ویتنام جنوبی، ایالات متحده آمریکا، در پائیز ۱۹۵۴ به‌مجهز کردن نیروهای مسلح، و اعزام مشاورین نظامی به سایگون می‌پردازد. فرانسه تا بهار سال ۱۹۵۶ که گروه‌های اعزامی‌اش از ویتنام اخراج می‌شوند به‌تأمین مشاوران مورد نیاز در ارتش جمهوری ویتنام ادامه می‌دهد. با خروج فرانسه، مشاورین آمریکائی بدون هیچ رقیبی، در ارتش جمهوری ویتنام به‌رتق و فتق امور نظامی می‌پردازند و سال بعد، یعنی در سال ۱۹۵۷ نیروی هوائی و دریائی ویتنام جنوبی باین مشاوران آمریکائی خوش‌آمد می‌گوید. در اکتبر سال ۱۹۵۵ گروه مشورتی هندوچین به‌گروه مشورتی ویتنام تغییر نام می‌دهد.

به‌لغت اینکه نیروهای فرانسوی از ویتنام خارج می‌شوند، ایالات متحده آمریکا ۳۵۰ سرباز دیگر به‌ویتنام گسیل می‌دارد تا بتوانند مأموریت محوله را بخوبی انجام دهند. هدف این گروه آن است که یک نیروی زمینی به‌استعداد ۱۵۰۰۰ نفر برای ویتنام جنوبی بوجود آورند. در ابتدا گروه مشورتی تنها بپاداش پیشنهادات و آموزش بسنده می‌گردد.

طبق موافقت‌نامه ژنو تعدادی از کمونیست‌های متقیم ویتنام جنوبی امکان رفتن به ویتنام شمالی را بدست می‌آورند و در ارتش این کشور استخدام و با همان تخصص یا درجه‌ای که در ویتنام جنوبی دارند در ارتش شمالی بکار مشغول می‌شوند. آنها به‌آموزش افراد کادر و ذخیره ارتش ویتنام شمالی می‌پردازند. با آنکه موافقت‌نامه ژنو انجام هر گونه عملیات نظامی را برای هر دو کشور ممنوع می‌گردد اما ویتنام شمالی به‌جذب مشاوران ارتش جمهوری جنوبی دست می‌زند. همین مسئله دولت

«نگودین دیم» را بر آن می‌دارد تا بکمک دو گروه کوچک ارتش که فوق‌العاده نیرومند و مذهبی هم هستند بنام گروه‌های «کائودی» و «هوانائو» و یک باند از گانگسترهای سایگون آزادانه وارد جنگ شود و قرارداد ژنو را نادیده بگیرد.

ویتنام شمالی گروه‌های منظم و گریلاهای خود را به‌خاک جنوبی اعزام می‌دارد. ویت گنگ‌ها که در سال ۱۹۵۹ به‌حدود ۳۰۰۰ نفر بالغ می‌شوند در حمله‌ای به‌پین هوا دو سرباز آمریکائی را به‌قتل می‌رسانند. (ویت گنگ به‌معنی ویتنامی کمونیست است).

با تبلیغات وسیعی که صورت می‌گیرد روز بروز بر تعداد ویت گنگ‌ها افزوده می‌گردد. در اواسط سال ۱۹۶۱ ویتنام شمالی جبهه ملی برای آزادی ویتنام جنوبی را دایر می‌کند و تهدیدی جدی برای رژیم «دیم» بحساب می‌آید.

در پائیز ۱۹۶۱ سرزیدنت کندی تصمیم می‌گیرد نیروهای آمریکا را در ویتنام افزایش دهد. در سال ۱۹۶۲ بیش از ۱۱۰۰۰ سرباز آمریکائی در ویتنام حضور می‌یابند. و ستاد فرماندهی جدیدی در ویتنام دائر می‌گردد.

در سال ۱۹۶۲ نیروهای ویژه آمریکا بنام «گلا سیزها» آموزش جنگ‌های نامنظم را به‌افراد غیرنظامی و همدیفان ارتشی آغاز می‌کنند. هلی‌کوپترهای آمریکائی سمبل نوعی جنگ جدید در ویتنام می‌گردند. بطوریکه قادرند در هر لحظه جنگجویان ویتنامی را در هر کجا که مایلند پیاده کنند.

نیروی هوائی آمریکا تعداد ۳۰ فروند هواپیمای بمبافکن ب-۲۶ و هواپیمای آموزشی ت-۲۸ در اختیار ویتنام جنوبی قرار می‌دهد. هر کجا یک خلبان آمریکائی پرواز می‌کند یک دانشجوی خلبانی ویتنامی در کنار اوست. اکنون نیروی هوائی ویتنام ۲۱۹ فروند هواپیمای دارد که ۱۱۷ فروند آن هواپیمای شکاری بمبافکن است.

افراد نیروهای مسلح ویتنام جنوبی به ۴۰۰۰۰۰ نفر بالغ می‌گردد اما به‌لغت سیاست ناپایداری که در منطقه حکمفرماست علیه رژیم «دیم» کودتا می‌شود و دولت جدیدی زمام امور را در دست می‌گیرد.

هر روز بر تعداد زخمی‌های ایالات متحده افزوده می‌گردد. در سال ۱۹۶۳ حدود ۴۲ نفر آمریکائی کشته می‌شوند در حالیکه در سال ۶۴ این رقم به ۱۱۸ نفر میرسد. در اوت ۱۹۶۴ دو حادثه نیروهای آمریکائی را با کشتی‌های گشتی ویتنام شمالی در خلیج تونکن مواجه می‌سازد که هواپیمای نیروی دریائی آمریکا ضربه سختی به‌قوای ویتنام شمالی وارد می‌کند.

در اواخر سال ۱۹۶۴ خبر می‌رسد که سه هنگ از ارتش ویتنام شمالی بسطرف جنوب حرکت کرده و یا

فرانسویان توسط آمریکائی‌ها از ویتنام اخراج میشوند تا عنوان بزرگ قاتلین قرن نصیب آمریکا شود. ویت گنگ‌ها با تبلیغات وسیعی موفق میشوند هر روز بر تعداد خود بیفزایند



سالوادور آلنده

می‌پذیرد. اکثر اوقات غیرنظامیان بجای ویت گنگ‌ها به‌رگبار مسلسل بسته می‌شوند. در سال ۱۹۶۸ صدها نفر غیرنظامی بی‌گناه در دهکده «مای لای» قتل عام می‌شوند بدون اینکه به‌هنگام جان دادن بدانند بخاطر کدام هدف و برای کدام آرمان جان می‌بازند؟ در ۳۰ ژانویه ۱۹۶۸ بیش از ۸۴۰۰۰ نفر کمونیست به ۳۶ تا ۴۳ نقطه مهم حمله کرده و به‌حدود ۱۰ شهر منجمد سایگون و هونه نفوذ می‌کنند. نیروهای ویتنام جنوبی به‌سرعت ۴ شهر را پس گرفته و چهار شهر دیگر را در ظرف سه روز باز پس می‌گیرند اما شهرهای سایگون و هونه مشکلاتی ایجاد می‌کنند. جنگ در هونه بیش از یکماه طول می‌کشد و بیش از ۳۰۰۰ غیرنظامی توسط

به‌ویتنام جنوبی وارد شده‌اند و لااقل هفته‌ای یک گردان از واحدهای ویتنام جنوبی را به‌هلاکت می‌رسانند. برای اولین بار سفارت آمریکا در سایگون نیز یکی از هدفهای ویت گنگ‌ها بشمار می‌رود.

در فوریه ۱۹۶۵ ویت گنگ‌ها به‌مناطق مرکزی در «بلیکو» حمله کرده و ۸ سرباز آمریکائی را به‌قتل می‌رسانند و به‌آسایشگاه سربازان در «کونی نون» حمله می‌کنند. در این موقع سرزیدنت جانسون رئیس جمهوری آمریکا فرمان حمله هوائی را به‌هدفهای نظامی که در خاک ویتنام شمالی واقع است صادر می‌کند.

در ماه مارس همان سال هواپیمای نیروی هوائی و دریائی آمریکا بمباران ویتنام شمالی را آغاز می‌کنند که در نوامبر ۱۹۶۸ خاتمه

مقدمات سقوط کابینه اسداله علم فراهم می‌گردد

کانون مترقی به عنوان دفتر مطالعات اقتصادی شاه تعیین میشود



اسداله علم

مخالفین اصلاحات ارضی در برابر اراده ملت ایران مانند مورچه‌ایست در برابر لکوموتیو چند هزار آسیبی که هیچ‌گونه ارزشی ندارد. وی بار دیگر در این سخنرانیها مخالفان را مستهمل بدانشین رابطه با خارج کرد و گفت: شنیدم بعضی در لباس روحانیت از عبدالناصر سودهائی برده‌اند و قصد دارند اولاً خلیج فارس را خلیج عربی بگویند و ثانیاً با انقلاب ایران مبارزه کنند.

خود این مسائل نشان میداد که وضع دولت بحرانی است و تهمت بمخالفان دردها را درمان نمیکند. هر چه خرداد نزدیکتر میشود بر گرمای هوا افزوده میشود، حرارت مخالفان نیز افزایش مییافت، بخصوص که محرم نزدیک میگردید و سیاستمداران و دوراندیشان نگران برخوردهای شدید و بروز وقایع ناگوار بودند...

و بروز یک سرپاسبان در مشهد، مانند کبریتی بود که بمنبع نفت زده شود. ناگهان سراسر ایران بجوشش در آمد و در تهران و قم و تبریز و شیراز حوادث مختلفی روی داد که کم و بیش از آن آگاهیم.

شهریانی در مورد حادثه مشهد اعلامیه‌ای انتشار داد که بدون تغییر آنرا درج میکنیم:

«شهریانی کل کشور با کمال تأسف شهادت یکی از سرپاسبانهای وظیفه‌شناس و مجروح شدن یکی دیگر را در روز دهم خرداد ماه در شهر مشهد با اطلاع عموم میرساند. جریان این حادثه تاثر انگیز چنین بوده است:

ساعت ۲۰ و ۴۴ دقیقه روز دهم خرداد ماه عده‌ای در مقابل مسجد گوهرشاد مشغول خواندن اعلامیه‌ای بودند که بنام آیت‌الله خمینی بدیوار نصب شده بود. در این موقع دو نفر افسر ارتش که لباس سیویل بستن داشتند در اجتماع وارد و قصد کسندن اعلامیه را داشتند که مورد حمله یکی از حضار قرار گرفته و حمله کننده با کارد بلندی که در دست داشت قصد مجروح نمودن دو افسر را میکند. در

با وجود همکاری و جانبداری دیرینه قدرت از شاه و علم و پیشرفت ظاهری و نسبی برنامه‌های انقلابی شاه، معضله اوضاع روز بروز وخیمتر میشد و فاصله مردم از دولت و روحانیون از مقام سلطنت افزایش مییافت تا جایی که هر روز شاه و علم و تفصیلی با استفاده از هر فرصت، هر یک در شهری، بمناسبت مراسمی، یا طی مصاحبه‌ای بمخالفین حمله کرده و از پیشرفت کارها صحبت میکردند.

علم گفت: هر روز تلفن میکنند که دولت استفاده کرده، فلانجا خراب شده و نظایر این شایعات و من‌خوشحالم که رسوا کننده کسانی خواهد بود که در راه پیشرفت ایران سنگ می‌اندازند.

روز بعد تفصیلی گفت: قدرت

این هنگام سرپاسبان سوم علی حامد غفاریان برای جلوگیری از نزاع و زد و خورد مداخله ولی سرپاسبان غلامعلی شهابنگ مورد ضربات شدید وارد بلند شخصی بنام محمد حسین فرزند حسن ۳۱ ساله شغل کباب‌پز واقع شده در دم‌جان می‌سپارد و در راه حفظ نظم و امنیت شریعت شهادت می‌نویسد و سرپاسبان علی حامد غفاریان نیز از ناحیه سر بشدت مجروح و اکنون در بیمارستان بستری است و مأمورین پلیس ضارب را دستگیر و با پرونده مربوطه و آلات قتل بدستگاه قضائی تحویل دادند.

روز یازدهم خرداد ماه جاری ساعت ۱۱ صبح جنازه سرپاسبان شهید غلامعلی شهابنگ با شرکت تیمسار سید عزیزی استاندار و نایب‌التولیه آستانقدس و تیمسار سرلشکر مین‌پا نیان فرمانده لشکر و اسراء و افسران ارتش و ژاندارمری و شهرستانی و نیز عده زیادی از هیئتهای مذهبی و وجوه طبقات اهالی شهر با تشریفات نظامی تشییع و جنازه در صحن مطهر دفن گردید. روز ۱۲ خرداد ماه مجلس ختم آن شادروان در مسجد جامع گوهرشاد منعقد گردید و در این مجلس تیمسار استاندار و نایب‌التولیه و اسراء و افسران نیروهای انتظامی و روحانیون شرکت و رویهمرفته عموم طبقات ساکنین شهر مقدس مشهد از این قتل فجیع بشدت ابراز انزجار و تنفر کردند.

این اطلاعیه با اعلامیه خود دلیل بی‌اطلاعی شهرستانی از روحیه مردم و حقایق امور بوده است تا آنجا که نام افسران را مقدم بر روحانیون قرار داده و این بی‌اطلاعی، درد پیدرمانی بود که در آنروز شاه و نخست‌وزیر و وزیران و کلیه مقامات را فرا گرفته بود و تا آخرین روز نیز او و همکارانش را ترک نگفت!

روزهای بعد حوادث ناگوارتری روی داد تا آنکه قیام خونین ۱۵ خرداد واقع شد و روزنامه‌ها در تیسترسان نوشتند: عزاداری بتظاهرات سیاسی تبدیل شد...

روزهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ خرداد صفحات روزنامه‌ها پر بود از عکس مقتولین و حریق اتومبیلها، کیوسکهای تلفن، ساختمانها و نظایر آن که چون گزارش آن حوادث به تفصیل در همین مجله نوشته شده است، از شرح آنها خودداری میکنیم.

شاه روز ۱۸ خرداد در مراسم افتتاح سد شهناز در نزدیکی همدان، در نطق خود گفت مبارک ۱۵ خرداد بزودی برای اطلاع مردم منتشر خواهد شد. اگر ارتجاع راه خونریزی را می‌پسندد، ملت آماده دافن خون است و این تلاشها یک میلیتر از سرعت سیر ترقی ما نخواهد کاست.

باکروان رئیس سازمان امنیت نیز در مصاحبه خود و اعلامیه‌های گوناگون تظاهرکنندگان را مستهمل بدیافت پول از عبدالناصر کرد و گفت: یک عرب بنام محمد توفیق القبسی با یکمیلیون تومان پول در

فرودگاه مهرآباد دستگیر شده و اطلاع دقیق بدست آمده که در ماه اخیر چندین میلیون تومان پول وسیله علی سموری عامل جمال عبدالناصر از دمشق و بیروت میرسیده است (چون محمد حسینی هیکل در مقاله خود در این مجله علت این اتهامات ساواک را فاش نموده، مطلب دیگری در این مورد نمینویسیم...) لازم میدانیم یادآوری کنیم که شاه در همان نطق سدشهناز گفت: ضرغامپور دستگیر شده است. در حقیقت ماجرای قشقائی نیز تخفیف یافت و با تمرکز نیروی نظامی و تشدید عملیات، عده زیادی از سران قشقائی و ایل سرخی و ممسنی دستگیر یا مقتول شدند و بظاهر آرامش در فارس مستقر گردید.

ولی در تهران و مشهد و تبریز وضع آرام نبود، بلکه فقط در روز ۲۲ خرداد ماه بود که روزنامه‌ها نوشتند بازار تهران کار خود را آغاز کرده است...

و در چنین روزی برای سرگرمی مردم محاکمه ۱۳ تن اسرای ارتش چون سید و سق، سید افسخی، سرلشکر دفتری و دیگران شروع شد.

دفتر اقتصادی شاهنشاه

این تحولات و وقایع ناگوار، در پشت پرده نیز سبب بروز ناراحتی‌ها گردید و رفته رفته شاه که از آغاز سال ۴۲ دچار گرفتاری شده بود. بیشتر متوجه غفلت خود و دولت علم گردید، منتهی چاره کار را برعکس میدید و تشخیص میداد. یعنی بجای آنکه فردی از رجال قدیمی را نامزد نخست‌وزیری کند و در صدد التیام رابطه برآید، برا اثر فشار امریکائیان و بخصوص کنتل یاتسیویچ و دیگران و با تلاش و پشت‌هم‌اندازی و فرصت‌طلبی منصور و دوستانش؛ راه افراتی را در پیش گرفت و درمان درد را روی کار آمدن منصور و گروه مترقی تشخیص داد و به همین جهت روز هشتم خرداد فرمانی بشرح زیر از جانب دربار صادر شد که خود نشانگر توجه شاه منصور و دوستانش بود:

«ممن فرمان - هیئتی که بنام کانون مترقی از اشخاص تحصیلکرده و متخصص و روشنفکر و علاقمند برای مطالعات عمیق و دقیق در امور اقتصادی و اجتماعی برای رفاه و آسایش و تعالی و ترقی ملت و کشور ایران تشکیل گردیده موجب مسرت و رضایت خاطر ما گردیده و بمنظور ابراز علاقه و توجه خاص باین موضوع بموجب این دستخط مقرر میداریم که کانون مزبور بنام دفتر مطالعات اقتصادی ما تعیین گشته و اعضای آن بمعنایات و توجهات مخصوصه مستظهر باشند - کاخ مرمر هشتم خرداد ۱۳۴۲»

بدیهی است این فرمان، پس از ملاقات منصور و پسرانش در آنروزهای بحرانی صادر گردیده بود. ولی انتشار آن در صفحات اول



من برای آنکه فکر تفاوت میان زن و مرد تحقیر زنان را در جامعه از میان بردارم دست به کارهایی زدم که ثابت کنم نه من از برادرم چیزی کم دارم نه زن‌ها از مرد‌ها. سازمان خدمات اجتماعی که در ابتدا یک مؤسسه کوچک و بی‌اهمیت بود و سرانجام به‌صورت یکی از بزرگترین مؤسسات کشور درآمد نمونه‌ای از این طرز فکر من است.

این سازمان اوّل برای یک کار بخصوص تأسیس شده بود ولی من به‌تدریج آنرا به‌صورت یک دولت مستقل که دارای ادارات و مؤسسات متعدد بود درآوردم.

در ابتدا همه تصور میکردند من فقط به کارهای درمانی در این سازمان اکتفا خواهم کرد ولی من که اصولاً در زندگی برنامه‌های وسیعی دارم خیلی زود این سازمان را از یک مؤسسه کوچک تبدیل به تشکیلاتی کردم که برای اداره آن گروهی متخصص و کارآزموده لازم است.

این گروه را هم من فراهم کردم و عده زیادی از رجال سیاسی را که خانه‌نشین شده بودند ولی میدانستم جوان هستند و میتوانند در آینده نیز در سیاست به‌کار بیایند به‌خدمت خود درآوردم.

به‌خصوص در زمان هویدا تعمد بیشتری در این کار از خود نشان دادم. به‌طوریکه هر کس را او از کابینه خارج میکرد من بلافاصله در سازمان شاهنشاهی به‌کار دعوت میکردم.

یک روز هویدا به‌شوخی به‌من گفت اگر در کابینه باز کسانی هستند که والا حضرت مایلند در سازمان از وجودشان استفاده کنند بفرامایند تا زودتر از کابینه کنار بگذارم.

من که منظورش را از این گوشه و کنایه فهمیده بودم بلافاصله جواب دادم.

— در سازمان یک اتفاق هم برای شما آماده کرده‌ام تا هروقت قصد کناره‌گیری از دولت را داشتید در آنجا مشغول به‌خدمت بشوید!

برگهائی از خاطرات اشرف

من هرگز به هویدا اعتماد نداشتم و می‌ترسم روزی از طرف او خطر بزرگی عاید ما شود.

هویدا این حرف را شنید و یک کلمه دیگر حرف نزد چون میدانست من برعکس برادرم و شهبانو به او علاقه زیادی ندارم به‌خصوص از اطرافیان و عواملی که او با خودش آورده و همه کارهای مهم مملکت را بین آنها تقسیم کرده بدم می‌آمد. من نمیدانم برادرم و شهبانو چه علاقه‌ای به او دارند که حاضر نیستند او را کنار بگذارند. با آنکه برادرم تاکنون همیشه دقت داشت رجال سیاسی را در ضیافت‌های خصوصی دربار شرکت ندهد و اطرافیان او را در جلسات شبانه بکلی افراد دیگری غیر از مردان سیاست تشکیل میدادند و او همیشه می‌گفت من میل ندارم شهباهم باز همان کسانی را به‌بینم که روزها مجبورم با آنها ملاقات کنم ولی در مورد هویدا استثنا قائل میشوید و او از مهره‌های اصلی جلسات شبانه درباری محسوب میگردد!

من فکر می‌کنم علت این دوستی بیشتر این است که هویدا

که خیلی دوست دارد خویش را روشنفکر و اهل مطالعه و علاقمند به موسیقی و به‌خصوص فرهنگ و ادبیات فرانسه نشان دهد توانسته از این جهت توجه شهبانو را که او هم مدعی هنر دوستی و آشنائی به ادبیات و فرهنگ فرانسه است جلب کند.

من از اول از هویدا خوسم نیامد و به‌خصوص روش دل‌ک‌سآبانه او را نپسندیدم. حتی از رفتار خودمانی که او در مقابل برادرم و شهبانو از خودش نشان می‌دهد خوسم نمی‌آید. او حتی در مجالس رسمی طوری با برادرم رفتار می‌کند تا همه بدانند که روابط آنها از رئیس و مرئوس گذشته به‌صورت رفاقت درآمده است.

هویدا چندبار هم خواست با من اینطور رفتار کند اما من خیلی زود او را سرچایش نشاندم و او فهمید که با من نمیتواند مثل فرح یا دیگران رفتار کند.

کسانی که با من کار می‌کنند می‌دانند اگر هم در مجالس خصوصی با آنها خودمانی رفتار کنم در انظار عموم حق ندارند موقعیت مرا فراموش کنند و باید مراعات موقعیت مرا بنمایند. هویدا که تاکنون همه مخالفان خود را از میان برداشته چند بار خواست در کارهای سازمان دخالت کند ولی من به‌برادرم اتمام حجت کردم که اگر یکبار دیگر او مزاحم کار من شود خوسم از پیش برخواهم آمد و او هم به‌هویدا تذکر داد.

هویدا از جمله چیزهایی که زیاد به‌آن می‌بالد این است که دنبال استفاده مادی و پول جمع کردن نرفته و فقط یک خانه در تهران و یک زمین کوچک در شمال دارد که آنها را هم قبل از نخست‌وزیری خریده است.

من این موضوع را تأکید می‌کنم ولی در ضمن میتوانم دهها نفر از اطرافیان و دوستان خیلی

نزدیکش را نشان بدهم که در اینمدت میلیاردها تومان استفاده کرده بولهای خود را به‌خارج منتقل کرده‌اند و هروقت هم نزدیک بود گیر بیفتند هویدا به‌داد آنها رسیده است.

من اصلاً نمیدانم برادرم چه علاقه‌ای به او پیدا کرده که حتی گزارشهایی را که علیه اطرافیان هویدا میرسد بدون آنکه به‌آنها ترتیب اثر بدهد به‌او نشان میدهد و بعد مخصوصاً پاره می‌کند و توی سبد می‌اندازد که بگوید آنقدر به‌او علاقمند است.

البته من میدانم برادرم کسی نیست که بی‌جهت به‌یک نفر اینقدر امتیاز و آوازه بدهد ولی اینرا هم باید بگویم که من خطر بزرگی را از جانب هویدا نسبت به‌برادرم و خانواده ما حس میکنم و به‌اینجهت هرگز نسبت به‌او اطمینان و اعتماد نداشتم و نخواهم داشت.

ادامه دارد

گزارش فرماندار زنجان درباره سرگرد بختیار

سرگرد تیمور بختیار در جریان وقایع آذربایجان رئیس نظام وظیفه زنجان بود

بختیار در مقابل پیشه‌وری و ابوالقاسم خان بختیار چگونه رفتار کرد



در شماره‌های گذشته گفتیم ثریا که در دربار ایران تک و تنها در برابر مادر و خواهران شاه قرار گرفته بود و هر روز سواچه با صحنه‌سازی‌ها و مخالفت‌های آنها می‌شد چون می‌دانست در این مبارزه قدرت از مادر و پدرش کاری ساخته نیست تصمیم گرفت از عمو زاده‌اش تیمور بختیار کمک بگیرد و تیمور بختیار که در آن روزگار در ایران صاحب قدرت مطلق بود به‌وسایلی به‌او رساند که از گرفتن تماس مستقیم خودداری کند ولی به‌او قول داد که مراقب او خواهد بود.

در شماره قبل کمی از روحیات و افکار تیمور بختیار را نوشتیم در اینجا در دنباله آن به‌جستجوی سوابق او در سالهای گذشته یعنی در جریان وقایع آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ یعنی زمانی که بختیار سرگرد بود می‌پردازیم:

یکی از مسائلی که ساعت شد سپید تیمور بختیار به‌داشتن سرتس و روحیه ماجراجویی شهرت یابد شرکت او در جنگ علیه پیشه‌وری و غلام‌پسچی و فرقه دمکرات آذربایجان بود که خیلی درباره آن صحبت میشد.

شرکت تیمور بختیار در جنگ علیه فرقه دمکرات آذربایجان مربوط به‌اوایل و اواسط سال ۱۳۲۵ یعنی بهار و تابستان و دو ماه اول پائیز آن سال میشود.

گزارش‌هایی که از قول و قلم مرحوم فهیمی فرماندار وقت زنجان در سال ۱۳۲۷ در جراید انتشار یافت نشان میداد سرگرد تیمور بختیار که در سال ۱۳۲۴ به‌عنوان رئیس نظام وظیفه زنجان انجام وظیفه میکرد است در موقع آغاز شورش چندان خدمت چشم‌گیری انجام نداده و حتی تا توانسته است فاصله از زیر کار خالی کرده است.

انتشار این گزارشها مصادف با

دورانی بود که بختیار به‌درجه سرهنگ دومی در ارتش خدمت میکرد و شهرتی نداشت و تصور نمیرفت در آینده نیز مقام و موقعیتی خاص پیدا کند بنا براین تصور اینکه آقای فهیمی خواسته است. بدین ترتیب به‌بختیار لطمه بزند صائب نیست ضمناً از طرز نگارش و پرداخت و قضاوت آقای فهیمی و نیز ملاحظه کاری و محافظه کاری او مشهود میشود که آقای فهیمی در آن موقع کسی نبوده است. که بخواهد برای یک سرگرد ارتش پرونده‌سازی کند.

ما در این شماره قسمتی از گزارش‌های آقای فهیمی فرماندار وقت زنجان را که در سال ۱۳۲۷ (مجله ماهانه محیط) به‌انتشار آن پرداخت می‌آوریم:

«شب شنبه ۲۶ آبان ۱۳۲۴ هنگام رسیدن قطار به‌میانج چند نفر از کارمندان حزب توده یا دمکرات‌های آذربایجان تیراندازی کرده و چند نفر را بقتل میرسانند، فردا صبح که ساعت یازده و نیم قطار راه‌آهن مطابق معمول باید بزنجان برسد نرسید رئیس پلیس راه‌آهن سر بهر سخنی (سروان سخنی) که توسط تلفن و تلگراف مشغول کشف قضیه بود اطلاع داد که میانج (میان) را حضرات دمکرات‌ها متصرف و قطار هم دیرتر حرکت کرده و شاید یکساعت و نیم بعد از ظهر به‌زنجان برسد.

بعد از ظهر که قطار رسید و از مسافری تحقیق شد کشتن ژاندارم و دو سه نفر از افراد نظام وظیفه را تصدیق نمودند پس از مشاوره با رؤسای شهرستانی و ژاندارمری چنین صلاح دیدند که مراتب را حضوراً بدولت گزارش نمایند لذا آقایان نامبرده باتفاق رئیس نظام وظیفه «سرگرد بختیار» و رئیس دارائی در تلگرافخانه حضور یافته قضایا را

حضوراً مخبره کردیم.

آقایان سرتیب امیر نظامی معاون ستاد ارتش و سرتیب ضرابی رئیس کل شهرستانی و فریدونی معاون وزارت کشور و سرتیب خسروپناه رئیس ژاندارمری دستورهای مؤکد صادر نمودند که نهایت مراقبت را شب و روز برای انتظامات داشته باشند.

مخصوصاً تیمسار سرتیب امیر نظامی به‌سرگرد بختیار رئیس نظام وظیفه که قریب یکصد نفر نظامی مسلح زیراختیار و اطاعت داشت امر کرد. که نهایت کمک و مساعدت را با شهرستانی و ژاندارمری بنماید.

روز یکشنبه ۲۷ آبان‌ماه که جمعی از رؤسای ادارات در فرمانداری آمده بودند و مذاکراتی در اطراف اوضاع جریان داشت رئیس شهرستانی یاور فاطمی اظهار داشت دیشب چهار نفر نظامی را سرکار سرگرد به‌شهرستانی اعزام نموده و به‌آنها دستور داده که از اتاق خارج نشوند و اگر بخواهند آنها را مأمور بشتابم و یا بیرون شهرستانی نمایند نروند لهذا در شب گذشته از وجود این آقایان هیچ استفاده‌ای نشد.

روز بعد ۲۸ آبان سرگرد بختیار فرمانداری آمده و اظهار داشت عده ما خوب و تمام مسلح هستند.

قضیه شب پیش بایشان تذکر داده شد گفتند می‌توانیم این سربازهای نفهم تیراندازی کنند. در هر صورت همراهی و چدیتی که سربازان خواهند نمود باز تکرار میکردند.

آقای فهیمی در پایان گزارش خود اضافه می‌کند:

روز یکشنبه چهارم آذر صبح در فرمانداری مشغول بکار بودم آقای محمود ذوالفقاری به‌فرمانداری آمده اظهار داشت - شب گذشته سرگرد بختیار رئیس نظام وظیفه عده نظامی موجود را در این موقع بجای نگاهداشتن در شهر، برای جمع‌آوری

مشمولین به‌خارج شهر فرستاده و چند نفری که با ایشان و ستوان خیرآبی بودند مرخص کرده است و چون اغلب آنها از رعایای من هستند بمنزل من آمده کسب تکلیف برای رفتن به‌دهات می‌کنند و می‌گفتند دیشب با سرگرد بختیار مذاکرات مفصل نمودم و عاقبت سرگرد اظهار داشت وطن و ایران و کشور یعنی چه؟ من برای مملکت نمی‌توانم جان خود را به‌لاکت بیندازم.

به‌محض شنیدن این کلمات به‌سرگرد بختیار تلفن کردم جواب داد من از آمدن شما از تهران خبر نداشتم الان می‌آیم. مستأفانه هنوز هیچکدام ایشان دیده نشده است.

سپس فهیمی بعد از شرح تصرف فرمانداری بدست دمکرات‌ها درباره نقش سرگرد بختیار می‌نویسد:

قبل از اینکه به‌تفصیل حوادث ایام حبس پردازم شرحی از اوضاع احوال هر یک از دوائر قوای تأمینیه مثل ژاندارمری نظام، شهرستانی، پلیس راه‌آهن که با حضرات دمکرات‌ها از روی جبن و نفع‌طلبی تسبانی داشته و ساخت و باخت نموده بودند به‌وزارت کشور گزارش شده است که برای مطالعه کنندگان لازم است جهت روشن شدن و پی بردن بدلائل تسلط دمکرات‌ها این آگاهی را حاصل نمایند و اولیای امور نیز بدانند با این نوع تعلیمات و تربیت‌ها و این قبیل عناصر بزدل نالایق دمکرات‌ها که سهل است بلکه هر شخصی می‌تواند به‌این قوای تأمینیه چیره شده کشور را بسطرب نیستی سوق دهد.

در جای دیگر آقای فهیمی در مورد سرگرد بختیار می‌نویسد:

با وجود اینکه تیمسار سرتیب امیر نظامی معاون ستاد ارتش در تلگرافات حضوری به‌سرگرد بختیار رئیس نظام وظیفه در شب ۲۷ آبان

دستور میداد با افراد نظامی خود که قریب یکصد نفر بودند با شهرستانی کمک و مساعدت نمایند از یکی دو روز بعد افراد را به‌عنوان جمع‌آوری مشمول به‌خارج شهر می‌فرستادند و چند نفری را هم که باقی مانده بود روز سوم و شب چهارم آذر مرخص می‌نماید که اغلب رعایای ذوالفقاری بوده و نزد ارباب خود آمده و برای رفتن به‌ده کسب تکلیف می‌نمودند.

حتی در منزل ذوالفقاری سرگرد بختیار با حالت تند و خشنی می‌گوید من حاضر نیستم جان خود را برای ایران به‌خطر بیندازم و چند کلمه ناخاست دیگر...

به‌محض شنیدن این گزارش بنده بایشان تلفن کردم و ایشان را احضار کردم جواب داد فعلاً عده نداریم به‌فرمانداری خواهیم آمد و نیامدند و تا به‌امروز دیگر بنده این شخص وظیفه‌شناس را ندیده‌ام.

چند نفر از دمکرات‌ها وارد نظام وظیفه شده بدون هیچ زحمت اسلحه و مهمات و یکی دو مسلسل سبک را متصرف شدند. در روز بعد یعنی روز ۶ آذر کامیون شش هفت تنی که تمام مسلول از فرش و قالی و روغن و خواربار و غیره بود بدرب فرمانداری آوردند و چون مستعلق به‌سرگرد بختیار بود و خدمت خود را با تسلیم اسلحه بسیار خوب انجام داده بود بدون تعرض از طرف کمیته اجازه داده شد که به‌طرف تهران حمل نمایند.

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید سپید بختیار که بعدها به‌شکل یک قهرمان ظاهر شد کسی بود که در زمان سرگردی به‌این ترتیب بزدلی نشان داد. در مقابل نجات دادن اموال و اسات خود سربازان و اسلحه را تسلیم کرد. اصولاً وضع اکثر امرای ما چه در زمان رضاشاه و چه در زمان محمدرضا پهلوی چنین بود که همیشه در موقع آزمایش و مبارزه ضعیف و بزدل و آماده تسلیم و فرار بودند ولی در هنگام آرامش و در مقابل افراد خودی بی‌سلاح تبدیل به‌قهرمان مبارز و نیرومند می‌شدند.

بار دیگر که اسم تیمور بختیار در مطبوعات منتشر شد چند سال بعد و در جریان قیام مسلحانه ابوالقاسم خان بختیار بود.

در سال ۱۳۳۱ ابوالقاسم خان بختیار یکی از رؤسای ایل بختیاری به‌شهر کرده رفته در کوهستانهای بختیاری شروع به‌عملیات مسلحانه علیه دولت کرد.

دولت دکتر محمد مصدق که در آن دوران در چند جبهه می‌جنگید چند ستون سرباز به‌سوی بختیاری روانه کرد و سرهنگ تیمور بختیار را که خود از خانزادگان بختیاری بود به‌عنوان فرمانده ستون اعزامی منصوب کرد. هدف دکتر مصدق از انتصاب سرهنگ بختیار فرماندهی این ستون آن بود که ابوالقاسم خان بناسبت بودن یک قوم و خویش در رأس قوای اعزامی از کشت و کشتار زیاد خودداری کرده و بطور خلاصه قضایا به‌ریش سفیدی و میانجیگری پایان یابد. بقیه در صفحه ۵۴

دوستان زمان تحصیل من به عنوان ته صندوقی با من به خانه شوهر آمدند!

وقتی به سوی شاه تیر انداختند همه اطرافیان او فرار کردند!



شاه سابق چند ساعت پس از سوء قصد

بما میدادند. در آندوره کتاب جالب برای بچه‌ها خیلی زیاد نبود. بعد نوبت به مجلات و کتاب‌های دیگر رسید: رمان‌های عشقی نویسندگانی چون «دلی» و دیگران.

بعد توی کتابهای «سری سیاه» فرو افتادیم. مدتی هم کتابهای حادثه‌ای قهرمانان شمشیرزن ما را بخود جلب کرد تا اینکه سرانجام به آثار نویسندگانی چون «سنت اگزوبری»، «ماگروس»، «وان درمرش» و «کامو» روی آوردم. بعدها البته شیفته شاعران فرانسوی چون «الوار»، «پرهور»، «آراگون» و «بودلر» شدم.

مسیر کتابخوانی من البته خیلی کلاسیک است. در دبیرستان رازی، ادبیات فرانسه، بنحو بسیار هوشمندانه‌ای تدریس میشد: آثار راسین را به صدای بلند میخواندیم. هر یک از شاگردان خواندن یکی از نقش‌ها را بهعهده می‌گرفت و کوشش میداشت لحن شخصیت نقش را تقلید کند. موضوع حفظ کردن در میان نبود. بلکه سعی میشد این قبیل نویسندگان بزرگ تفهیم شوند. موازی با اینها، عشق به هنرها، که راهنمای قسمتی از زندگانی من شد، در من قوت می‌گرفت. آیا این عشق موروثی بود؟ نمیدانم ولی بهر حال فکر میکنم که در این زمینه من آنرا از خانواده‌ام دارم.

بدر بزرگ من که یک کلکسیونر باهوش بود، با علاقه

من بعدها دوستان دیگری پیدا کردم ولی همواره گروه دوستان قدیمی را که من قبل از ازدواج با آنها دوست بودم بیشتر می‌بینم. وانگهی برخی از آنها، در سازمانهایی که ریاست آنها با من است یا در دانشگاه‌ها کار میکنند: نتیجتاً من آنها را با بخاطر مسائل کاری و یا در تعطیلات ملاقات می‌کنم.

در تعطیلات آنها با شوهر و بچه‌هایشان می‌ایند و تعطیلات را با ما می‌گذرانند. از وقتی که خانواده همسر من آنها را خوب شناخته‌اند، مادیرگر هیچوقت همدیگر را ترک نمی‌کنیم و آنها غالباً به شوخی میگویند، «ما جزو چیزهایی شده‌ایم که توی قباله تو نوشته شده است!».

در این مدت چه کتابهایی میخواندم؟ در این مدت همه چیز خوانده‌ام کتابهای خیلی خوب و خیلی بد. وقتی خیلی کوچک بودم و خواندن بلد نبودم، دوست داشتم نگاه کنم. نگاه کردن به عکس‌ها و تصاویر مجلات مصوری که مطالب آنها برای بچه‌ها انتخاب نشده است خوب نیست.

بعدها، کتابهایی که در مدرسه بما میدادند، رمان‌های عشقی پاک و رویایی بود که ما خیلی دوست میداشتیم. رمانهای حادثه‌ای و مجلات مصور آندوره نظیر Ames 1'Intrepide و Vaillantes رانیز

همه ما خیلی ترسیده بودیم خانواده من خیلی سلطنت طلب بود و اطرافیانم برای پادشاه تحسین و احترام زیادی قائل بودند.

من در خانه عمه‌ام بودم که خبر سوء قصد را شنیدم. عمه‌ام از بابت آنچه که این حادثه میتوانست بدنبال داشته باشد خیلی وحشت کرده بود. اما خیلی زود، پادشاه از رادیو پیامی ارسال داشت آنوقت، فهمیدیم که او سالم است و نگرانیها برطرف شد.

باید اعتراف کرد که نجات او از مرگ یک معجزه بود. ضارب وقتی تیراندازی میکرد، فقط سه متر با او فاصله داشت. سه گلوله اول مماس با جمجمه از کلاه شاه عبور کرد. در این لحظه شاه ناگهان خود را تنها حس کرد

ساخته‌های هنری ایرانی را جمع‌آوری میکرد. در تفلیس که بود، روی کتابها و آثار ایرانی که در موزه‌های روسیه وجود داشت مطالعه کرده بود و هر روز چیزهایی را که یافته بود در دفترچه خاطرات خود که بزبان روسی آنرا مینوشت، ذکر میکرد. بعد از او پدرم دنباله کار او را گرفت. او استعداد کاریکاتور کشی زیادی داشت و من فکر میکنم که کمی از استعداد او را در زمینه نقاشی و موسیقی بارث برده‌ام.

ما از دور نگاهی به سیاست داشتیم. من هنوز سه ساله نشده بودم که همسر آینده‌ام بر تخت سلطنت نشست. در عوض وقتی برای نخستین بار در سال ۱۹۴۸ پاو سوء قصد شد من ده سال داشتم.



چون دیگر هیچکس در اطراف او نبود. عکس‌العمل اطرافیان در برابر تیراندازی این بود که فرار کنند یا خود را پنهان سازند.

آنوقت شاه سعی کرد خود را از برابر گلوله کنار بکشد. گلوله چهارم به کتف او اصابت کرد که هنوز جای آن تا حدودی پیداست. گلوله پنجم از لب او عبور کرد گلوله ششم در هفت تیر گیر کرد. ادامه دارد

چرا شهرت پیدا کرده بود

که احمدشاه مردی خسیس است؟

ماجرای ولیعهد و پسر سرلشگر خدایار

خان



احمدشاه عادت داشت هر روز بعد از ناهار استراحت نماید و باز گفتیم بدرالملوک خبیه پانتوفل (کفش های راحتی) شام را جلو پایش می گذاشت و بیشتر یک زن خانه دار و علاقه مند بشوهر محسوب می شد نه زن شاه.

کلمات علیاحضرت و اعلیحضرت در زمان رضاخان معمول شد و در زمان قاجار ملکه و یسا علیاحضرت به آن صورت نبود. بدو علت یکی اینکه شاهان قاجار زنان متعدد داشتند و فقط مادر ولیعهد بود که مقام خاص خود را داشت علت دوم این بود که زنان در اجتماع نمی توانستند حاضر بشوند و بکارها رسیدگی کنند. وانگهی در زمان احمدشاه آنقدر سازمان های مختلف وجود نداشت که زن شاه در آنها دخالت نماید یا ریاست افتخاری داشته باشد. بهر صورت بدرالملوک تعریف میکرد که احمدشاه بسیار مقتصد بود و ولخرجی های بی مورد نداشت بطوریکه اطرافیان او را خسیس میدانستند ولی من شخصاً (منظور بدرالملوک است) او را خسیس نمیدانستم او فقط در خرج کردن دقت و ملاحظه داشت که مبادا پول بیهوده ای بدهد و چیز بیهوده ای بخرد. بخصوص جواهر که اصلاً نمی خرید. گاهی بمن میگفت تو اگر خواستی میتوانی از جواهرات سلطنتی استفاده کنی ولی باید دوباره بهزانه پس بدهی اصلاً چه فرق میکند جواهری که تو مصرف مینمائی امانت باشد یا بخودت تعلق داشته باشد.

تنها هدیه جواهری که احمدشاه بهزنتش داد ساعتی بود که به گردن او یزان میشد خیلی ساده ظریف و ساخت سویس که با جواهرات کوچک و ظریف زینت شده بود. در اواخر عمر بدرالملوک دزد بهخانه اش می رود و این تنها یادگار احمدشاه را می رباید و بدرالملوک از این جریان بقدری متاثر بود که تا آخر عمر فراموش نمی کرد. صرف از مقتصد بودن احمدشاه بود برای شاه یک جفت کفش راحتی زیبا از اروپا سوغات آورده بودند

شیشه جعبه آینه را می شکندند و هرچه جواهر بود در کیسه ها می ریزند و از اطاق خارج می شوند.

بعد از لحظه ای که م. حالت عادی خود را بدست می آورد گماشته ها را صدا می زند ولی چه سود هرچه اطراف پاغ و کوچه را میگردند کسی را پیدا نمی کنند و جواهرات مورد علاقه م. الممالک که در اطاق خوابش می گذاشت در عریش چند دقیقه به یغما برده میشود اینهم داشتن جواهرات زیاد که باعث ناراحتی آدم میشود!

همین روحیه درویشی احمدشاه قاجار بود که بعد از پانزده سال سلطنت وقتی از ایران رفت نه ملکی داشت نه پول بی حساب و کتاب. مامور ترکی که از خود باقی گذاشت آنقدر نبود که بچه هایش را تا آخر عمر پذیرا باشد. خدارا شکر میکنم که انقلاب بزرگ کشور ما صورت گرفت و این فرصت را به ما داد تا برای نسل جوان که چیزی از آخرین پادشاه قاجار ننشیده بود جز بی عرضه گی روشن شود که احمدشاه پادشاهی دموکرات بود که میخواست سلطنت کند نه حکومت و بسیار میهن دوست و مردم خواه بود و بملت اهمیت میداد و دانسته بود اگر هم میخواست سلطنت بکند بساید در دل قلب مردم باشد.

و چنین بود که وقتی دولت مقتدر انگلستان (در آن زمان) دید نمیتواند بدست احمدشاه نقشه های آینده اش را در ایران پیاده نماید این بود سه سر باز و هم سنگر را در نظر گرفت ابتدا پیشنهاد پادشاهی و کودتار را به امیر لشکر خدایار خان نمود و بطوریکه از یکی از دخترهای خدایارخان شنیدم ابتدا انگلیسها خدایارخان را در نظر گرفته بودند و نماینده آنها مرتب به خانه او میرفت ولی او قبول ننمود چه اصولاً مردی گوشه گیر و علاقه او بکشاورزی بیشتر از سیاست بود و روحیه او اجازه نمیداد به سیاست سروکار داشته باشد و شاید هم اصولاً نوکری را دوست نمیداشت اگرچه روی تخت سلطنت باشد بهمین سبب هم وقتی رضاخان بقدرت رسید بقیه در صفحه ۵۴

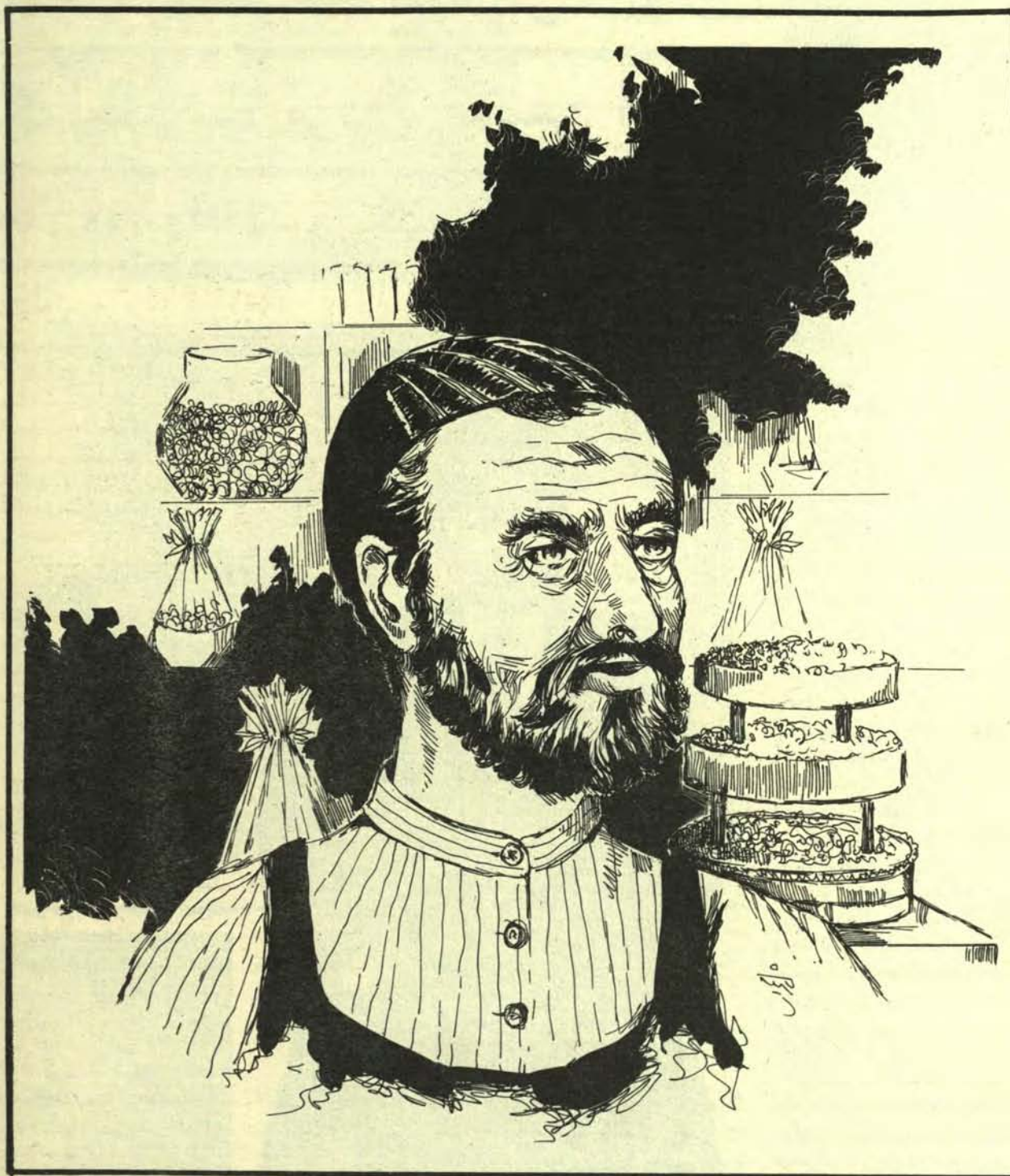
احمدشاه بقدری از این کفش راحتی استفاده نموده بود که رویه راحتی بکلی رفته و کف آن نازک شده و در حال پاره شدن بود یکبار بدرالملوک به احمدشاه میگوید دیگر این پانتوفلها قابل استفاده نیستند خوبست آنها دور بیاندازید و پانتوفل دیگری بخرید. شاه مدتی پانتوفلها را زیرورو میکند و جواب می دهد خیر! این تا مدتی باز می تواند برای من کار کند. و حاضر نشد کفش های کهنه را دور بیاندازد و یک جفت راحتی نو ابداع نماید.

صحبت از جواهر هم شد بد نیست ماجرائی را که بدرالملوک از زبان احمدشاه شنیده و برای نگارنده تعریف کرد اینجا باز گو کنم:

یکشب که احمدشاه از کار روزانه فراغت پیدا میکند و برای استراحت به عمارت بدرالملوک میرود قیافه خندانی داشته و مرتب با خود میگفت عجیب است و پوزخند میزد. بدرالملوک سؤال میکند چه چیز باعث تعجب و خنده شاه شده؟! شاه در جواب میگوید بیول جان توجه کن که داشتن جواهر هیچ فایده ای ندارد؟

بدرالملوک با تعجب میگوید جواهر؟! یعنی چه؟! احمدشاه در جواب میگوید امروز چیزی شنیدم که هم خنده ام گرفت و هم متاثر شدم شنیدم دوسه شب پیش م... الممالک که مطابق معمول جواهراتش را در جعبه آینه ای جیده و در اطاق خوابش گذاشته بود هرشب قبل از خواب نیمساعت به تماشای جواهراتش سرگرم میشد شب پیش متوجه میشود یک عده زن با چادر و جاقچور و رو بند اطراف اطاقش گردش میکنند فکر می کند که این زنان یا با او کار دارند یا با اندرون ولی یکبار متوجه می شود برده اطاق خوابش بالا رفت و این پنج زن چادر و جاقچوری که در حقیقت پنج مرد دزد سیبل از بناگوش دررفته بودند قهقهه را از شال کمر میکنند و میگویند فریاد بزنی سرت را گوش تا گوش خواهیم برید دو نفر از آنها دستهایش را نگاه میدارند و سه نفر دیگر سروقت جواهرات می روند و

جریان مبارزه اوس عباس قناد



«اوس عباس قناد» دل پر خونی از گذشته داشت. وقتی گوش مفتی پیدا می کرد و می دید چند تا از کاسبها و اهل محل دورش را گرفتند. آهی از سردرد می کشید و چنان سوزناک حرف می زد، چنان ناله می کرد، که جگر سنگ کباب می شد.

بالاخره، یک روز، آدمی که از حال و اوضاع «اوس عباس» خبر داشت و از سیر تا پياز زندگی اش را می دانست در آمد که:

— اوسا، اونقدری که تو از سختیها و بیچارگیها و زجر و بدبختی خودت در اون دوره حرف می زنی، آدمیزاد خیال می کنه، چه بلانی سرت آوردن، در صورتیکه عالم و آدم می دونن که تو آدمی هستی کاسب، دکونت آماده، جنس رو به راه، مشتری فراوان. هر وقت هم که یه قرون به قیمت جنس اضافه می شه، تو دو قرون می کشیدی روش مثل حالا دست و باله هم که خدارو هزار بار شکر، همیشه باز بسوده. پس دیگه ناله ات جیه؟

اوس عباس پوزخندی زد و گفت: — ای جوان، همه زندگی که پول و مال و منال و کار و کاسبی نیست. در گذشته بی عدالتی بود پامال کردن حق بود. بخور بخور و چپو کردن بود. بله، اینها بود که آدمیزاد رو زجر می داد — خب همه اینها قبول، برای همه بوده. اگر تو هم بچه هایی داشتی که زیر شکنجه میبردن، اگر خودتو می گرفتند می بردن زندون، می کشیدنت زیر «سین جیم»، یا خارج از محدوده می خواستی خونه ای بسازی، روس زن و بچه ات، خونه تو خراب می کردن، اون وقت جی می گفتی؟... اون وقت چه جور می نالیدی؟... ما که می دونیم عوض یکی خونه، سه تا خونه و چند دستگاه آپارتمان داری که میدی اجاره. اگر...

اوس عباس، از حرفهای جوان کفری شد، پرید میان حرفش که:

— تو هم که همش رفتی تو کوک خونه و پول و کاسبی. اگر حق تو رو هم خورده بودن، حالا اینجوری کرکری نمی خوندی. اگر شش ماه علاقت می کردن، هی این در و اون در می زدی و چیزی دستگیرت نمی شد، می فهمیدی من چی می گم. من حدود یکسال مبارزه جانانه کردم. توهمون دورانی که هیچکس جرئت پدرش نبود که حرف بزنه، من حرف زدم. یقه کسایی رو گرفتم که اگر بشنوی دود از کله ات بلند می شه. آخرشم نتونستم حقمو بگیرم.

جوان مانده بود منعطل که: این اوس عباس چه جور مبارزه ای کرده؟ شهر کوچک بود و همه اهل شهر او را می شناختند. دو تا دهنه دکان داشت که

لنگه اش تو آن شهر پیدا نمی شد. همیشه هم با دم کلفتیهای شهر سلام علیک و بده و بستان داشت. نه تنها پاسبانها بلکه افسرا و رئیس شهربانی هم باش خوش و بش می کردن. اگر این آدم پایش را چپ و راست می گذاشت، حشایش را می رسیدند و مثل تسوپ صدا می کرد.

بالاخره جوان، به زبان آمد و گفت: — نکته... اوسا تو هم جزه مجاهدین و چریکها بودی و اون پشت و بناها فعالیت می کردی و ما خبر نداشتیم. خب، خب، تعریف کن ببینم چه کارا کردی؟

— مجاهدین جیه بچه؟... کارایی که من کردم، هیچکدوم از این چریک مریکها جرئتشو نداشتن. مسارو

اینجوری نگاه نکن. بیا بشین تا پرات تعریف کنم. دست جوان را گرفت و برد تو دکانش، تعارف کرد که بشنید رو صندلی، یک جنگه تخمه ژاپونی از تو گونی، بغل دکانش پر داشت و داد به جوان. یک جنگه تخمه هم خودش بر داشت. و گفت:

— قربون دست بوستانو نریزی رو دکان. بخور تا پرات تعریف کنم چکار کردم. سر گذشته که بشنوی خودت میگی ایوالله. شرطش اینه که به کسی بروز ندی. — پاشه، چشم.

اوسا، دوروبرش را خوب پائید، صدایش را، تا حد بیج بیج، پایین آورد و گفت:

— دو سال پیش، همجین که سه چهار روز موئنه بود به روز ششم بهمن، یادته که روز ششم بهمن چه روزی بود؟ — بسله، سالروز انقلاب شاه و مردم. البته انقلاب سابق شاه سابق و مردم.

— آفرین، بله... بعد از ظهری بود که یهو دیدم، رئیس شهربانی وقت و شهردار و رئیس حزب رستاخیز و رئیس ساواک، هر پنج نفر با هم از در همین دکان اومدن تو. از تو چه پنهن دستاچه شدم. فوراً یه پفرمازدم و پریدم و چند تا صندلی از ایسنور اونور پیدا کردم، گذاشتم همین جا که تو نشست، گفتم «بفرمایین بشنیین» گرفتن نشستن. فوری پریدم، حدود

یک کیلو شیرینی و سه چهار تالیوان آب گذاشتم جلوشون رو میز. انگار همین دیروز بود، دلم مثل سیر و سرکه می جوشید. پیش خودم خدا خدا می کردم که اتفاق ناجوری نیفتاده باشه. بالاخره رئیس حزب رستاخیز، البته حزب منحل رستاخیز. در اومد که: «اوس عباس، ما برای یه سفارش مهم اومدیم پیش تو. دلمون می خواد رو سفید مون کنی، هر چی فکر کردیم، دیدیم مثل تو، تو این شهر گیر نمی آدی» گفتم: «چوبکاری می فرمایین، حقیر کوچک شما هستم. بفرمایین چه خدمتی از دست من ساخته است، تا انجام وظیفه کنم؟»

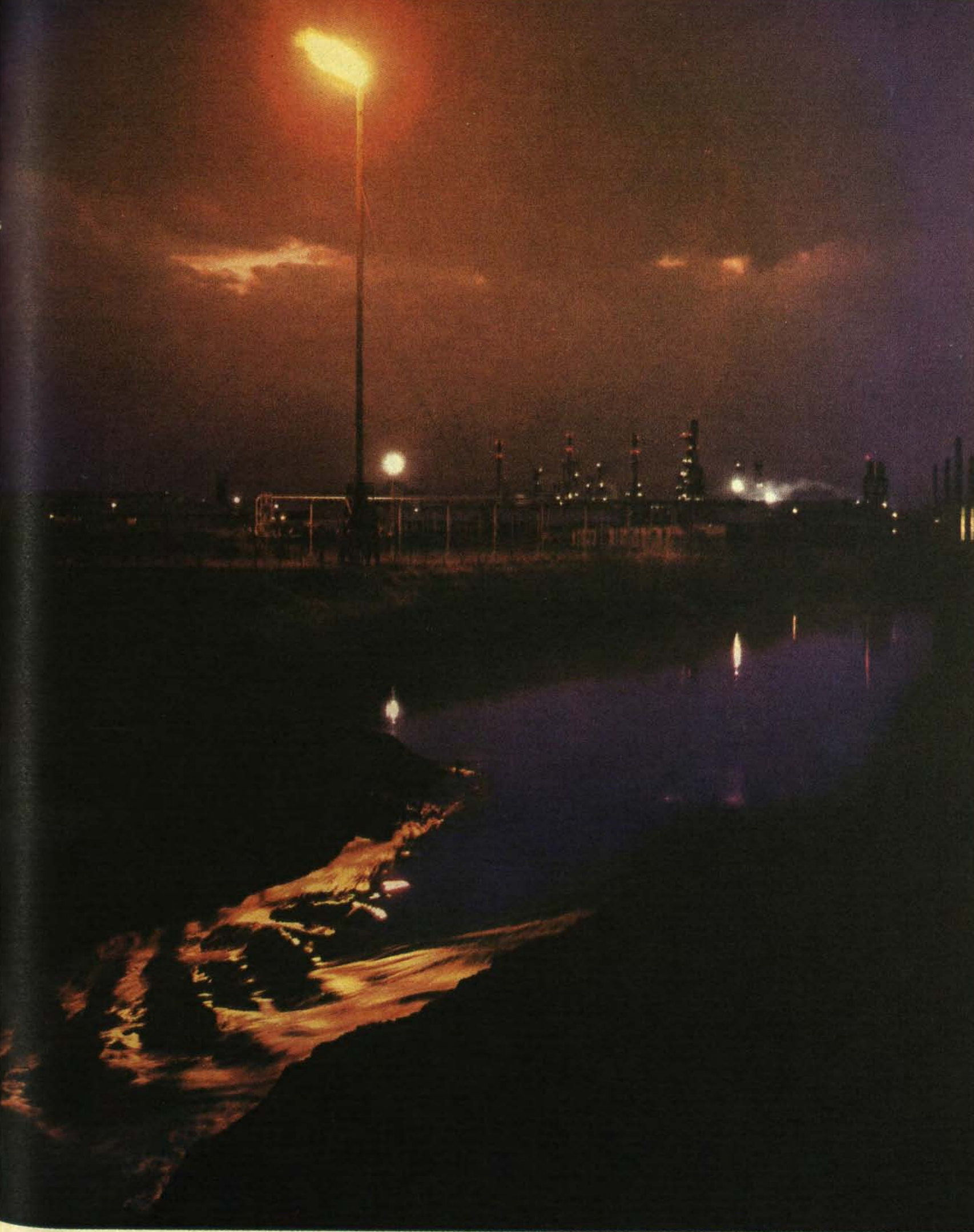
رئیس منحل ساواک که سه تا بقیه در صفحه ۴۷



باغ ارم شیراز

این بنا متعلق به محمد قلی خان ایلخانی رئیس ایل قشقائی بوده است که به باغ ارم معروف است.

ساختمان بسیار زیبا و دو طبقه آن توسط محمد حسن معمار ساخته شده و درخت‌ها و جویهای آب روان به زیبایی باغ کمک کرده است



پالایشگاه نفت کرمانشاه

پالایشگاه نفت کرمانشاه که در نزدیکی قره‌سو قرار دارد در سال ۱۳۱۵ تأسیس و در سال ۱۳۵۱ توسعه یافت.



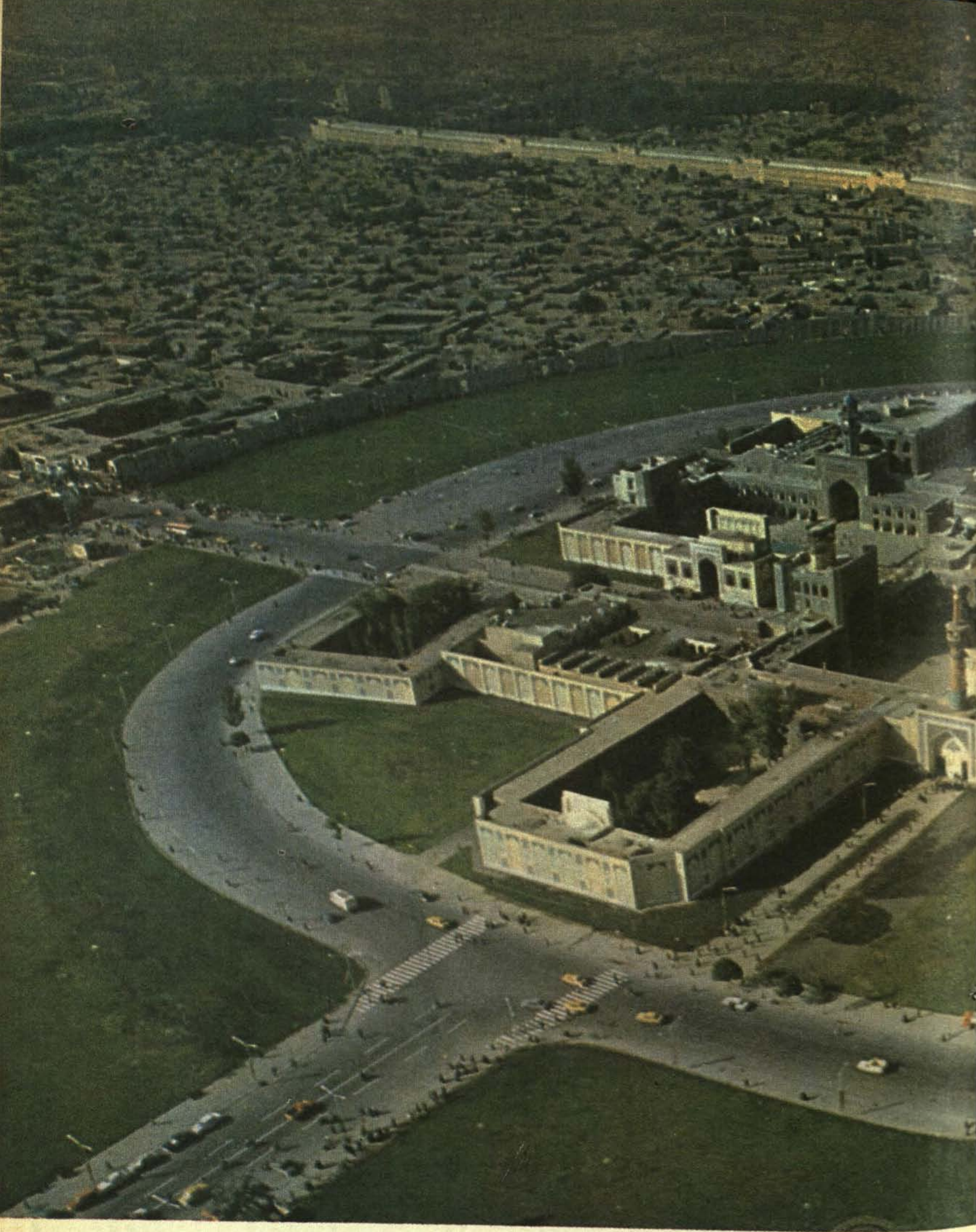
در کافه برادران

اگر زمانی در کافه برادران می‌نشستند، امروز در جمع برادران می‌نشینند. دیگر برادر آذربایجانی در تنباکوی قلیانش بوی شیراز را حس می‌کند و چه پرسکوه است، همخونی مردم یک استان کشورمان با استانی دیگر. برادری را در سرزمین بهناورمان پاس بداریم.



حرم مطهر امام رضا (ع) در مشهد

اینجا بارگاه ملائک پاسبان، سلطان دین، علی بن موسی الرضا (ع) هشتمین پیشوای شیعیان جهان است. هر روز هزاران مشتاق به زیارتش می‌شتابند دعایشان مستجاب باد.





گل‌های سرخ گرگان

در اکثر شهرهای ایران عزیز، گل‌های سرخ می‌رویند. در کاشان، تهران، اصفهان،... و این چند شاخه گل را از گرگان برای شما چیده‌ایم. با عطر و بویی از صفا و محبت.



تخت جمشید

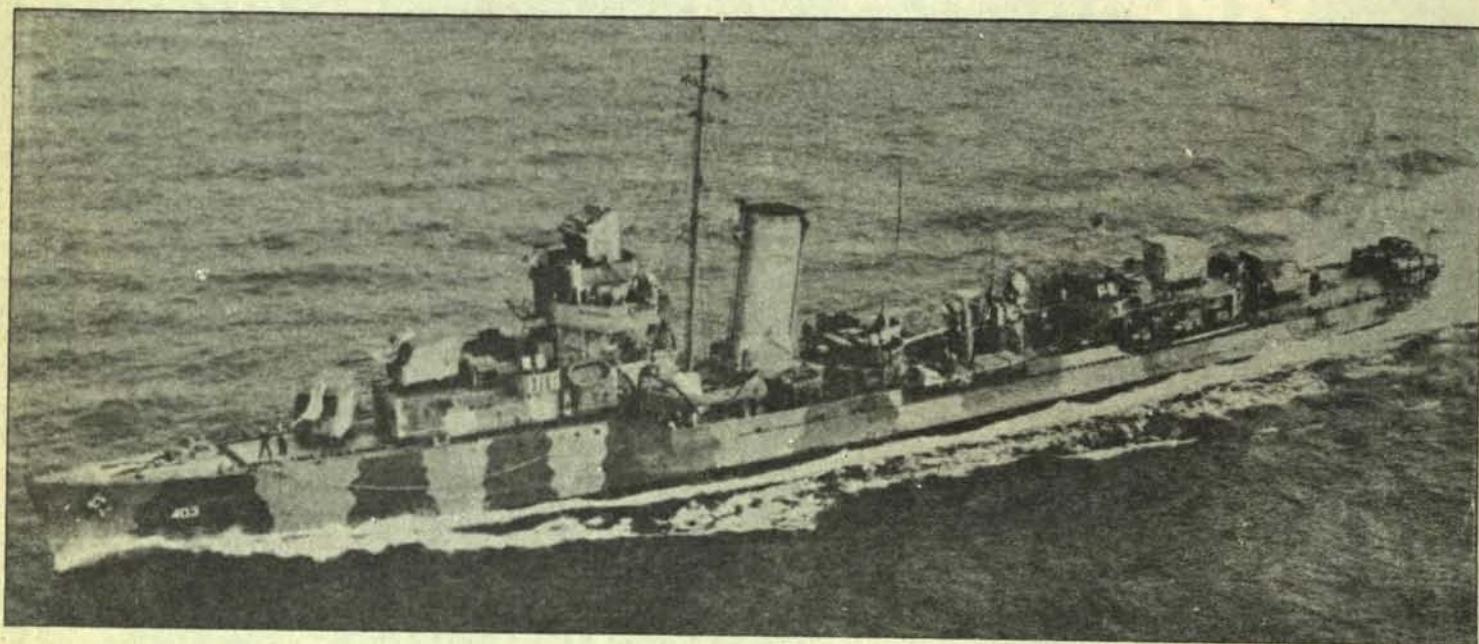
تخت جمشید، اثری جاویدان از پدران ما و نشانه‌ای از تمدن دیربای نژاد ایرانی. در آن هنگام که اغلب کشورهای جهان در حال توحش بسر میبردند. ایران کشوری متمدن، متحد و سربلند بود.



انار اصفهان

با آنکه انار ساوه و یزد معروف است اما گوئی شهرت یک محصول در ایران
انحصاری نیست در این عکس انار اصفهان را که بر شاخه اش سنگینی می کند
می بینید.

اگر غیر از حفظ امنیت تنگه هرمز نیروی دریائی ایران وظیفه‌ای نداشته باشد باز وجودش یک ضرورت حیاتی است



ناوآژدرافکن

خلاصه قسمت‌های قبل

در شماره‌های گذشته، با رعایت اختصار بعد از بحث دربارۀ اهمیت جغرافیائی و ژئوپلیتیکی سواحل جنوبی ایران و مناطق خلیج فارس و دریای عمان گفتیم که نیروی دریائی جوان ایران به‌جهت ناوهای احتیاج دارد و بحث ما راجع به ناوهای که مورد احتیاج نیروی دریائی جوان ایران می‌باشد باتمام نرسیده اما در این شماره بسبب اینکه مسئله عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز یک موضوع روز شده و در روزنامه‌های دنیا انعکاس پیدا کرده، گفتار خود را در این شماره اختصاص به وظیفه نیروی دریائی جوان ایران در تنگه هرمز می‌دهم.

اگر کشور ایران، در سواحل جنوبی خود مکانی غیر از تنگه هرمز نداشت ضرورت حیاتی این کشور اقتضا میکرد که برای حفظ امنیت این تنگه، یک نیروی دریائی مؤثر داشته باشد.

اگر طول تنگه هرمز را از مبداء مغرب جزیره قشم (نزدیک ساحل ایران) اندازه بگیریم و بطرف مشرق برویم در منطقه‌ای مقابل قلعه کوشکی (در داخل خاک ایران) از

تنگه هرمز خارج می‌شویم و با این اندازه گیری طول تنگه هرمز ۲۲۰ کیلومتر می‌شود و عرض تنگه هرمز، در تنگ‌ترین منطقه، بسین دماغه مستند) واقع در جنوب تا ساحل ایران واقع در شمال بسخط مستقیم ۷۳ کیلومتر است.

۷۳ کیلومتر در دریا، راهی طولانی نیست و کسی که در ساحل ایران، در این منطقه، روی عرشه فوقانی یک ناو یا کشتی بازرگانی قرار بگیرد و امتداد جنوب را از نظر بگذراند می‌تواند ساحل (مستند) را بطور مبهم ببیند.

طول تنگه هرمز ۲۲۰ کیلومتر است ولی عرض تنگه هرمز یک اندازه نیست اما در هیچ منطقه از ۸۵ کیلومتر بیشتر نمیشود.

عمق تنگه هرمز، در نقاط مختلف از شصت متر تا پانزده متر و در نزدیکی سواحل جنوبی، از این هم کمتر است و بهمین جهت کشتی‌های بزرگ نفت‌کش، بعد از این که در بنادر خلیج فارس بارگیری کردند هنگام خروج، و رفتن بسوی دریای عمان، ترجیح میدهند که از قسمت شمالی تنگه هرمز (قسمتی که مجاور

سواحل ایران است) عبور کنند چون در آن موقع، قسمتی زیاد از تنه کشتی‌های بارگیری‌شده، زیر آب قرار می‌گیرد و در کشتی‌های نفت‌کش بزرگ با ظرفیت چهارصد هزار تن، پس از بارگیری کامل، تا بیست و هشت متر از تنه نفت‌کش زیر آب قرار می‌گیرد و اگر عمق آب کم باشد، کشتی بگل می‌نشیند، و بگل نشستن یک کشتی نفت‌کش چهارصد هزار تنی برای خود آن کشتی و کشتی‌هایی

که باید از همان راه بگذرند یک فاجعه بوجود می‌آورد.

تنگه هرمز که ۲۲۰ کیلومتر طول و ۷۳ کیلومتر (در تنگ‌ترین نقطه) عرض دارد. بطوری که همه میدانند شاهراه انتقال نفت از خلیج فارس بدینا است و نیمی از نفت که در دنیا به مصرف میرسد (در خارج از منطقه کمونیزم) از این شاهراه می‌گذرد.

اگر این شاهراه بسبب مسدود شود، راه صدور نفت ایران بدنیای خارج مسدود خواهد شد.

کشورهای عربستان سعودی و عراق بعد از مسدود شدن تنگه هرمز می‌توانند قسمتی از نفت خود را به بازارهای جهان بفرستند چون آن دو کشور، با لوله نفت، به دریای آزاد مدیریتانه مربوط هستند ولی بعد از مسدود شدن تنگه هرمز، دیگر از ایران، نفت به خارج نمی‌رسد و آن قسمت از کشورهای خلیج فارس هم که نفتشان از راه تنگه هرمز صادر می‌شود دیگر نمیتوانند نفت صادر نمایند

وزارت امور خارجه امریکا در سال‌های اخیر، چند بار گفت که ممکن است بر اثر سوء قصد تروریست‌ها بمنظور خرابکاری، تنگه هرمز مسدود شود و دیگر کشتی‌های بزرگ نفت‌کش نتوانند از آن عبور نمایند و آخرین بار، دو هفته قبل وزارت امور خارجه امریکا، هشدار داد.

واضح است که دل دولت امریکا نه برای ایران می‌سوزد نه برای کشورهای نفت‌خیز دیگر که بر اثر مسدود شدن تنگه هرمز، نفتشان ب بازارهای دنیا نخواهد رسید.

بلکه امریکا در فکر خود می‌باشد و میداند که اگر تنگه هرمز مسدود

شود نه فقط دیگر از خلیج فارس نفت با امریکا نخواهد رسید بلکه شرکت‌های نفت امریکا که بزرگترین آنها هفت شرکت موسوم به (هفت خواهران نفتی) هستند از درآمد هنگفت خود محروم خواهند شد و هفت خواهران نفتی، از نفت تمام کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس استفاده می‌نمایند و وقتی وزیر دفاع امریکا میگوید که اگر منافع امریکا در منطقه خلیج فارس بخطر بیفتد، دست روی دست نخواهد گذاشت، آن صدا، در واقع از دهان هفت خواهران نفتی و سایر شرکت‌های نفت امریکا خارج می‌شود.

امریکا دولتی است که در خلیج فارس، غیر بومی است و باو نمی‌رسد که راجع به مسائل خلیج فارس، امرورنهی نماید و بر کشورهای بومی است که مسائل مربوط به خلیج فارس را حل کنند و یکی از کشورهای بومی خلیج فارس ایران می‌باشد که نسبت به تنگه هرمز، دارای وضع جغرافیائی خاص است.

برای بی بردن بوضع جغرافیائی خاص ایران در مورد تنگه هرمز، کافی است که نظری به نقشه تنگه هرمز بیندازیم.

در جنوب تنگه هرمز، چندین کشور عربی قرار گرفته که از جنوب بسوی شمال، عبارتند از: — دبی — — شارجه — — عجمان — — ام‌القوین — — راس‌الخیمه — — عمان — و هریک از این کشورها در جنوب تنگه هرمز، در یک قطعه از ساحل خلیج فارس قرار گرفته‌اند.

اما در شمال تنگه هرمز، از مبداء تا منتهای آن فقط یک کشور قرار دارد که کشور ایران است.

کشور ایران بر طبق مساوی بین‌المللی دریائی و حق حاکمیت ملی، موظف است که امنیت را در آن قسمت از تنگه هرمز که جزو آبهای ساحلی ایران می‌باشد حفظ نماید.

در قدیم، بهنای آبهای ساحلی یک کشور که کنار دریا قرار گرفته سه میل دریائی بود مطابق برد گلوله توب ساحلی.

بعد عرض آبهای ساحلی را دوازده میل دریائی تعیین کردند (هر میل دریائی ۱۸۵۲ متر است).

اما دو سال قبل که یک کنفرانس بین‌المللی دریائی برای تعیین عرض آبهای ساحلی و منابع ثروت کف دریا تشکیل شد بعضی از کشورها گفتند که بهنای آبهای ساحلی آنها بایستی دویست میل باشد.

آن کنفرانس بین‌المللی دریائی در ماه اوت سال ۱۹۷۷ میلادی در نیویورک تشکیل شد و قراردادی در سصد ماده راجع به عرض آبهای ساحلی و ثروت کف دریاها تدوین کرد اما برادر مخالفت یک عده از دول دریائی با قسمتی از مواد آن قرارداد به تصویب نرسید.

معذا بعضی از دول دریائی حتی قبل از این که آن کنفرانس بین‌المللی در ماه اوت سال ۱۹۷۷ تشکیل شود عرض منطقه ممنوع ماهیگیری را در سواحل خود دویست میل کردند و نباید عرض منطقه ممنوع ماهیگیری را با عرض آبهای ساحلی اشتباه کرد.

آبهای ساحلی منطقه‌ایست که هیچ کشتی خارجی بدون اجازه نمیتواند وارد آن منطقه شود و بطوری که بقیه در صفحه ۴۸

بیاد م‌گریه کن... مادر

نوشته: فرشته واقفی

بچه‌ها شادی تسوی صور تشان و نگاهشان موج می‌زند و با تمام صورت و از تمل می‌خندند و دنبال بزرگترها به‌طرف می‌دوند.

ولی ما یک عده بچه‌های ایرانی توی دل‌هایمان پر از غم است به‌خاطر بی‌خبری و پیدانشدن دوستانمان هم‌ا‌ش حرف آنها را می‌زنیم و نگرانیم هنوز هیچ‌خبر و اسری از آنها نیست ولی دیگر یقین پیدا کردیم که گرفتار شده‌اند و در زندان هستند می‌گویند اینجا فعالیت‌هایی علیه رژیم کرده‌اند و بین دانشجویان نشریه و اعلامیه پخش می‌کردند.

از کار و درس پرسیده بودی خدا را شکر رو براه است و دکتر خیلی کمکم می‌کند مردی بسیار خوب و مهربان است.

دائماً توی فکر و مطالعه است و افکار خیلی روشن و باز دارد و افق فکرش بسیار وسیع است همیشه از ایران حرف می‌زند و نگران وضع ایران و آینده‌آنت می‌گوید مملکت را به‌نیستی و نابودی دارند می‌کشند جوانها و دانشجویان و روشنفکرانی که چیزی سرشان می‌شود وزیر مهمیز ظلم و ستم نمی‌روند در ایران دائماً درگیرند و در سیاهچالهای تنگ و نور زندانها و زیر فشار شدیدترین شکنجه‌ها دارند از بین می‌روند. مادر به‌دستی نمی‌دانم آنجا چه‌خبر است اما پیوسته خبرهای پدی به‌ما می‌رسد اینجا دانشجویان و ایرانی‌ها برای تبادل نظر و چاره‌اندیشی مخفیانه مرتب جلسه و شورا تشکیل می‌دهند و هر کدام حرف‌ها و ایده‌های جالبی دارند دکتر هم با صحبتها و گفته‌های بسر مغز و مستدلش به‌ما خیلی کمک می‌کند.

خلاصه مادر محرمانه بگویم مردم کم کم دارند از خواب غفلت بیدار می‌شوند و دیگر دستگاه نمی‌تواند گولشان بزند و نقش بازی کند.

دلم می‌خواست اینجا بسوی و نفرت و انزجار را در چشم یک‌یک این جوانها از این رژیم و ایادی‌اشان میدیدی. مادر می‌داد برای من نگران باشی دیگر من آن دختر کسوجولی بی‌دست و پا نیستم و به‌خوبی می‌توانم از خود مراقبت کنم.

از شیراز برایم بنویس نمی‌دانم هوای آنجا هم مثل اینجا تا این درجه سرد است یا نه ولی آنچه مسلم است به این پروت و سردی نخواهد بود چون شیراز واقعاً همیشه بهار است.

نگرانید که کار کردن به‌درس خواندن لطمه می‌زند ابدأ این طور نیست خاطر جمع و آسوده خیال باشید.

از دو تا بچه‌ها که گم شده بودند پرسیده بودید متأسفانه هنوز هیچ‌گونه خبر و اسر دقتی از آنان نیست ولی شایع است که در فرودگاه مافوران ساواک به‌عنوان خرابکاری و ضدامنیت آنها را بازداشت کرده و پرده‌اند تا جقدر این شایعه صحت داشته باشد نمیدانم خدا کند که چنین نباشد که بیچاره این دو جوان معلوم نیست که چه آخر و عاقبتی خواهند داشت.

ترا به‌خدا پراشان دعا کن و به‌زیارت شاه چراغ برو و پراشان شمع روشن کن و نذونیاز کن نمیدانی که چه پسرهای خوب و فهمیده و روشنفکری بودند خدا کند هر بلانی سرشان آمده باشد اما زینر شکنجه‌ای این دژخیمان و سیه‌دلان گرفتار نشده باشند.

مادر. صاحب فروشگاهی که در آن کار می‌کنم یک پسر دارد که چند روزی است از آلمان آمده و شخص بسیار درس خوانده و مطلع و فهمیده‌ای است گنجینه‌ای است از دانستنیها و علم. دو تا دکترا دارد و بسیار با محبت است و به‌من قول داده که در یادگیری و حاضر کردن درسهام کمک کند نمیدانی جقدر خوشحالم چون واقعاً با سواد و دانشمند است.

راستی حال قناری‌ها جطور است برایم بنویس که آیا هنوز هم مثل سابق مستانه آواز می‌خوانند یا نه. یادداشت که خوب از آنها مواظبت کنی.

بی‌صبرانه منتظر نامه‌ات هستم (پرنده)

دوشنبه دوازدهم دی

عزیزترینم مادر خوبم سلام گرم و بوسه‌های مشتاق مرا پر سرور ویت به‌پذیر. اینجا مدت‌هاست جنب و جوش عجیبی براه افتاده سال‌نو و عید مسیحیان است و اگر بدانی که در این سرما و برف و یخ‌بندان چه شور و گرمی و ولولهای پر است فروشگاهها اکثراً حراج کرده‌اند و مردم غوغایی به‌راه انداخته‌اند بازار درخت کاج و اشیاء تزئینی آن و بایاتول و کسادو خریدن بسیار گرم است.

کن توی خانه تنها نمانی دوستان و فامیل را سلام بفرسان.

دختر کوچک تو (پرنده)

۴ شنبه هجدهم آبان

مادر جان سلامم را همراه با تنار هزاران بوسه به‌سرایت به‌پذیر. خودت خوب از دل من خبر داری که برای یک ذره شده. آب بنده اما چاره‌ای نیست راه دور است و دیدار ناممکن. مادر بچه‌ها اسال توی دانشکده‌امان نمیدانی چه می‌کنند و چه مامی به‌دل گرفته‌اند آخر دو تا از پسرهای هم کلاسمان که برای تعطیلات تابستانی به ایران رفته بودند هنوز باز نگشته‌اند.

بچه‌ها چند روز پیش با تهران و خانواده‌اشان نیز تماس گرفته‌اند اما آنها هم گفته‌اند که اصلاً به ایران نیامده‌اند و بیچاره‌ها نمیدانی چه‌حالی دارند حیرت‌انگیز است آخر مگر هم چه چیزی می‌شود که آدم میان زمین و آسمان گم شود یکی از دوستان می‌گوید که تا فرودگاه مهرآباد هم آنها را دیده ولی از آن به‌بعد دیگر خبری از آنها نیست خلاصه اینکه اسال به‌خاطر این دو نفر همگی خیلی نگران و ناسرحت هستم و شورو حال سالهای گذشته را هیچ‌کدام نداریم.

مادر یادداشت باشد که موقع نماز پراشان دعا کنی. خوب حالا که دلم گرفته بود و برای خیلی درد دل کردم و میدانم که ناسرحت ندی پس بگذار خبرهای خوب را هم برایم بنویسم یک کاری توی یک فروشگاه که صاحب آن ایرانی است پیدا کرده‌ام روزی ۲ ساعت عصرها می‌روم آنجا و کمکشان می‌کنم.

البته چند روزی بیشتر نیست که مشغولم و از مقدار درآمدش هنوز خبر ندارم اما صاحب مغازه آدم بسیار خوب و شریفی است و از اقوام یکی از دوستانم می‌باشد باز هم یک کمک خرجی است بعداً باز هم مفصلاً از وضع کار و درس برایتان می‌نویسم.

آنکه تمام لحظات را بسیاد شماسات (پرنده)

پنج‌شنبه بیست و دوم آذر

نازنین مادر مهربانم سلام. امیدوارم که روزهای خوب و خوشی را بگذرانی و دیگر اینگونه که برایم نوشته‌ای دلواپس و نگران برای من نباشی. حال بسیار خوب است و هیچ‌گونه ناراحتی ندارم و اگر از این

شنبه پانزدهم مهرماه

سلام مادر. مادرک خوب و نازنینم از هزاران کیلومترها راه دور روی ماهت را می‌بوسم. دستت را می‌بوسم. آه مادر نمیدانی دل دختر کوچولویت جقدر برایت تنگ شده. دلم می‌خواهد که مثل پرندهای تیز بال یک لحظه بر بگیرم و پرواز کنان لب پنجره اطاقت بنشینم و خوب و سیر نگاهت کنم و برگردم. نمیدانی جقدر دلم برای آن غرزدنها و تسندوتند راه رفتن و کارهای خانه را انجام دادنت تنگ شده. نمیدانی جقدر دلم برای آن خنده‌هایم و اخم‌هایم صحت و نصیحت کردن و نگاه کردنهای قشنگ و... غذاهای خوشمزات تنگ شده.

مادر. از من گلایه کرده‌ای که چرا جواب نامه‌هایم را دیر می‌فرستم. نمیدانی که جقدر گرفتارم کلاسهام تشکیل شد و حجم درسهام زیادتر و مشکل‌تر از سال گذشته است و من سخت مشغولم. اما قول میدهم که از این به‌بعد زودتر و مفصل‌تر برایت نامه بدهم.

راستی مادر حال قناری‌های کوچک من جطور است آیا به‌آنها خوب میرسی؟ و آب و دانه‌اشان را مرتب میدهی؟

ترا به‌خدا اگر خیلی ریخت و بانش کردند و سرو صدا راه انداختند و آواز خواندند بی‌حوصله نشو و ناله و نفرینشان نکن خلاصه خیلی مراقبتشان باش.

مادر جان. مدتی است دلم عجیب هوای شهرمان را کرده. یاد غروبهای پُرباهت و روپائی حافظیه و پر سه زدن توی خیابان زند و خرید کردن از مغازه‌ها و شنیدن بُسر حرفی‌های همشهری‌ها با آن لهجه شیرینشان راستی که برایم مثل یک خیال شده مثل یک آروزی دور که دست یافتن به‌آن برایم مثل یک سراب می‌ماند.

مادر. آدم وقتی از جانی که دوست دارد دوره آنوقت آنجا پراش مثل شهر پری‌ها میشود که فکر میکند توی کتاب قصه و افسانه‌ها بوده و دست‌رسی به‌آن محال است. همواره از خودم می‌پرسم یعنی ممکنه که باز هم شیراز را به‌بینم و توی کسوجهای تنگ و باریکش ساعت‌ها راه بروم و هوای عطراگین و آشنایش را تسنس کنم؟

مادر نگران من مباش و بیشتر مراقب و مواظب خودت باش و سعی



ایران باشد تا آن را برایت بفرستم.
نوشته بودی که درخت گل‌ریخ
توی باغچه امان امسال غرق گل شده و
بوی عطرش توی تمام حیاط پیچیده
آخ... که چقدر دلم می‌خواست ساعتها
بای آن روی لبه سنگی حوض توی
سرما می‌نشستم و خوب تماشايش
می‌کردم و ریسه‌هایم را با عطر مست
کننده‌اش بَر می‌کردم.

مادر یادت هست آن وقت‌ها توی
سرما چطور ساعتها پای این درخت
بقول شما چُباتمه می‌زدم و نگاهش
می‌کردم و مرتب گل‌هایش را می‌بویدم
تا بالاخره صدای شما در می‌آمد که
می‌گفتین: آخرش می‌ترسم پای این

درخت کل‌ریخ تو هم ریخ بزنی. چقدر از
این گفته شما می‌خندیدم راستی که
یاد آن روزها هرگز از خاطرم نمیرود.
مادر یادت باشد هر وقت که از
کنار شاخه‌های گل‌ریخ گذشتی و بوی
جانفزای آن توی نفس‌هایت دوید یاد
من باشی سلام مرا به همه آشنایان
برسان و بگو بیاد همگی هستم.
(پرند)

— یک شنبه بیست و نهم دی

یگانه مادر خوب و عزیزم را
فدایش می‌شوم با سلام می‌بوسمت و
خوشی و سلامتی را برایت آرزو

می‌کنم. نوشته‌اید که نگران حال و
وضع من هستید. چرا مادر؟
برای چه این همه التماس و زاری
کرده‌اید که خودم را داخل کارهای
سایر دانشجویان و بچه‌ها نکنم مگر چه
می‌شود؟
آیا خون من رنگین‌تر از خون
سایرین است؟ آیا فقط شما تنها هستید
که در این دنیا یک دختر دارید که
بدون پدر بزرگش کرده‌اید و به پایش
خون‌دل خورده‌اید؟ نه... نه مادر امثال
شما زیادند.

آیا فراموش کرده‌اید مادرانی را
که هر کدام چندین فرزندشان در راه
وطن و هدفشان بعنوان خرابکار شهید
گرفته‌اند ولی خم به ابرو نیاورده‌اند و

باز هم سینه ستبرشان را با گردن
برافراشته جلو داده‌اند و حق و حقیقت
را خواسته‌اند و از هیچ شکنجه و
تهدیدی حتی ذره‌ای ترس و واهمه به
خود راه نداده‌اند.
مادر اگر همه ما بخوایم چشم و
گوشه‌ایمان را به بندیم و به لبهایمان
قفل سکوت و خاموشی بزنیم و دیده‌ها
را نادیده بگیریم و بی‌تفاوت از
کنارشان بگذریم میدانم چه سر
مملکت و مردم بیچاره و ستم‌کشیده
وطنمان می‌آید؟

مادر باید شجاع بود آنکه می‌ترسد
روزی هزار بار می‌سیرد و آنکه
بی‌باک و دلیر و دریادل است همان
موقع و زمانی که خواست و مشیت

الهی قرار می‌گیرد می‌میرد.
مادرم، مادر خوب و عزیز من
احساسات و عواطف مادر را
لحظه‌ای کنار بگذار و خوب‌تسو
واقع‌بینانه‌تر ببندیش چه کسی باید
وطن را، مردم را از این مهلکه و
گرداب نجات دهد یک معجزه و یا
دستی از غیب؟

نه مادر معجزه گر خود ما هستیم ما
ملت با وحدت و یک‌پارچگی بالاخره
یک روز باید حصارها را بشکنیم و
برده‌ها را بدریم و حقیقت را عریان
نشان جهانیان بدهیم.

مادر فکر میکنی ملت چه کسانی
هستند؟ من، تو پسر و دختر همسایه و

بقیه در صفحه ۵۴



حمله طائفه خيون (هون) بطور موقت اردشير دوم را نجات داد

خلاصه قسمت‌های قبل

اردشیر دوم که مردی بود سالخورده پس از شاپور دوم بر تخت نشست و مالیاتی را که دامداران و کشاورزان به آتشکده‌ها میدادند لغو کرد و مؤبدان که پیشوایان مذهبی زردشتی بودند مردم را علیه اردشیر دوم شورانیدند و او را (گجستک) خواندند یعنی مرتد و پلید و مهدور الدم و با این که اردشیر دوم حکم خود را لغو کرد مؤبدان زردشتی حاضر به آشتی نشدند و گفتند که اردشیر دوم برای این که بآیین زردشتی برگردد بایستی سوگند بخورد یعنی با پایهای برهنه از روی آتش بگذرد و اردشیر دوم نمیخواست خود را بسوزاند تا این که در بهار سال ۳۸۱ بعد از میلاد قبایل صحرائشین موسوم به هون (خیون) بخراسان بزرگ آن زمان حمله کردند و بسطرف طوس و نیشابور رفتند و اینک دنباله وقایع

(دارین) و سایر مؤبدان زردشتی بطوری که دیدیم نتوانسته بودند اردشیر دوم را مجبور کنند که حکم خود را در مورد مالیات آتشکده‌ها پس بگیرد و آتشکده‌ها چون گذشته، از کشاورزان و دامداران مالیات دریافت کنند و حساب مالی آتشکده‌ها را به تیسفون (پایتخت) نفرستند. آنها اردشیر دوم را گجستک

(پلید) کرده بودند و او برای این که بجامعه زردشتی برگردد و قدرت گذشته را حفظ نماید ناگزیر بود سوگند بخورد و اگر سوگند نمیخورد هر قدر دفع الوقت میکرد، عاقبت از سلطنت برکنار می‌شد مگر این که یک قدرت خارجی چون قدرت ارمنستان و بخصوص قدرت روم از او حمایت کند.

مهمذا (دارین) و سایر مؤبدان زردشتی میخواستند که مجلس کهن مردان اردشیر دوم را از سلطنت معزول نمایند تا این که محقق شود که طرفداران اردشیر دوم هم بسا و پشت کرده‌اند.

مؤبدان زردشتی بعد از این که علیه اردشیر دوم قیام کردند می‌فهمیدند که کشاورزان و دامداران طرفدار اردشیر هستند چون آنها را از مالیات معاف کرده بود.

اما چون نمایندگان طبقه کشاورز و دامدار در مجلس کهن مردان بودند اگر آن مجلس، اردشیر دوم را از سلطنت معزول میکرد این معنی را میداد که دامداران و کشاورزان هم از اردشیر دوم متنفر شده‌اند.

اما این واقعه غیر منتظره اتفاق افتاد که بطور موقت مؤبدان زردشتی را از اصرار برای عزل اردشیر دوم منصرف کرد و آن این بود که خیون‌ها که نامشان در زبان‌های اروپائی (هون) است بخراسان حمله‌ور شدند. آنها طوائفی بودند صحرائشین و دارای چند تیره، اما تمام تیره‌هایشان در صحرا بسر می‌بردند.

شغل اصلی آنها در صحرا پرورش دام بخصوص اسب بود و همان طور که در کشورهای دیگر از گاوهای نروماده استفاده می‌شد آنها از اسب و مادیان استفاده میکردند و اسب را به گاو آهن می‌بستند و شیر مادیان را می‌دوشیدند و پنیر و کشک از آن شیر فراهم می‌نمودند و لذیذترین گوشت‌ها در ذائقه آنها گوشت اسب و مادیان

بود. آن طوایف صحرائشین همواره در فصل بهار بایران حمله میکردند و اگر کسی جلوی آنها را نمیگرفت حملاتشان، در قسمت‌های مختلف ایران تا فصل پائیز ادامه پیدا میکرد و آنگاه مراجعت می‌نمودند تا این که زمستان را در وطن خود بگذرانند. در بهار سال ۳۸۱ بعد از میلاد، قبایل صحرائشین (هون) که در سفرهای جنگی در فصل بهار تا زمانی که شروع به غارت نکرده بودند خود را با کشک مادیان سیر می‌نمودند، شهرهای کنونی سمرقند و تاشکند و مرو را مورد تاراج قرار دادند و آنگاه وارد خراسان امروزی شدند تا این که شهرهای توس و نیشابور را مورد یغما قرار بدهند.

نیشابور بجای شهر قدیم فسا که زلزله آن را ویران کرده بوجود آمده بود و یکی از آبادترین شهرهای ممالک شرق بشمار می‌آمد. شهری که (یا شهرهایی که) از طرف جغرافیایسان ایرانی و سایر جغرافیایسان اسلامی از قرن سوم هجری بعد بسم نیشابور در کتاب‌ها ثبت شد موسوم بود به (به‌شاپور) و شاپورهای ساسانی چند شهر باین اسم در ایران بنا کردند که دو تای آنها هنوز یکی بشکل آباد و دیگری بشکل خرابه، در ایران باقی است.

در بین آن شهرها هیچ یک چون نیشابور خراسان آباد نبود و در کتب جغرافیایسان راجع به آبادی نیشابور خراسان چیزهای نوشته شده که بافسانه شبیه است و یکی از آنها وجود دوازده هزار قنات در جلگه نیشابور می‌باشد که اگر آن را تا یک دهم کاهش بدهیم بساز هم جنبه اغراق را دارد.

اما محقق است که در جلگه نیشابور، نسبت بسایر جلگه‌های کشور ایران، قنات‌های بسیار جاری بود و مطالعات امروزی نشان میدهد که منبع آب زیرزمینی دامنه کوه‌های هزار

مسجد (کوه‌های واقع در شمال نیشابور) غنی‌ترین منبع آب زیرزمینی، نسبت به سایر دامنه‌های ایران می‌باشد و اگر غنی‌ترین منبع نباشد نسبت به دامنه کوه‌های دیگر یکی از غنی‌ترین آنها است و سرچشمه تمام قنات‌های نیشابور، دامنه کوه‌های هزارمسجد بود. مهاجمان صحرائشین که در سواری سر آمد اقوام قدیم بودند طبق روش خود، هنگام ایلغار، (اصطلاح اقوام مغولی و شبیه به مغولی برای حمله بقصد غارت چنین بود) بسا سرعت به شهرهای ایران رسیدند.

سکنه نیشابور فقط نتوانستند قدری خواربار و سوخت از خارج وارد شهر کنند و بعد از این که روستائیان اطراف شهر پناهنده شدند، دروازه‌ها را ببندند.

در روستاهای واقع در جلگه نیشابور چیزی غیر از مزارع و باغها که روستائیان و کشاورزان نمیتوانستند آنها را بجای دیگر منتقل کنند باقی نماند. از اموال غیر منقول گذشته، هر چه ارزش داشت و قابل انتقال بود از طرف روستائیان و کشاورزان به کوه‌های شمال نیشابور منتقل گردید و هنوز در آن کوه‌ها غارهایی که پناهگاه روستائیان و کشاورزان بود وجود دارد.

آنچه از نیشابور بکوه‌ها منتقل می‌شد از دستبرد قبایل غارتگر محفوظ میماند. زیرا قبایل غارتگر اعم از مغولی‌ها و خیون‌ها و اوزبک‌ها (و بعضی برآند که اوزبک‌ها همان خیون‌ها یعنی از نسل آنها بودند) نمیتوانستند برای بدست آوردن آنچه بکوه‌ها منتقل شده بود بکوه‌های هزارمسجد بروند.

زیرا تمام آن قبایل، سوار بودند و عبور اسب‌های آنها از راه‌های کوهستانی امکان نداشت چون از آن راه‌ها جز پیادگان و اسب‌ها و قاطرهای

محلی و گله‌های گوسفند نمیتوانستند عبور کنند.

هم امروز، بعد از هزار و شصت سال که از زمان اردشیر دوم میگذرد، در همان منطقه یک اسب یا قاطر که در جلگه رشد کرده نمیتواند از یکی از آن راه‌های کوهستانی بگذرد و اگر مجبور به عبورش نمایند در دره پرت خواهد شد.

اسب‌سوارانی که به نیشابور حمله کردند در صحراهای مسطح آسیای شمالی پرورش یافته بودند و نمیتوانستند که حتی هزار قدم در یکی از راه‌های کوهستانی هزارمسجد راه پیمائی نمایند.

بایستی عبور اسب‌ها و قاطرهای محلی را از کوره راه‌های کوهستانی هزارمسجد دید تا فهمید که چگونه اسب و قاطر مبدل به یک اکروبات و شاید بتوان گفت مبدل بیک پندباز می‌شود.

غار تگران نه می‌توانستند دل از اسب‌های خود بکنند و پیاده، بکوه‌های هزارمسجد بروند تا آنچه را که روستائیان و کشاورزان در آن کوه‌ها پنهان کرده بودند بدست بیاورند و نه اگر دل از اسب‌ها می‌کنند جرئت رفتن بآن کوه‌ها را داشتند.

آنها میدانستند که در کوره راه‌های کوهستانی، در هر قدم مرگ در کمین آنها است و مدافعان، از ارتفاعات تیر بر آنها می‌بارند یا سنگ بر سرشان فرو میریزند و نباید امیدوار باشند که از منطقه کوهستانی مراجعت نمایند.

این بود که همت خود را مصروف بر گشتن نیشابور کردند و میدانستند که اگر آن شهر را بگشایند آن قدر از راه غارت، ثروت بدست خواهند آورد که بعد از مراجعت به وطنشان اگر مدت چند سال به ایلغار نروند نیازمند جپاول نخواهند بود.

قبایل صحرائشین که ایران و بخصوص خراسان بزرگ را مورد حمله قرار میدادند علاوه بر مال، خرواهان اسیر هم بودند و دختران و پسران جوان را اسیر میکردند و مردان و زنان خراسان، از حیث زیبایی در قدیم، شهرت داشتند.

در دوره‌های بعد، بر اثر تهاجم عرب‌ها و مغول‌ها و اقوام شبه مغولی و بقول اروپائیان (مونگولونید) و امتزاج نژاد ایرانی با آن نژادها دو عارضه برای نژاد ایرانی پیش آمد اول این که قامت ایرانیان کوتاه شد و دوم این که زیبایی آنها به نسبت زیاد از بین رفت.

معمداً هنوز روستائیان مناطق نیشابور و سبزوار در خراسان، از لحاظ منظم بودن قیافه و گشاده بودن ناصیه، و شکل بینی و دهان و زنج از افراد زیبای نژاد ایرانی هستند و هر کس می‌تواند با مقایسه قیافه آنها با قیافه روستائیان قسمت‌های دیگر، باین واقعیت پی ببرد.

خیون‌ها (هون‌ها) علاوه بر مال بقیه در صفحه ۴۳

امام رضا (ع)

دانشمند بزرگ و انسان کامل

در سراسر قلمرو خلفای عباسی افراد غیر عرب حق نداشتند خانه دو طبقه داشته باشند و سوار بر اسب

شوند!

خلاصه قسمت‌های قبل

حضرت رضا (ع) که در سال ۱۴۸ هجری قمری متولد شد در مدینه که آن زمان دارالعلم دنیای اسلام بود تحصیل کرد و بعد از فراغت از تحصیل وارد یک محیط علمی شد که می‌توان گفت از نظریه‌های فلسفی و ایدئولوژی اشباع شده بود و در آن محیط حضرت رضا (ع) یگانه کسی است که نسبت به امور اقتصادی مسلمین، توجه مخصوص مبذول کرد و اینک شمه‌ای از وضع اقتصادی مسلمانان در آن دوره:

در صفحات گذشته از شیخ مفید، یکی از علمای بزرگ شیعه که در زمان غیبت کبری امام دوازدهم (ع) عهده‌دار ارشاد شیعیان بودند نام بردیم و او در زمانی می‌زیست که مجبور بود، هنگام گفتن و نوشتن احتیاط نماید برای این که عباسیان خلافت می‌کردند معه‌ها می‌گوید حکام عرب که از طرف خلفای عباسی برای کشورهای اسلامی انتخاب می‌شدند، بر مردم سخت می‌گرفتند و بنام اجرای احکام اسلام، حتی از کم بضاعت‌ترین طبقات مردم، اخافی می‌نمودند و آنچه را که باسم خراج خوانده می‌شد مقاطعه می‌نمودند (خراج، عوارضی است که امروز باسم مالیات خوانده می‌شود).

با این که طبق قوانین دین مسبین اسلام، مسلمین، مکلف نبودند جز زکوة و خمس، در صورت توانائی

یعنی دارائی، چیز دیگری بپردازند، حکام خلفای عباسی، مالیاتی باسم خراج از مسلمین غیر عرب دریافت می‌کردند.

وضع گرفتن آن مالیات از مسلمانهای غیر عرب بدترین وضع وصول مالیات بود چون تقریباً میزان معین نداشت.

حاکم عرب، در هر سال، بابت مالیات حوزه حکومت خود یک حداقل را بشکل قاطع به بیت‌المال (وزارت دارائی) می‌پرداخت و دیگر بابت مالیات حوزه حکومتی خود، تا آخر سال، چیزی به بیت‌المال بدهکار نمی‌شد. اما در مقابل چند برابر آنچه را که بابت خراج به بیت‌المال پرداخته بود از مردم میگرفت.

اما بعد از این که در کشورهای اسلامی غیر عرب، حکومت‌های محلی بوجود آمد، آن خراج از بین رفت ولی در نیمه دوم قرن دوم هجری، خراج از طرف حکام عرب از مردم بزرگ گرفته می‌شد و آنها چند برابر آنچه را که بمقاطعه به بیت‌المال پرداخته بودند از مردم میگرفتند.

پروفسور (پلاشر) استاد زبان‌های فارسی و عربی در دانشگاه پاریس یکی از علل پیشرفت، حکومت‌های محلی را در کشورهای اسلامی (که سر از اطاعت عباسیان پیچیدند) همین مسئله گرفتن خراج از طرف حکام عرب از مسلمین غیر عرب میدانند و می‌گوید چون حکام عرب، خراج را بشکل مقاطعه به بیت‌المال می‌پرداختند، و آنگاه هر قدر که می‌توانستند از مردم میگرفتند، مردم پستوه می‌آمدند و وقتی یکی از سرشناسان محلی علیه خلیفه عباسی قیام میکرد، دوش را می‌گرفتند و

سبب رونق حکومتش می‌شدند و علت این که در دوره خلافت عباسیان که از پانصد سال تجاوز کرد، یک حکومت واحد اسلامی در کشورهایی که قلمرو خلافت عباسیان بود، علیه خلیفه بوجود نیامد، اختلاف موجود بین امرا بپا سلاطین محلی بود و آن اختلاف بقدری شدت داشت که حتی سلجوقیان هم نتوانستند، در تمام کشورهای اسلامی، یک حکومت واحد، علیه خلیفه بوجود بیاورند و خلفای عباسی بخلافت ادامه دادند تا این که در آغاز نیمه دوم قرن هفتم هجری هلاکوخان، بساط خلافت عباسیان را در نوردید و آخرین خلیفه عباسی را لای نمود، خفه کرد.

اما بنا بر نظریه پروفسور (پلاشر) در هر نقطه از کشورهای اسلامی عباسیان در قرون دوم و سوم و چهارم هجری، که یک حکومت محلی سر راست کرد، مردم برای این که از پرداخت خراج آسوده شوند بپا حکومت گرویدند.

در پایان قرن هجدهم میلادی نیز یکی از علل که سبب انقلاب فرانسه شد، همین بود که مامورین وصول مالیات، آنچه را که بایستی بخرانه حکومت بدهند بصورت مقاطعه می‌پرداختند و صد برابر آنچه را که پرداخته بودند از طبقات مالیات‌دهنده دریافت می‌کردند.

در روزهای اول انقلاب فرانسه، از هر ده سرباز چریک ملی که در پاریس به قلعه باستیل که زندان دولتی (و باصطلاح امروز زندان محبوسین سیاسی) بود حمله کردند هشت نفر از آنها از روستائیان بودند که پرداختن مالیات آنها را وادار به شرکت در شورش کرده بود.

در کشور فرانسه، مامورین وصول مالیات در هر ولایت بنام (فرمیه ژنرال) خوانده می‌شدند که در فارسی نمیتوان بطور لفظی ترجمه کرد ولی می‌توان آن را محصل مالیات نامید.

هر (فرمیه ژنرال) یک عده مامور وصول مالیات زیر دست خود داشت که آنها را برای دریافت مالیات نزد روستائیان میفرستاد.

فرمیه ژنرال، در آغاز هر سال مالیاتی، که در فرانسه از نیمه تابستان شروع می‌شد (و هنوز سال مالی فرانسی ها نیمه تابستان است) مبلقی بطور قطعی بابت مالیات حوزه ماموریت خود بخرانه کشور می‌پرداخت و بعد هر قدر که می‌توانست از مردم مالیات میگرفت و یکی از نتایج مفید انقلاب فرانسه برای کشاورزان و دام‌داران این شد که شر مامورین وصول مالیات از سر کشاورزان و دام‌داران کوتاه گردید و میزان مالیات از آن موقع تا امروز تثبیت گردید و کسی نمیتواند یک پشیز بیش از میزان قانونی، از مؤقی، مالیات بگیرد.

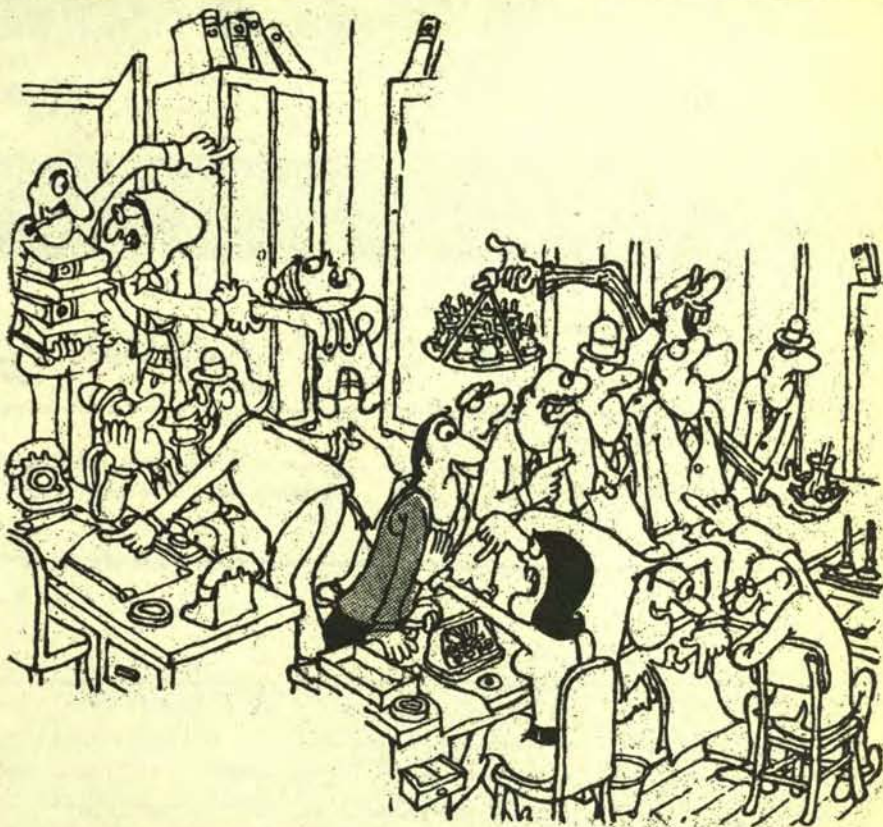
در نیمه دوم قرن دوم هجری که دوره حضرت رضا (ع) بود، در سراسر قلمرو خلیفه عباسی، موالی (یعنی مسلمین غیر عرب) نباید خانه دو طبقه داشته باشند و نباید سوار بر اسب شوند (مطابق ممنوعیتی که برای عیسوی‌ها و یهودی‌ها و زردشتی‌های پرداخت کننده جزیه وجود داشت) و نباید در عروسی آواز بفریادند و در بعضی از کشورهای اسلامی، مسلمان‌های محلی، نمیتوانستند اموات خود را در قبرستانی دفن نمایند که در آنجا اموات عرب مدفون

می‌شود که این هم قبحی بود مخالف با اصول احکام اسلامی زیرا در اسلام، تمام مسلمین برابر هستند و کسی را بر دیگری رجحان نیست.

اینک فکر کنید که در یک چنان محیط تعصب، که اقوام مسلمان غیر عرب، در نظر خلیفه و حکام او، تفاوتی با پرندگان نداشته باشند سرناس‌ترین آنها که از نظر خانوادگی ممتاز است و امتیاز خانوادگی و تبار وی را، حتی دشمنانش تصدیق می‌کردند، برای بهبود وضع زندگی اقوام مسلمان قیام کند در درجه اول، منظورش اصلاح وضع زندگی اقوام مسلمان غیر عرب باشد برای این که میدید که وضع زندگی مسلمین عرب، رضایت‌بخش است و حتی آن قسمت از اعراب که در دستگاه خلافت عباسیان پادشاه حکام آنها نبودند و باصطلاح امروز کارمند دولت بشمار نمی‌آمدند، دارای زندگی رضایت‌بخش بودند، چون هر شغل که داشتند بطور رسمی از طرف دستگاه خلافت عباسی و حکام آن مورد حمایت قرار می‌گرفتند و در مواردی که رقابت بازرگانی پیش می‌آمد بازرگانان عرب چون از حمایت حکومت برخوردار می‌شدند از حق انحصار استفاده می‌نمودند.

در مورد مبدء تاریخ نهضت بزرگ حضرت رضا (ع) برای بهبود وضع زندگی اقتصادی مسلمین اختلاف وجود دارد. آن اختلاف، از این ناشی شده که لزوم اصلاح وضع اقتصادی مسلمین از اولین سال‌های جوانی حضرت رضا (ع) در مغیله‌اش ظهور کرد. و بقیه در صفحه ۴۴

آدمهای بی‌شناسنامه



هوا که تاریک میشد مأمورین
بجزمت زندانی‌ها را داخل سلول‌ها
میکردند مخصوصاً در روزهای که هوا
خوب و آفتابی بود زندانی‌ها بسخاطر
هواخوری سعی داشتند بیشتر در حیاط
زندان بمانند اما زندانی‌های پست یک
بعضی اینکه صدای سوت اول مأمورین
بلند میشد بطرف سلولشان میدویدند.
باعجله وسایل شام را حاضر می‌کردند.
رختخواب‌ها را می‌انداختند و آماده
میشدند تا بقیه داستان «زنده» را گوش
کنند.

رفقای زندانی نگران بودند که «زنده»
چطوری از بیمارستان بیرون آمد و چرا
بمزدندان افتاده...
سفره را که جمع کردند یکی از
زندانی‌ها سیگاری روشن کرد به‌دست
«زنده» داد و گفت:
— زودتر قصه را شروع کن...
زنده جواب داد:
— چشم. شروع میکنم...
تمام زندانی‌ها سکوت کردند. «زنده»
یکی به‌سیگار زد و گفت:
— توی بیمارستان هر کس داد و پیداد
راه بیندازد و بسخواد حقش را بگیرد و
ثابت کند عاقل است کسلاش پس
مهر که‌اس و برای خفه کردن صدایش
بلانی سر او میاورند که راستی...
راستی... دیوانه میشود... با این‌حال من
نمی‌توانستم جلوی خود را بگیرم مرتب
فحش میدادم و سروصدا میکردم...
ریش سفید زندان ضمن اینکه یک
استکان چایی جلو «زنده» میگذاشت
گفت: «خوب می‌کروی لااقل دلت خنک
میشه»

«زنده» به‌صدای بلند بخنده افتاد:
— دلم که سهله... تنم هم خنک میشد

اگر آن آب سردهانی را که روی سرم
ریختند توی یک دریاچه میریختند یخ
می‌بست!

یکی از زندانی‌ها پرسید: «چرا آب
یخ روی سرت میریختند؟»
— چرا نداره... من دادو پیداد میکردم
میخواستند خنک بشم و حرارت کم
بشه...!

یکی دیگر از زندانی‌ها که ته اطاق
لم داده بود داد کشید: «پاپا نریسد تو
حرفش! بگذارین به‌بینم چی میگه»
زنده ادامه داد:
— از یکطرف آب یخ رو سرم
میریختند و از طرف دیگر با شلاق به‌چانم
می‌افتادند منم مرتب فحش میدادم و پاپا و
نه‌شان را می‌چناندم...!

یکروز مرا سرتاپا لغت کردند، لباس
سفیدی به‌تنم پوشاندند و پیش دکتر
بیمارستان بردن چشم که به‌دکتر افتاد
خوشحال شدم و توی دلم گفتم: «این یکی
لا‌بد حرف حساب سرش میشوده»
سلام دادم گفتم:
— آقای دکتر واله... به‌خدا من دیوانه
نیستم

دکتر لبخندی زد و جواب داد:
— کی گفتم تو دیوانه‌ای؟!

خانم خوشگل و سفید پوشی که
پهلوی دکتر ایستاده بود با خنده شیرینی
گفت:
— تو دنیا کدام دیوانه‌ای میگه من
دیوانه‌ام؟!
دکتر نگاه تندیه به‌پرستار کرد و با
اخم گفت:
— شما دخالت نکنید... آمبول
مخصوصاً حاضر...!

— بهله آماده‌اس...
پرستار آمبول را آورد... جشتمان

روز بد نبیند سوزنش از جوالدوزی که
مادرم لحاف کرسی ما را با آن میدوخت
گفت‌تر بود...!

یکدفعه تمام زندانی‌ها باهم گفتند:
«بیا و اینو درستش کن...»
بعد هم همه به‌صدای بلند خندیدند... و
«زنده» ادامه داد:
— وقتی چشم به‌آمبول افتاد چیزی
نمانده بود به‌پوش شوم از ترس فریاد
کشیدم: «آقای دکتر به‌ارواح پدرت من
دیوانه نیستم... بمن میگن مرده‌ام... آخه
آدم مرده که دیوانه نمیشه...»

وقتی این‌حرف را زدم دکتر صد در
صد پاورش شد که دیوانه خطرناکی هستم
رویش را کرد به‌پرستار و گفت:
— آمبول را بگذار کنار... برو بگو
دو سه تا از مأمورها بیان... کم‌بندها را هم
بیارن...

خواستم از اطاق فرار کنم... با یک
خیز پریدم جلوی در پرستار چنان جیغ
کشید که نزدیک بود پرده گوشم پاره
بشه...

در اطاق باز شد و دو تا مأمور
دویدند تو و بازوهای مرا محکم گرفتند و
نگه‌داشتند. تقلاً می‌کردم دستهامو آزاد
کنم و فرار کنم که کار بدتر شد... پرستار
غش کرده بود دکتر خودش یک آمبول
بزرگتر از توی قفسه‌ها برداشت...
سوزنش بقدری ضخیم و بزرگ بود که
میشد با اون مرا به‌دیوار می‌خکوب
کنند...!

انهدم را گفتم و با تمام قوا سعی
کردم خود را نجات بدهم اما فایده نداشت
مأمورین مرا مثل گوسفند قربانی به‌زمین
زدند... دکتر شلوارم را پاستین کشید و
سوزن را فرو کرد... من دیگه چیزی
نهمیدم جینی کشیدم و از هوش رفتم...
همان‌ب از بیمارستان فرار کردم... با

چند روز بعد که به‌پوش آمدم پرستار
تعریف کرد که در این‌دست همه‌اش نام
«اقدس» را صدا می‌زده‌ام...!

دیدم فعالیت فایده نسنده و کسی
حاضر نیست حرفهای مرا قبول کنه تسلیم
شدم و تصمیم گرفتم با کار کردن در
بیمارستان به‌دکترها ثابت کنم دیوانه
نیستم...!

بعد از مدتی دست و پام را باز
کردند... کار جارو کشی و نظافت اطاق‌ها
به‌گردن من افتاد طوری با علاقه همه‌جا را
تمیز میکردم که بیمارستان مثل هتل شده
بود... دکترها هم با من دوستانه حرف
میزدند چون میدیدند اگر من کار نکتم
وضع خراب میشه... من هرروز برای آنها
قصه می‌گفتم و سرگرمشان می‌کردم...
دکترها به‌هم پول میدادند و مسواطم
بودند...!

یکروز به‌رئیس بیمارستان گفتم:
«آقای دکتر لااقل مرا استخدام کنین و بهم
حقوق بدین...»

رئیس بیمارستان جواب داد:
اگر شناسنامه داشتی اینکار را
می‌کردم:

گفتم: «آقای دکتر من که تا آخر عمرم
نمی‌تونم مفت و مجانی برای شما کار کنم
پس لااقل مرخص کنید برم»

رئیس جواب داد: «کسی به‌تو نگفته
اینجا بمان... برو پی کارت»

خیال کردم جدی میگه بلند شدم راه
افتادم... رئیس پرسید: «کجا؟» جواب
دادم شما گفتین برو... منم دارم میرم...
گفت «من ایستور نگفتم... اگر
شناسنامه داشتی میشد... اما حالا باید
فرار کنی... وقتی فرار کردی ما هم توی
دفتر بیمارستان می‌نویسیم یک دیوانه
فرار کرد... انوقت احتیاج به‌شناسنامه هم
نیست! فهمیدی... در اولین فرصت فرار
کن برو... اما به‌کسی نگونی من یادت
دادم...»

— نه خیر آقای دکتر من دیوانه نیستم
که به‌کسی حرفی بزنم...
از اتاق رئیس بیمارستان که خارج
شدم پشت سرم صدا کرد: «از اینجا که
فرار کردی اولین کارت این باشه که یک
شناسنامه برای خودت تهیه کنی...»

گفتم: «آقای دکتر بهم شناسنامه نمیدن
چکار کنم؟»

جواب داد: «برو دادگاه عرض‌حال
بده... دادگاه رسیدگی میکنه و به‌ت
شناسنامه میده...»

تا آخر عمر محبت این‌دکتر را
فراموش نمی‌کنم... یادم میاد یکروز که با
رققاش گپ می‌زد برامون قهوه سردم
دکترها داشتند راجع به‌آدم‌های نورمال و
اینکه چرا کسی دیوانه میشه صحبت
میکردند حرفهایشان هنوز هم توی گوشم
هست... رئیس بیمارستان می‌گفت:
آدم‌های نورمال شبیه دیگی هستند که
روی آتش گذاشته‌اند همان‌طور که آب
دیگ... وقتی به‌جوش می‌آید از دهانه
دیگ بیرون میریزد و برای دیگ‌های
بسته سوپاب گذاشته‌اند که مقداری بخار
از آن خارج بشود و دیگ نترسد... انسان‌ها
هم همین‌طور هستند احتیاج دارند
گاهگاهی مقداری از غم و درد خود را
بیرون بریزند... اگر این دریاچه اطمینان
نباشد قلبشان می‌ترسد بهمین جهت کارهای
غیرطبیعی می‌کنند... بسقول ما
دیوانگی‌هایی می‌کنند که از یک آدم
عاقل و سالم بعیده... در حالیکه تمام این
کارها درست و طبیعی‌یه... و هیچکس
نباید باین اشخاص ایراد بگیره...!

همان‌ب از بیمارستان فرار کردم... با

مقداری پول که دکترها بهم داده بودند
خود را به‌شهر رساندم فردا صبح
یکراست رفتم پیش یکی از
نامه‌نویس‌های جلوی پستخانه مردم را
گفتم و خواستم عرض‌حالی برای دادگاه
بنویسد نامه‌نویس چنان تقاضای آشنینی
برای من نوشت که هرکس می‌خواند
اشکش سرازیر میشد و هر آدمی که که
نامه مرا بدستش میگرفت دستش
میسوخت... تقاضا را دادم به‌دادگاه...
نمره‌ای بمن دادند و گفتند «برایت اخطار
میفرستیم...» به‌امید تشکیل جلسه ماندم،
برای پیدا کردن کار توی کوچه و بازار
راه افتادم اما کو کار... شناسنامه دارها و
تحصیل‌کرده‌ها بیکار بودند... و کسی
به‌یک آدم مرده کار نمی‌داد... پس اندام
هم داشت تمام میشد... حیران و سرگردان
روزها را به‌بیم می‌رساندم و نمی‌دانستم
در این شهر بزرگ تکلیفم چیست...
خداوند رفتگان همه را پیمایزد...
بدرم یک دوست صمیمی داشت... رفتم
به‌لوش... وضع زندگیم را برایش تعریف
کردم... دوست بدرم مقداری پول بمن
قرض داد و قرار شد وقتی ارم را گرفتم
بدهی او را بپردازم...!

از دوست بدرم خداحافظی کردم و
بطرف قهوه‌خانه‌ای که شبها آنجا
می‌خوابیدم راه افتادم توی ایستگاه
اتوبوس ازحام عجیبی دیدم راننده‌های
تاکسی‌ها و اتوبوس‌ها داد و پیداد
می‌کردند: «پالاله... میدان راه آهن...
مجانی یه... زود باشین... ۲۵ لیره هم پول
میدیم... هم برای وطن خدمت می‌کنین هم
۲۵ لیره پول گیرتان می‌آد پاپا مجانی یه...
بخاطر وطن بیائین!...»

تعجب کردم این چه کاری یه که
مجانی آدم را می‌برند! ۲۵ لیره هم به‌ش
پول میدن! خدا پیمایزد بدرم همیشه
می‌گفت: «بسر جان اگر چیزی مفت به‌ت
دادن قبول نکن چون بیشتر از اونیه که
به‌ت میدن ازت استفاده میکنند...» هر چند
حرف بدرم یادم افتاد ولی دیگ طعمم
به‌جوش آمد شناسنامه را بالا انداختم و توی
دلم گفتم:
«حرف بدرم مال سالهای قدیمه... ۲۵
لیره میدن مجانی هم می‌برن... برم به‌بینم چه
خبر!»

سوار یک مسافین مجانی شدم و
بطرف راه آهن رفتم... توی راه از کسی
که بغل دستم نشسته بود پرسیدم:
— پول کرایه ما را کی میده؟
پارو یک نگاهی به‌قیافه‌ام کرد و
جواب داد:
— لیدر حزب می‌پردازه...
معنی حرفش را نفهمیدم و درست
نبود پرسم لیدر حزب یعنی چی سرم را
تکان دادم و گفتم:
— هر کس هست معلوم میشه آدم
خوبی یه که ما را مجانی می‌بره
توی ایستگاه راه آهن که رسیدیم
همه جا از جمعیت مثل دریای خروشان
موج میزد بقدر یک سوزن انداختن جای
خالی پیدا نمیشد... یکه‌به‌پیر و جوان پرچم
بدست به‌چما سرود می‌خواندند... بزرگترها
شمار میدادند و کف می‌زدند... «زنده باد
وطن...» «پاینده باد حزب ما...» گوش آدم
از سر و صدا کر میشد...
تا آدم به‌خود بچشم هولم دادند وسط
جمعیت... هر چه تقلا کردم فایده نبخشید...
دیدم چاره نیست خودم را در اختیار مردم
گذاشتم و مثل پر کاهی که روی موج
دریا افتاده باشد با فشار جمعیت
به‌انطرف و آنطرف رانده میشدم... هر چه
بقیه در صفحه ۴۶

فریده ملکه مصر حتی برای پول جیب یا خرید لباس بچه‌ها ناچار بود از آنتونیو پولی مشاور ایتالیائی فاروق پول بگیرد و آنتونیو همیشه نصف پول مورد تقاضایش را به او میداد!

فاروق

فریده



نحاس پاشا در حالیکه سیل اشک از دیدگانش روان بود به نمایندگان پارلمان گفت
- اتهامات متدرج در ادعای نامه که بوسیله رئیس تشریفات دربار تهیه شده تماماً دروغ و بی اساس است. آماده‌ام در دادگاهی که برای رسیدگی به این امر تشکیل گردد پاسخ گویم. اولین نظر او متهم ساختن عبید پاشا بود و میخواست وادارش نماید با قید قسم خلاف آنرا ثابت کند (البته

عبید پاشا هرگز به این کار تن در نمی‌داد) و سپس وی را بعنوان مفتري محکوم سازد. البته ملاحظات دیگر هم پیش آمد که مانع یک تعقیب منطقی از این طریق گردید.

هرگاه وی را بعنوان مفتري تعقیب میکرد وضع به چه صورتی درمی‌آمد؟

خود بدان پاسخ داد:

از یک دادگاه به دادگاه دیگر ولی ماه‌ها طول می کشید تا دعوی از یک دادگاه به دادگاه دیگر ارجاع گردد و در نتیجه دولت وی همواره در معرض سوءظن قرار میگرفت و این در شأن حکومت پارلمانی نیست.

نحاس پاشا طی نطقی که در مجلس نمایندگان ایراد کرد اظهار داشت که رسیدگی به این امر در صلاحیت پارلمان است نه دادگاه. پیشنهاد زیرکانه‌ای بود زیرا کنترل پارلمان در دست او بود. در ضمن عبید پاشا را متهم به بی‌وفایی کرد زیرا نسخه‌هایی از کتاب سیاه خود را به سفارت‌خانه‌های بیگانه فرستاده بود. گفته شد همیشه هدف آن بوده که مصر یک کشور نمونه و سرمشق کشورهای عربی باشد ولی انتشار این

کتاب سبب میگردید تا این کشور در مقابل جهانیان و مخصوصاً همسایگان عرب خود بی اعتبار گردد. یکنفر از دسته مخالف گفت:
- اتهام قطعی بر سر خرید پوست است. در این باره چه میگوئی؟ نحاس پاشا با قاطعیت تمام گفت:
- اتهام مزبور دروغ محض است. بهای پوست فقط ۹۸ لیره مصری بوده است.

- در مورد اتومبیل؟
- در این مورد عبید پاشا دروغ گفته. فقط مبلغ ۱۵۰۰ لیره پرداخت شده است.

لیبر حزب مخالف صلاح داشت مسئله به دادگاه محلی ارجاع گردد. از مجلس تقاضای رای کرد. ولی مجلس طرف نحاس پاشا را گرفت و قرار شد قوه مقننه درباره وی تصمیم بگیرد. رأی گرفته شد و در نتیجه نحاس پاشا از اتهامات مزبور برائت حاصل کرد.

اعضای حزب وفد به اتفاق آرا به نفع او رأی دادند نحاس پاشا از رأی نمایندگان حزب تحت کنترل خود استفاده کرد و عبید پاشا را اخراج نمود.

با تمام اینها نحاس پاشا در نظر مردم مصر متهم بود. مردم وی را بیش از این‌ها مقصر میدانستند و در انتظار روز زوال او بودند. حتی بسیاری از پیروان او که فرصت طلب بودند برای اینکه از قافله عقب نیفتند در صدد پیدا کردن رهبر تازه‌ای بودند در این کشمکش‌ها بر سنده حقیقی شخص فاروق بود. در حالیکه آبرونی برای نحاس پاشا نگذاشته بودند گوینده رادیو قاهره گفت

- در این وضع ناسامان شاه جوان ما تنها مدافع و امید ملت است. افرادی گرد او جمع شده‌اند که زندگی خود را وقف مصر کرده سوگند یاد نموده‌اند در نبردی که برای استقلال کشور درگیر شده کشور را حفظ نمایند.

فصل هفتم

بقیه در صفحه ۴۵



بخاطر او

از: والانتین کاتایف
نویسنده شوروی

میز گذشت، و بسا آنطرف پیشخوان غلطید و پیش رفت، پاشکا غفلتا متوجه شد دختر جوان و فوق العاده زیبایی که پای قفسه‌ها روی چهارپایه‌ای دست بسته نشسته بود تکانی خورد، دولا شد، حلقه را که جلوی پایش بسی حرکت مسانده بود برداشت و بدون آنکه بصورت پاشکا نگاهی بیاندازد آن را بدستش داد.

دخترک بقدری خوشگل بود که پاشکا مدتی واله و شیدا، چشم از او برنگرفت. ولی دخترک تسوچی به پاشکا نداشت و شاید اصلا هنوز او را ندیده بود. اما ثانیه‌ای بعد که متوجه پاشکا شد لیختنی زد که پاشکا را دیوانه کرد، حلقه را برداشت، با دستهای لرزان در حالیکه هنوز چشم بدخترک داشت بدون هدف‌گیری حلقه را پسوی گردنه کاردی پرتاب کرد. حلقه بخطا رفت روی زمین افتاد و چرنکی صدا کرد.

پاشکا یک روبل دیگر به پیرمرد پرداخت. دخترک از جای برخاست تازی از سوی سلوطی رنگش را که به پیشانی افتاده بود، با دست بعقب زد و حلقه را بدست پاشکا داد. حلقه برای بار دوم بخطا رفت. بالاخره پاشکا پس از پنج بار پول دادن بی نتیجه از دکان بیرون رفت. در آنشب احساسی که تا آن لحظه برای او بیسابقه بود، دست از سر او برنداشت. در آن ماه پاشکا، هر روز یکشنبه را مرتباً در دکه مزبور گذراند، و هرچه پول داشت، تسوی دست پیرمرد ریخت و حلقه‌ها هم مرتباً خطا می‌رفتند. و تقریباً نصف حقوق ماهیانه‌اش را در این راه هدر داد. و وقتی هم که در کارخانه تسویت مرخصی باو رسید از مرخصی‌اش استفاده نکرد زیرا نه پول داشت و نه میتوانست دل از دخترک بکند.

از نظر دخترک یکشنبه‌ها با هم فرقی نداشتند. او هر یکشنبه مسانده اولین یکشنبه در موقع دادن حلقه بدست پاشکا، باو نمی‌نگریست، بلکه با سر بزیز انداخته، دستش را با حلقه پسوی او دراز میکرد. فقط بعضی اوقات خنده‌ای پلب می‌آورد و گاهی هم که در میان بازیکنان ناگهانی چشمش به پاشکا می‌افتاد، صورتش چون آلبالوی رسیده سرخ میشد. موقعیت طوری بود که او لحظه‌ای هم فرصت نمییافت با دخترک تنها بماند یا اینکه با او کلمه‌ای حرف بزند. زیرا مردم عده‌اشان زیاد بود و با اینکه پیرمرد با قیافه‌ای اخمو چنان نگاه‌های دشمنانه باو می‌انداخت که معنایش این بود: تلاش بسیهوده نکن. راهت را بگیر و برو.

ولی یکی از روزهای یکشنبه که هوا بارانی بود، وقتی پاشکا وارد دکه شد چشمش جز بچند نفر نیفتاد. پیرمرد عینکی، در همان لحظه برای بیرون کردن چند بسجه لات از دکان، با عصایش به تعقیب آن‌ها پرداخته بود. پاشکا فرصت را غنیمت شمرد، در حالیکه قلبش شدت می‌طپید پسوی بقیه در صفحه ۵۳

کارد بزرگ با دسته‌های چوبی فرو رفته بود بالای سر کارد نیز جایزه‌ها قرار داشتند. مثلاً پاتین یک سید پر از شیرینی، یک دیگ، یک ساعت شمشای، یک کاسه مسی و یک کلاه، و روی طبقه بالا، که نیمه تاریکتر بود جوایز واقعا پرازدنی از قبیل: یکجفت نسیم چکمه، یک پیراهن تولستوی، یک سماور بزرگ مارکنیکلا، دو تا (بالالایکا)، یک گرامافون، و یک ساعت کوکو چیده شده بود.

اگر کسی حلقه‌ای را که پیرت می‌کرد به‌دسته کارد می‌افتاد، آن جایزه از آن او میشد ولی فاصله بقدری دور و انداختن حلقه به‌گردن کارد مشکل بود که تقریباً بردن آن جوایز محال مینمود.

پاشکا با فشار آرنج از بین جمعیت راهی برای خودش باز کرد و پیشرفت بشت پیشخوانی که در وسط دکه قرار داشت پیرمردی کوتوله و عینکی، از بازیکنان بول جمع می‌کرد. پاشکا یک روبل جلوی پیرمرد انداخت و یک حلقه گرفت. اما غفلتا دستش لرزید و حلقه بزمین افتاد و از جلوی پایش قلقل خورد و از زیر پای

نشت. بشت سر او پرده‌ای بدرخت بود که روی آن مستطوره‌ای نقاشی شده بود. عکاس چهار قطعه عکس فوری از او گرفت و بدستش داد. آنگاه پاشکا صد قدم آن طرف‌تر از پله‌ها بزیز رفت و قدم به کنار دریاچه گذاشت. در کنار مغازه مردی که قایق کرایه میداد، دکه‌ای وجود داشت که پاشکا قبلاً نیز آن را چند بار دیده بود. در داخل و بیرون دکه عده کثیری جمع شده بودند، و در میان صدای خنده گاه و بیگاه حضار، صدای سرخورد اشیائی فلزی به‌دیگر نیز بگوش میرسید پاشکا از یک سرباز که بغل دستش ایستاده بود پرسید:

— رفیق، اینجا چه خبر است؟ سرباز با خنده جواب داد:

— حلقه میاندازند، سرگرمی خوبی است. اگر حلقه‌ای روی هدف بیفتد، سماور بزرگی جایزه‌اش است. پاشکا روی پنجه پا بلند شد و از بالای سر جمعیت نگاهی مملو از کنجکاوی بسداخل دکه و قفسه‌ها انداخت.

روی دیوار روپروی یک قفسه دو طبقه، دیده میشد، پله تخته قفسه‌ها، در فواصل معین و نامعین، تعدادی

کولی پول را گرفت و در جیب دامن گل پته‌ای خود پنهان کرد و در حالیکه با دقت بدست پاشکا خیره شده بود گفت:

— آقا جوانه، مواظب باش، بزودی اسیر عشقی میشوی که در ابتدا مثل همه عشقه‌ها، برای تو رنج و حرمان فراوانی بهار خواهد آورد پیرمردی میان شما قرار خواهد گرفت ولی نگران نباش... عاقبتش روشن است. در این عشق یک پا چند کارد هست از این کاردها بر حذر باش. در لابلای خطوط کف دست تو، طوطی سبز رنگی را هم مشاهده میکنم. این طوطی گرچه وظیفه مهمی به‌عهده ندارد، باز تسهیلی در راه تو و معشوقه‌ات فراهم خواهد کرد. حالا، بدون ترس، براه خود ادامه بده، و مواظب باش عشقت را گم نکنی.

پاشکا برای آنکه دل کولی را نشکسته باشد، خنده‌ای پردهان آورده و راه خود را در پیش گرفت.

در خیابان چشمش به عکاسی افتاد که دوربین خود را پای درختی مقابل یک نیمکت روی سه پایه‌ای گذاشته بود. هوس کرد یک عکس یادگاری بگیرد. پیش رفت روی نیمکت

روز یکشنبه بود. آفتاب خوش رنگ و با حرارتی میدرخشید. ساعت شش بعد از ظهر (پاشکا کوکوشکین) از منزلش قدم بیرون گذاشت، تا گردش روز تعطیل خود را آغاز کند از خیابان (جیستی پرودی) گذشت تا به کافه کنار پل برود.

عجله‌ای نداشت، تفریح کتان پیش میرفت سر کوچه (دوبریچری) از پیرزنی که بساط خود را پهن کرده بود نیم روبل، تخم آفتاب گردان بو داده خرید، سپس در حالیکه تخمه‌ها را دانه دانه، میشکست براه خود ادامه داد. (پاشکا) آنروز نیز مثل سایر یکشنبه‌ها سر حال بود و از زندگی راضی بنظر می‌رسید. در بین راه به‌زنی کولی سرخورد کولی طبق معمول بدنبال پاشکا براه افتاد و گفت:

— آقا خوشگله، آقا جوانه، دستت را بمن بده، تا سرگذشتت را صحیح و درست برایت بگویم.

پاشکا جواب داد:

— بسا، مادر، گرچه من به اطلاعاتی که تو خواهی گفت معتقد نیستم، ولی باز دلت را نمی‌شکتم بسا این سکه را بگیر و هرچه را که به هم می‌گویی بمن هم بگو.

حراج بزرگ بوتیک باف

پوشاک کامل خانواده برای شیک پوشان
حراج لباسهای تابستانی
بوتیک باف نامی آشنا برای شما
بوتیک باف - نارمک میدان بهشت حوض - تلفن ۷۹۱۵۵۷
۷۹۷۱۰۸

ویتنامی‌ها واگذار کنند و بالاخره در هشتم ژوئن ۱۹۶۹ بنا بدستور نیکسون مقرر میگردد نیروهای آمریکائی در حالیکه آدمکشان خوبی تربیت کرده و بجای خود گمارده‌اند ویتنام جنوبی را ترک کنند.

بررسی انسانی که جنگ دوم ویتنام در زندگی آمریکائیان دارد از حوصله این گفتار خارج است اما مهمترین اثری که جنگ در هندوچین برجای میگذارد روشن کردن اذهان عمومی نسبت به سیاست استعمارگرانه ایالات متحده و روسیه شوروی در این منطقه و مناطقی نظیر هندوچین است. قرن ما که می‌توانست قرن شکفت انگیز فضا لقب بگیرد و با قرن سرعت، قرن اتم، قرن نواها و نظایر آن نامیده شود نام نکبت بار و جندش آور کشتار را بدنبال خود می‌کشد. قرن کشتار! هنوز هم حدود بیست سال فرصت هست که به چیران بدنامی‌های این قرن بپراشیم. اما پشیم بهتر بگوئیم صاحبان زر و زور روز بروز خون آشام‌تر می‌شوند. پس از ویتنام، کشورهای شیلی، نیکاراگوئه، اوگاندا، ایران و بسیاری از نقاط دنیا صحنه جنگ و خونریزی میشوند و خون صدها هزارتن از جوانان مبارز این کشورها که نمی‌خواهند فشار جکمه‌های امپریالیست را بر دوش خود ببینند ریخته میشود امروز بیش از هر زمان، جهان آستان حوادث مرگباری است.

قرن، قرن کشتار است و سلاحهای ابرقدرتها در خدمت کشتار قرن. نهایت آنکه قاتلین بر اجساد کشته‌شدگان می‌گردند و با صدای بلند ادعا می‌کنند، خون بهای آنان را از مسببین کشتار خواهند گرفت.

پایان

بقیه

سوزمین جاوید

میخواستند دختران و پسران جوان نیشابور را هم باسارت ببرند تا آنها را بخدمت خود بگمارند و مازاد را در بازارهای برده‌فروشی، بفروش برسانند.

اطراف شهر نیشابور علاوه بر دیوار، خندق هم وجود داشت و ماسد فصل‌های گذشته این یادداشت‌های تاریخی گفتیم که خندق از طرف

ایرانیان ابتکار شد و یک وسیله دفاع ایرانی بود و اعراب اولین بار در زمام حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله بر حسب پیشنهاد سلمان فارسی در جنگی که بسات حفر خندق موسوم به جنگ خندق گردید بفاخته تدافعی خندق پی بردند.

خندق، بر خلاف آنچه تصور می‌شود از این جهت ارزش دفاعی نداشت که آن را بر آب می‌کردند، و آب ممانع از ورود سپاه دشمن بشهر میگردد.

بلکه فایده دفاعی خندق این بود

که سواران دشمن نمیتوانستند از آن بگذرند و اگر دشمن دارای ارابه و متعین بود، خندق مانع از این می‌شد که آن وسائل بشهر برسد و دیگر این که خندق مانع از این میگردد که دشمن، بطور مستقیم خود را بدیوار شهر برساند و آن را با وسائل زمان ویران کند.

قبایل صحرانشین خیون ارابه و متعین نداشتند چون میدانستند که آن وسائل از سرعت راه‌پیمایی آنان میکاهد و اگر می‌توانستند دل از نیشابور بر می‌ستند و خود را برای

گشودن آن شهر، معطل نمی‌نمودند. اما نیشابور بزرگترین مرکز بازرگانی خراسان و یکی از ثروتمندترین شهرهای جهان بود و یغماگران نمیتوانستند دل از آن برکنند و آن شهر را محاصره کردند.

مردم نیشابور بوسیله کبوتر قاصد از کوهستان واقع در جنوب خراسان که بعد موسوم به قهستان گردید کمک خواستند.

منطقه کوهستان در قرن چهارم میلادی هنوز یکی از مناطق آباد و حاصلخیز ایران بود و جنگل‌های وسیع اشجار بادام وحشی آن را می‌پوشانید و در آن جنگل‌ها انواع پرندگان و چرندگان، به تعداد زیاد دیده می‌شد. امروز سراسر قهستان در حوب خراسان، منطقه ایست خشک و بی‌آب و فقط در بعضی از مناطق که حوضی از آب یا چشمه‌ای هست چندین خانوار، به نسبت زیادی یا کمی آب زندگی می‌کنند.

علت این که مردم نیشابور از کوهستان کمک خواستند و از اردشیر دوم درخواست کمک نکردند دو چیز بود اول این که میدانستند اردشیر دوم از طرف روحانیون، تکفیر گردیده و قدرت و نفوذ گذشته را ندارد دوم این که اردشیر دوم، در تیسفون، واقع در کنار رود دجله بود و از نیشابور تا تیسفون، فاصله‌ای طولانی وجود داشت و تا از آنجا بکمک نیشابور برمیخاستند آن شهر از پا درآمده بود. اما بین نیشابور و کوهستان دصله‌ای زیاد نبود و مردم کوهستان می‌توانستند بزودی خود را به نیشابور رسانند.

ناتمام

جدید، جدید، مستقیم از آمریکا

از یکصد تار مو، تاده‌ها هزار تار مو برای اولین بار در ایران

MICRO THIN SKIN (ULTRA THIN SKIN)

خانمها، آقایان

ما مقتخریم که بعد از آمریکا تنها مو سسهای هستیم در ایران که این متد جدید را عرضه میکنیم. این متد نتیجه آخرین تلاش متخصصین مودر آمریکا میباشد که بدون عمل جراحی و بدون بافتن مو، به مو از یکصد تار مو تاده‌ها هزار تار مو روی سر شما نصب میشود. این متد بقدری طبیعی است که بنظر میرسد موهای شما مجدداً از زیر پوست سر روئیده شده و تشخیص اینکه موها طبیعی است یا نه غیر ممکن است. با لمس کردن موهای جدید، حتی خودتان فراموش میکنید که موهایتان ریخته است. با استفاده از این متد جدید با خیال راحت شنا و استحمام کنید و موهایتان را هر فرم و مدلی که دوست دارید آرایش و شانه کنید.

ایمان و اعتقاد ما به این متد جدید تاحدی است که بعد از نصب مو چنانچه مورد پسندتان واقع شد وجه آنرا بپردازید.

(این متد دیگر احتیاج به مراجعه بعدی ندارد)

W
Rashel

اولین مؤسسه ترسیم مودر ایران

شعبه مشهد خیابان سعدی - سعدی ۸
انستیتو ترمیم موی هلن تلفن ۲۲۸۸۰

ویوینگ راشل

حیابان مصدق (پهلوی سابق) جنب سینما آتلانتیک تلفن ۸۹۸۴۲۳



تورهای تابستانی

داخلی - خارجی



نام تور	مسیر	روزهای حرکت
لندن ۱۴ روزه	لندن	جمعه ها
ارکیده ۵ روزه	بانکوک، پاتایا، توکیو، هنگ کنگ	شنبه ها
پارادایز ۱۱ روزه	بانکوک - پاتایا - هنگ کنگ	چهارشنبه ها
اروپا ۱۵ روزه	رم، پاریس، لندن	پنجشنبه ها
شهر ۲۱ روزه	لندن، پاریس، رم	جمعه ها
شاموتی ۲۲ روزه	رم، هامبورگ، لندن، پاریس، ژنو	دوشنبه ها
فلورانس ۲۴ روزه	بارسلون، لندن، پاریس، ونیز	شنبه ها
آمریکا ۲۱ روزه	نیویورک، لوس آنجلس، لندن	دوشنبه ها
شهر ۲۹ روزه	رم، پاریس، لندن، هامبورگ	یکشنبه ها
مشهد	مشهد	هر روز

برای دریافت برنامه کامل تورها و رزرو جا به

اراکسپرس

خیابان ویلا شماره ۲۷ - ۵۵ تلفن ۸۳۱۳۵۵۰۵۶۰۵۷

ایرانین اکسپرس

خیابان ویلا شماره ۱۴ - ۸۳۴۰۴۶-۹ تلفن

مهاجری و شرکاء

خیابان ویلا شماره ۵ - ۸۳۱۰۸۱، ۸۲۴۰۷۴ تلفن

سرویس

خیابان ایرانشهر شمالی - شماره ۲۳۸ - تلفن ۸۲۹۱۴۵-۹

و یا آژانس مسافرتی خودتان مراجعه فرمائید

بقیه

امام رضا (ع)

از آن موقع، آن موضوع را با اطرافیان در بین میگذاشت.

این است که بعضی میگویند نهضت حضرت رضا (ع) برای اصلاحات اقتصادی از سال ۱۶۶ هجری که در آن تاریخ حضرت رضا (ع) هجده ساله بود شروع شد و بعضی آغاز نهضت را سال ۱۶۸ هجری قمری میدانند که بیست سال از عمر حضرت رضا (ع) گذشته بود. بعضی هم نهضت حضرت رضا (ع) را برای بهبود وضع اقتصادی مسلمین در سال ۱۷۸ هجری قمری که سی سال از عمر وی میگذشت، ذکر کرده و گفته اند که در آن سال اولین قدم را برای اصلاح وضع زندگی اقتصادی مسلمانان برداشت. این اختلاف که در آغاز نهضت حضرت رضا (ع) در

تاریخ دیده می شود، ناشی از این است که صاحب نظران وقتی نظریه ای را ابراز می نمایند، بین تاریخ ابراز آن، و تاریخی که آن نظریه وارد مرحله عمل می شود، مدتی طول می کشد و گاهی یک نظریه، چندین مرحله تئوری را میگذراند تا این که وارد مرحله عمل گردد.

(کریستف کلمب) معروف در بیست سالگی برابر مشاهده نقشه ای در کتابخانه واتیکان (کتابخانه دفتر مرکزی کلیسای کاتولیکی) بفکر افتاد که خود را به هندوستان برساند. نقشه ای که او در کتابخانه واتیکان دید نقشه قسمتی از آمریکای جنوبی بود که امروز کشور آرژانتین می باشد، بود اما او، فکر میکرد که آن نقشه هندوستان است.

این جمله معترضه را باید بگوئیم که آمریکای جنوبی لااقل سه قرن قبل از آمریکای شمالی (که کریستف کلمب کشف نمود) از طرف

در یابیمایان فرقه مذهبی (هوس پی تل) یعنی فرقه بیمارستان) کشف شد و آنها اسم کشوری را که امروز آرژانتین خوانده می شود روی آن گذاشتند یعنی کشور نقره از ریشه کلمه فرنگی (آرژان) یعنی نقره. و سروت افسانه ای فرقه مذهبی (هوس پی تل) در اروپا، از نقره ای بود که از کشور آرژانتین واقع در آمریکای جنوبی بارو یا حمل میکردند و لااقل مدت سیصد سال نگذاشتند که آن راز، بر دیگران مکشوف شود و این موضوع از اسرار تاریخ است.

در حال کریستف کلمب که نقشه آرژانتین را در کتابخانه واتیکان دید یقین حاصل کرد که نقشه هندوستان است زیرا در آن نقشه نوشته بودند که هندوستان می باشد. او از آن پس تا مدت بیست سال، از هر فرصت استفاده میکرد تا این که در هر نقطه که یک یا چند مستمع پیدا می نمود بانها بگوید که قصد دارد از راه مغرب، خود را به هندوستان برساند مدت بیست سال نظریه (کریستف کلمب) در حال تئوری بود و مورخی که امروز بخواهد با تحقیق بگوید کریستف کلمب در چه موقع بفکر کشف آمریکا (و به تصور آن مرد هندوستان) افتاد نمیتواند تصریح کند که اولین بار، کریستف کلمب، در چه تاریخ، عزم را برای کشف هندوستان (آمریکا) جزم کرد و آنچه محقق می باشد این است که وی در سال ۱۴۹۲ به آمریکا که تصور میکرد هندوستان است رسید.

تعیین مبداء نهضت حضرت رضا (ع) هم از لحاظ تاریخی، همین شکل را دارد و نمیتوان تصریح کرد که وی در چه تاریخ، نظریه خود را برای اصلاح وضع اقتصادی مسلمانان علنی کرد و نشان داد که بایستی وضع زندگی اقوام مسلمان بهبود یابد.

سی سالگی حضرت رضا (ع)، از لحاظ این که مبداء نهضت او بوده در روایات منقول از فضل بن سهل آمده است.

این مرد از عمال عباسیان بود و در دستگاه خلافت اهمیت داشت، و گاهی او را به حکومت کشورهای اسلامی میفرستادند. فضل بن سهل با این که جزو عمال دیوان بود و مثل بسیاری از عمال دیوان (با اصطلاح امروز کارمندان دولت) آن دوران فرصت نداشت کتاب بخواند و تحقیق عملی نماید خود را از دانشمندان زمان معرفی میکرد و خیلی میل داشت مردم او را دانشمند بدانند و چون از لحاظ علم، میان تهی بود نسبت به حضرت رضا (ع) که می فهمید مردی است دانشمند حد

میورزید و حد او، از تمام روایاتی که راجع به حضرت رضا (ع) نقل میکند محسوس می شود و با این که روایات وی بهمین دلیل، زیاد معتبر نیست باز هم از آنچه راجع به حضرت رضا (ع) نقل میکند می توان اطلاعاتی از شرح حال حضرت رضا (ع) کسب کرد و کسانی که بخواهند

انستیتو
ترمیم مو

کمند



کمند پدیدهای نو و شگفت انگیز باروش جدید خانمها و آقایان اگر علاقمند بموهای زیبا و پر پشت هستید اگر از ریزش مو و کم پشتی و طاسی سررنج می برید انستیتو کمند این امکان را برایتان فراهم کرده که در کمترین مدت ممکنه شما را دارای موهای زیبا نماید شما بعد از مراجعه به کمند احساس خواهید کرد که دوباره موهای طبیعی خود را بدست آورده اید
شاهرضا صباي شمالی مقابل دبیرستان جاویدان ساختمان ۱۷ طبقه سوم شماره ۱۲ تلفن ۶۴۱۹۱۲

مشغول کرده و او گفت من در اندیشه وسیله و راهی هستم که بتوانم به تنگدستی مسلمانان در کشورهای اسلامی خاتمه داد و فکر میکنم که راه از بین بردن فقر را در کشورهای اسلامی یافته ام و اگر آنچه بنظر من رسیده وارد مرحله اجرا شود، یک گشایش مؤثر در زندگی همه مسلمانان حاصل خواهد شد

فضل تصریح نمیکند که در چه تاریخ آن گفته را از حضرت رضا (ع) شنید اما از فحوای روایت او، با توجه بهما قبل و مابعد روایت معلوم می شود که در یکی از روزهای سال ۱۷۸ هجری قمری آن را شنیده است این را باید دانست مدتی قبل از این که حضرت رضا (ع) نظریه خود را برای بهبود وضع اقتصادی مسلمانان روی کاغذ بیاورد در خانه خویش تفاوت ظاهری بین آقا و نوکر و طبعی است آنچه حضرت رضا (ع) در مجالس درس می گفت و شاگردانش بخاطر می سپردند، بگوش مردم میرسد و فضل بن سهل نمیتوانست دعوی نماید که آنها، از اوست. این مرد حکایت میکند که روزی بر حضرت رضا (ع) وارد شدم و مشاهده کردم که مشغول نوشتن است و بعد از این که بنستم پاو گفتم، بی موقع آمد زیرا می بینم که مشغول نوشتن هستی و صحبت من تو را از نوشتن باز خواهد داشت.

او گفت ای فضل آنچه من می نویسم موضوعی نیست که آمدن تو و صحبت با من، سبب فراموشی آن شود چون مدتی است که من در فکر آن موضوع هستم و اینک میخواهم اندیشه ام را روی کاغذ بیاورم از او پرسیدم این چیست که میگوئی مدتی می باشد که فکر تو را

در خانه حضرت رضا (ع) فقط هنگامی که وی میهمان داشت، غلامانش بر سفره نمی نشستند تا با او غذا بخورند چون حضرت رضا (ع) میدانست که اگر غلامان بر سفره بنشینند، میهمانانش غذا نخواهند خورد تا تمام

شرکت ساختمانی لیلاب فوری و ارزان

مقاطعه کاری - تعمیرات ساختمانی کلی و جزئی با مصالح، قیر و گونی و اسفالت پام و محوطه - سیمان کاری و نماسازی و رول پلاک و نصب سنگ

۹۳۱۲۴۵-۹۳۱۹۲۹-۹۳۱۲۴۹

آموزشگاه آرایش بی بی ناز

با داشتن متخصصین ورزیده از کشور فرانسه ارزان تر از همه جا

برای ترم تابستانی هنجو میبذیرد .

تخت جمشید اول بهار جنوبی شماره ۱۵۰ تلفن ۷۵۷۳۶۵

در این هنگام دو قطعه عکس از جیب خود بیرون آورد و روی میز گذاشت یکی عکس ملک فواد پادشاه مستوفی مصر بود و دیگری عکس فادیه قسمت پائین عکس ها را با دست پوشانید و از مصطفی خواست تا با دقت به چمنهای آنها نگاه کند و ببیند آیا هیچ نوع شباهتی بین این دو عکس وجود دارد یا خیر. مصطفی امین خوب نگاه کرد و اظهار داشت که شباهت زیادی بین آن دو عکس وجود دارد.

حسین فریاد زد

— بسیار عالی است آیا حاضری این دو عکس را در روزنامهات چاپ کنی و آنچه را که هم اکنون اظهار کردی بنویسی؟

مصطفی امین پرسید:

— اهمیت این دو عکس برای چیست؟

— برای اینست که فاروق معتقد است شاهزاده خانم (فادیه) دختر او نیست، ما نمی توانیم چیزی در این زمینه بگوئیم ولی چاپ عکس ها و اظهار نظر شما و دیگران سبب خواهد شد تا شاه بفهمد تردید وی کاملاً بی اساس است.

ناشر پرسید:

عکس العمل شاه چگونه خواهد بود.

این امر خشم سلطان را برخواهد انگیزد ولی در عین حال شما فکر احقاقانه ای را از سر او بیرون خواهید کرد.

ادامه دارد

خجالت سرخ شده بود اطاق را ترک گفت فردریکا به اطراف خود نظر انداخت تا خود را از این وضع غیر مترقبه نجات بخشد. فاروق در حالیکه تبسمی پرلبان داشت چراغها را خاموش کرد. بطرف میهمان زیبا و جوان راه افتاد. ملکه فردریکا می لرزید. نمی دانست چه باید بکند. هرگاه به او سیلی بزند بحران بین المللی در پی خواهد داشت در این لحظه بر اعصاب خود مسلط شد بپا ایستاد در حالیکه با دست به بیرون اشاره میکرد گفت

— آن مرد بلند بالا را که در لباس درپاساری در بیرون در ایستاده ندیدی. او شوهر من است. بی نهایت دوستش دارم

فاروق اندکی تأمل کرد. پس از لحظه ای قهقهه زنان چراغها را روشن کرد و از سالن خارج گردید.

فاروق همسر بیگانه خود را در مدرسه فرزندشان هم متهم کرد

حتی حاضر نشد خود را بدر سومین فرزند بداند و علناً به ملکه گفت: فادیه دختر او نیست. کسی بعد همه کارکنان قصر از این جریان باخبر بودند. وضع بسیار بدی پیش آمد بطوریکه حسین ناگزیر شد دخالت کند. البته از راهی که خاص خودش بود وارد عمل گردید به دیدار مصطفی امین مدیر اخبار الیوم شتافت

بوی گفت:

— می خواهم لطفی بکنی که نتیجه آن برای خودت نیز بسیار عالی خواهد بود در ضمن بکنم کشور هم هست.

آن زن بی اندازه از من خوشش آمد و بمن گفت هرگاه نمی دانستم شاه هستی بطور قطع بول هم بتو می دادم! چون فریده زبان به اعتراض گشود فاروق بدون معطلی گفت من سلطان سخاوتمندی هستم. تاج ملکه مصر را بتو هدیه کرده ام

فریده در پاسخ گفت:

— ترجیح میدادم با شوهری وفا دار زیر یک چادر زندگی میکردم به این ترتیب به مقام و موقعیت فریده لطمه فراوانی وارد میشد. در کشورهای شرقی لغت مقام بجای غرور استعمال میشود. زیرا طبیعت یک زن شرقی و مسلمان با یک زن غربی تفاوت کلی دارد. زن شرقی در یک وضع خاص پرورش می یابد. در خانه ای که مرد صاحب اختیار مطلق است دختر شرقی اطاعت و انقیاد را از گهواره تا گور فرا میگیرد. تنها مقام برای او باقی می ماند که باید هر طور ندهد در حفظ آن بکوشد

هر گاه همسر فاروق یک امریکائی بود رفتارش چنین نبود. اولین گلدانی را که دم دستش بود برمی داشت و به سر شوهر بی ادب خود می کوبید تمکین از شوهر صفت طبیعی یک زن عرب است. شاید گذشت داشته باشد زیرا مذهب او شوهر را در گرفتن چهار زن عقبنی و تعدادی صیغه بطور نامحدود آزاد گذاشته است.

بزرگترین توهین نسبت به فریده هنگامی صورت گرفت که فردریکا ملکه یونان و همسرش میهمان خانواده سلطنتی مصر بودند. فردریکا و فریده در سالن پذیرائی نشسته بودند. فاروق وارد شد نگاه تحسین آمیزی به ملکه یونان انداخت و به فریده دستور داد از اطاق خارج شود. این جریان بقدری سریع بود که فردریکا فرصت نیافت عکس العملی نشان دهد.

زن عرب و مطیع در حالیکه از

مرد دریافت کند.

از مردی که بی اندازه از او تنفر داشت و وی را مسئول انحرافات شدید خود میدانست بلکه حتی برای خرید لباس بچه ها ناگزیر بوده از انتونی پولی تقاضای پول کند اگر بهشش لیره احتیاج داشت انتونی پولی بیش از سه لیره نمی پرداخت این رویه تحقیرآمیز سخت ملکه را ناراحت ساخته بود و قدرت نداشت علیه آن مبارزه کند.

یکروز فاروق وارد اطاق خواب ملکه شد. ملکه در خواب بود. بیدارش کرد با وی درباره قد و قامت یک زن زیبا و عشق بازی هایش با او به تفصیل سخن گفت و در پایان اظهار داشت که

بقیه

هوسهای ملک فاروق

فاروق دریافت که رهائی از فریده غیر ممکن است بنابراین به حیلۀ تازه ای متوصل شد. تصمیم گرفت وی را در فشار قرار دهد تا ناچار شود برای رهائی خود تقاضای طلاق کند بار مسئولیت از دوش فاروق برداشته خواهد شد بدون اینکه مورد اعتراض مردم قرار گیرد. بار دیگر زندگی دوران تجرد را آغاز خواهد کرد. انتونی پولی را به ریاست قصر ملکه منصوب کرد. از آن پس فریده مجبور بود احتیاجات خود را از این

به زندگی خود یک سماور برقی اتوماتیک بر لیان بیافزاید و ببینید که زندگی چقدر راحت تر است .



سماور برقی اتوماتیک بر لیان بدون آب هرگز نمی سوزد و با طبخ چای با بخار آب لذت نوشیدن چای را چندین برابر می کند .

سماور برقی اتوماتیک بر لیان با پایه های جدید

ترموست یعنی ایمنی کامل .

سماور برقی اتوماتیک بر لیان ترکیب کاملی است از هنر و زیبایی .

ما اولین و بهترین سماور دنیا را می سازیم ...

ما سماور برقی اتوماتیک بر لیان را می سازیم .

تلفن پخش ۳۴۳۵۷۳

International College Placement Service (ICPS)

خدمات تحصیلی آی. سی. پی. اس.

دارای نمایندگی رسمی و ارتباط نزدیک با صدها دبیرستان و دانشگاه ممتاز در کلیه ایالات آمریکا، انگلستان و کانادا خدمات زیر را ارائه میدهد:

* یافتن دانشگاه مناسب و اخذ پذیرش سریع برای دوره های لیسانس، فوق لیسانس و دکتری از میان صدها دانشگاه ممتاز در کلیه ایالات آمریکا و کانادا، انگلستان و فرانسه .

* یافتن دبیرستان شبانه روزی و اخذ پذیرش سریع از میان صدها دبیرستان ممتاز دخترانه - پسرانه و مختلط در کلیه ایالات آمریکا، کانادا، سوئیس و انگلستان .

* اعزام دانش آموزان برای شرکت در باشگاه های تابستانی در آمریکا، انگلستان و سوئیس جهت تقویت زبان .

برای کسب اطلاعات بیشتر به خیابان عباس آباد - مقابل سینما شهر فرنگ شماره ۴۴۰ مراجعه فرمائید . تلفن ۶۴۴۹۹۴



Plant
Protection
Division



ACTELIC

اکتلیک

دشمن سوسک، بید و انواع حشرات موذی
کاملاً بهداشتی با پیشرفته ترین فرمول ها، که
اثری طولانی و رایحه ای خوش در خانه بجا میگذارد

نماینده انحصاری در ایران: شرکت سماران

تهران - خیابان استاد مطهری (تخت طاووس)

شماره ۴۰۸ طبقه پنجم تلفن ۸۹۱۳۳۳

محترم و با شخصیت همراه رهبر حزب
به شهر ما تشریف میارن شماها باید اونا را
روی دوش خودتان بلند کنید... متوجه
باشید میادا خانم ها را روی دوش سوار
کنید چند وقت پیش که رهبر حزب مخالف
آمده بود یکی از این احمق ها بدون توجه
سرس را از عقب کردتوی پاچه خانم و او
را برد بالای دوشش بیچاره خانم بقدری
ترسید که از حال رفت اما یارو ولکن
نبود و مثل خرسی که آدم شکار کرده پاشه
زن را، «هپ.. هپ..» بالا و پائین
می انداخت!

ادامه دارد

به تنهایی بلند میکنم...! هر کاری سخت تره
بن بدین...
ولی آقای داودخان گوش بحرفم نداد
و اشاره کرد برم توصیف «هورا کن ها...»
وقتی داودخان رفت ته صف من
فوری دیدم توی قسمت آنها که قرار بود
همراهان رهبر حزب را روی دوش بلند
کنند با خود گفتم ما نشین نمیتونست بلند
کنم. خودشان را که میتونم!...
یک نفر دیگه آمد وظیفه ما را شرح بده
گفت

به بنید چی میکنم... یکمده آقا و خانم

کس وظیفه اش را انجام ندهد مسئول
است...

یک نفر از سوی جمعیت داد کشید.
گوشت قربانی بما میدید یا نه؟
- البته که میدیم... گوشت این
قربانی ها مال شماس...
یارو گفت
- هفته پیش سرمان کلاه گذاشتید و
به هیچکس گوشت قربانی ندادین.
- راستش اون قربانی ها مریض
بودند! شهرداری مانع شد گوشت ها را
تقسیم کنیم

یکی دیگه فریاد کشید.
- آقا پولمان را کی میدین؟
سرپرست مأمورها جواب داد.
- بعد از اینکه جشن تمام شد
میدیم...

- ما قبول نداریم... باید پولمان را
اول بدین...
او جواب داد:
- ما قبلاً چند بار امتحان کردیم. آگه
پول ها را پیش بدیم... هیچکس تا آخر
جشن نمیومد

یکی از توی جمعیت جواب داد.
- وقتی هم جشن تمام شد شماها
کلک میزین... ما پول پیش می گیریم...
نمیخواهید برمی گردیم...

یکمده هورا کشیدند... یکمده کف
زدند و شعار دادند... بالاخره قرار شد
نصف پولها را اول بدن... نصفش را آخر
برنامه...

سرپرست گروه به چند نفر پول داد و
به بقیه گفت: «بعد از جشن میدم...»
بعد هم برنامه را شرح داد و گفت:
- رفقا... زندگی همش پول نیس...
یک کسی هم بفکر وطن باشید و بخاطر

شهرداری که در راه وطن جانان را فدا
کردند فعالیت کنید... برای پول نگران
نباشید بولتان سوی جیبان است... در راه
شرف و حفظ آبروی حزب پیکار کنید!
چند دقیقه دیگه ترن وارد میشه و ما
باید هر کدام وظیفه خود را خوب انجام
بدیم شماها که جوان های زبده اعضا
حزب هستید به دو قسمت تقسیم
می شویم... یکمده باید ماشین رهبر حزب
را روی دست بلند کنید و یکمده هم باید
همراهان رهبر حزب را روی دوش بلند
کنید فهمیدین...؟

همه داد کشیدند... «بعله فهمیدیم»
- آقای داود خان هر کدام از شماها را
توی یک قسمت میفرسته میادا جاپان را
عوض کنید همه موظف هستید دستورات
داودخان را مو به مو عمل کنید...
بعد رو شو کرد به داودخان و ادامه
داد.

- رفیق خیلی دقت کن... لاغر و
مردنی هارو بفروست برن سوی صف هور
پکشدن دست بزنند... آبرویمان را نریزی
ها...!

با خودم گفتم: «برای اینکه خودم را
نشنو بدم و پول خوبی بگیرم باید برم تو
قسمت اون هائی که ماشین رهبر را بلند
می کنند...» و بدون سؤال و جواب رفتم
داخل آنها اینجا هم یکمده داشتند سر پول
جانه میزدند ولی گفتند: «بما باید نفری
بنجاء لیره بدین...»

داودخان که مشغول تقسیم کردن
افراد بود وقتی چشمش بمن افتاد بازویم
را گرفت و هول داد بیرون... «برو
بی کارت فسخی.. تو مگه میتونی
ماشین بلند کنی...»

گفتم بعله که میتونم... به لاغری من
نیگاه نکن اول خدا بعد غیرت خودم
تو مو بیل که سهله کسامیون را هم
سپید و سیاه

گروه ضربت ساختمان

انواع تعمیرات در اسرع وقت

نقشه کشی - لوله کشی سرد و گرم - شواژ و نصب دستگاههای
حرارت مرکزی سیم کشی - نقاشی - سرویس و نصب گولر -
بنائی - اسفالت - نجاری

تلفن ۶۳۲۳۳۲-۶۳۴۵۴۲

بقیه

آدمهای بی شنا سنا شد

بادا باد... هر کاری می کنند... پکشدن از
دیروز تا بهال چیزی نخورده بودم... شکم
از گرسنگی درد میکرد و پاها از
خستگی میلزید!

طوری بیخس بودم که وقتی پاها از
زمین بلند میشد روی شانه می سرودم
می افتادم! چیزی نمونده بود از خستگی و
گرسنگی غش بکنم... از آقائی که بهلو
دستم بود پرسیدم؟

- رفیق این راهی که داریم میریم
به کجا ختم میشه؟
یارو گمان کرد بحث سیاسی میکنم
جواب داد.

- منظورت اینه که هدف ماسد
فضای سیاسی مملکت چیه؟
جواب دادم:

- تویه... استفراله... منظورم اینه
که من از خستگی دارم می افتم...
طرف که انگار خیلی وقت بود نطق
نکرده بود و دنبال شنونده می گشت بدون
اینکه حرف مرا گوش بده گفت

- الحدا له وضع مملکت ما خیلی
خوبه... راه درستی میره... همه میدونن
کشور ما سرعت داره پیش میره اول خدا
بعد هم به همت رهبران حزب کشور ما
پسوی ترقی و تعالی میره...
با عصبانیت حرفشو قطع کردم و
گفتم:

- بابا کی این چیزها را نمیدونه؟!
بعدهای دو ساله هم میدونن کشور ما
بسرعت پیش میره... منظورم اینه که این
جاده به کجا منتهی میشه و ما داریم کجا
میریم؟!
آقا که یک نگاه مشکوکی به سرتا پای
من انداخت و جواب داد.

- مگه تو خبر نداری؟ ما داریم
به استقبال رهبر حزب به ایستگاه راه آهن
میریم...

اگر می گفتم «خبر ندارم» ممکن بود
بهم مظنون بشه و کاری دستم بند...
به سرعت جواب دادم.

- مگه میشه خبر نداشته باشم...
- پس چرا میپرسی؟
- راستش راه را بلد نیستم... آخه
اولین دفعه اس که شرکت میکنم... خیلی
شلوغه...

گل از گل یارو باز شد و گفت:
- این جمعیت که چیزی نیس... ده

خانه ارزان در شهری

دفتر ساختمانی سید رحیم حسینی در صفائیه

شهری، خانه های ارزان قیمت با شرایط نقد و

اقساط تلفن ۵۹۵۱۶۱

لباس عروس

شیک ترین لباس عروس برای هر فصل

آلمانی - فرانسوی - ایرانی

سازمان حمید تلفن ۶۸۴۹۵۴




I. B. S
پدرتر میم مو قدیمی ترین، پر تجربه ترین، مطلع ترین
مجهز ترین، دقیق ترین و تنها کانوییکه به کلیه روش های امروز ترمیم مو
در دنیا و ایران مسلط است با سرویس آخرین اطلاعات و نیز دارنده
طبیعی ترین مجموعه موی کامل برای خانمها و آقایان آی. بی. اس
شمال میدان بلوار ساختمان آی. بی. اس تلفن های ۸۹۰۱۶۳-۸۹۰۱۶۲-۸۹۰۱۶۱

بقیه

جریان مبارزه

گل شیرینی خورده بود گفت: «اوسا، شنیدیم دستبخت و سلیقهات تو این شهر رودست نداره. ما نشستیم و عقلامون رو هم گذاشتیم و تصمیم گرفتیم که به دونه کیک خوشگل و بزرگ، که نمونه اش تو ایران پیدا نشه، پسای سالگرد روز ششم بهمن بسازی. حسابی تزئینش کنی. هر جوری که خودت می خواهی. می خواهیم بیریم تو شهرداری و آنجا جشن بگیریم. خلاصه هر گلی زدی به سرت خودت زدی»

منو بگو، این حرف رو که از دو لبش شنیدم. خیالم تخت شد، نفس راحتی کشیدم. فهمیدم خطر مطری تو کار نیست تخمه های تو دست جوان ته کشید. رفت پوست تخمه ها را ریخت تو جوی جلو دکان، و آمد سرگونی تخمه، جلوی چشمهای نگران و پسر حسرت اوس عباس، یک چنگه دیگر از تخمه ها، برداشت و آمد نشست سر جایش و گفت:

تا ته اش فهمیدم. یازیربار نرفتی و اونا اذیت کردن، یا بلائی سر کیک آوری و آبروشونو بری. نه جانم، کاش اینکارو کرده بودم. من خرنفهم. گفتم: «چشم» اونا هم بهام قول دادن که «برات فلان و بیسار می کشیم. از شاه مدال می گیریم، نشان می گیریم. هر چی هم خرج کردی دو برابرشو بهت می دیم» درست یادمه، شهردار گفت: «اگر جایی بخوای مسافره ای چیزی بگیري، خونه ای

بسازی. خلاصه، کاری که مربوط به شهرداری باشه، عضه شو نخور، من هو اتو دارم. اگر هم کوچه ای جایی رو بخوای اسفالت بشه، اونم بچشم، فقط تو کاری که می کنی، آبروی مارو از این بابت حفظ کن» بعدش رئیس منحل حزب رستاخیز گفت: «خودتو وا می ستونیم بغل کیک، به عکس خوشگل و تمام رنگی ازت می گیریم، می فرستیم مرکز، برای دربار، که اعلیحضرت ملاحظه کنن. مطمئن باش ایشون خدمتگزاریت و فراموش نمی کنن، حتماً برای تشویقت دستوراتی صادر می فرمایند»

به هر حال، هر جوری بود من گردن شکسته رو راضی کردن و شیرینی ها و آبهارو زهرمار کردن و رفتن. باشو نو از در گذشتن بیرون. افتادم به کار. دو تا پسر هم به کمک گرفتم. به کیک درست کردم از این جا تا اون جا، حدود یه متری تو در به متر. بعد با کرم و خامه، هیجده نوزده اصل انقلاب رو روش نقاشی کردم و نوشتم. انگار همین دیروز بود. پسران واقعا سلیقه بخرچ دادن برای «اصلاحات ارضی» دهقانی از خامه درست کردن که داشت رو زمین تخم می یابید.

جوان پرسید: تخمه ها شو از جی درست کردی؟ از خشخاش، از دور عین گندم بود. چقدر خوشگل شده بود. جوان بلند شد، و پوسته های تخمه را که خورده بود ریخت تو جوی و دوباره رفت سراغ گونی تخمه و چنگش را بر کرد و آمد، نشست و گفت:

خیلی جالبه، خب، می فرمورین. گوشم به نداشت. اگر اوس عباس گرم حرف زدن نبود کی می گذاشت این جوروی تخمه هایش بر باد رود. به هر حال دندان روی جگر گذاشت و دنباله حرفش را گرفت:

بله، برای سیاهی دانش، سیاهی بهداشت و بقیه سیاهی ها و ملی شدن جنگل و آب و خلاصه، برای همه شون با خامه و کرم و کیک شکل کشیدم. پسر بزرگم هم همت کرد و زیرشون با کرم نوشت «سیاس شاه» بعدش، بغلش نوشت «کار دست استاد عباس قناده». راستی خوب شد یادام اومد. مجسمه شاه سابق و قسح سابق و ولیعهد سابق رو هم با خامه و کرم بالای کیک درست کردم. حالا بگذریم از اینکه روز ششم بهمن با چه مکافات کیک رو بردن شهرداری. حدود دو سه روز کار پرد و نزدیک هزار و خرده ای هم خرج مصالح و بند و بساطش شد. باور کن اگر ده هزار تومن می دادن همچنین کاری نمی کردم. ولی خب، عشقم کشید. و کردم.

جوان، همان جور که تخمه می خورد گفت: وقتی رئیس ساواک و بقیه کیک رو دیدن، چی گفتن؟ - چی می خواستی بگن...؟ چشمه اشون از تعجب گردن شد. رئیس حزب رستاخیز، اومد جلو دستی زد به شستم و گفت «بارک الله، بارک الله، صد آفرین، به این سلیقه. واقعا زحمت کشیدی. از این بهتر دیگه نمی شه» جوان، پوستهای تخمه را از گوشه لبش پاک کرد و پرسید:

- عکس هم گرفتن؟

بله، عکس هم گرفتن، نه یکی نه دو تا، بلکه ده بیست تا عکس، چند جور عکس گرفتن: از کیک تنها، من با کیک. من و شهردار و رئیس شهربانی و کیک، من و رئیس منحل ساواک و کیک خلاصه، سه چهار تا هم دسته جمعی گرفتیم. پسرانم خیلی عکس گرفتن.

جوان بلند شد که دوباره ترتیب پوسته های تخمه را بدهد و باز هجوم بیاورد به گونی تخمه، که صدای اوس عباس در آمد:

نه دیگه، پسه، روجل می کنی. خوردن تخمه زیادی هم خوب نیست. جوان قبول کرد و نشست. اوس عباس دنباله حرفش را گرفت:

به هر حال، قرار شد که عکسها رو بفرستن مرکز. ضمناً پنج هزار تومن هم بهم نازشت بدن، اما اگر تو پشت گوشتو دیدی منم پنج هزار تومن رو دیدم، حالا پول بدرک سرشونو بخوره هرچی ناله کردم هیچکی نکفت اوس عباس خسرت بچند. از نشان و مدال هم خبری نشد. هرچی رفتم شهرداری و حزب منحل، که «پس چی شد این نشان و مدالی که قرار بود شاه برای من بفرسته» بهم جواب دادن «صبر داشته باش». بالاخره به روز طاقتم طاق شد. و چند تا کاغذ بلند بالا، برای دربار و بنیاد پهلوی و دفتر شهانو سابق و اشرف و شمس و بنگاه پلتهای بخت آزمایی که می گفتن مال اشرف هست. فرستادم. جوابی نیومد که نیومد. شستم خبردار شد که اگر چیزی هم فرستادن حتماً همین رئیس منحل حزب رستاخیز و رئیس منحل ساواک یا شهردار، بین راه ملاخوش کردن. این بود که دست به مبارزه زد. رفتم شهرداری، رفتم تو دفتر حزب منحل، صدامو انداختم تو گسولوم و هرچی سرزبونم اومد بهشون گفتم. میون شهرداری یقه شهردار رو گرفتم و گفتم: «یا الله مدال منو بده» که جرئت می کرد این جوروی رو در روی دولت واپسته؟

جوان پرسید:

- تو شهربانی یا ساواک نرفتی الم شنگه راه بندازی؟

- نه جون، مگه شیر خام خورده بودم که همچین کاری بکنم؟ مگه می شد اون جاشلوغ کاری کرد؟ می گرفتن بلایی سرم می آوردن که روم نمی شد جایی تعریف کنم. ولی با همه این حرفها دست از مبارزه برنداشتم. چند بار دیگه ام عکسها رو با کیک فرستادم مرکز. چند تا عکس از همون عکسها هم زدم چهار طرف دکون. تا همین اواخر هم عکسها بود، وقتی الحمدالله انقلاب پیروز شد کندمشون. خلاصه، حقو بسایمال کردن. دستم به جایی بند نبود. ولی از حق نمی شه گذشت. تا آخرین نفس با جنگ و دندون مبارزه کردم. هر کی دیگه جای من بود. همون اول جازده بود. خلاصه اون جماعت حق خلیهارو پایمال کردن. وای که جقدر جابلوس و بادمجون دورقابچین بودن. از همون موقع، قیافه شون از صدقده می زد که مفسدفی الارض هستن. خدا می دونه، چه بلاهایی سر مردم بیچاره آوردن و هیچکس چیکن درنسیومد. همه که مثل من و امثال من نبودن که رو در روشون و ایستن. حالا، انشاءالله این دولت کارارو درست می کنه. وضع خوب می شه. ریشه این جور آدمها کنده شده و می شه. ولی ماهم وظیفه ای داریم. نباید بذاریم که دوباره آدمهای پیدا بشن و حقمونو پایمال کنن. ولی عیب کار اینجاست که اینها اهل کیک و میک و این چیزا نیستن. وگرنه به کیکی پسرانمون درست می کردم که حظ کنن. عوضش برای خوش اومدن دولت همیشه کارایی هست که می شه انجام داد. جوان بلند شد و رفت سراغ پارچ آبی که گوشه دکان بود. دو تا لیوان آب خورد و دهانش تازه شد. گفت: - ما به وجود تو افتخار می کنیم. تا شماها هستین وضع این مملکت درسته... خدا حافظ اوس عباس. - خوش آمدی جون.

مالکین محترم آبار تمناها

تلفن ۶۶۸۹۹۰

هاوس ماستر

۸ تا ۱۲ ۳-۲

کلیه تعمیرات - نوسازی و تعویض دوداخل ساختمان شمارا اعم از کارهای

ساختن تاسیسات - تزئینات (رنگ آمیزی - موکت - کاغذ دیواری -

کارهای چوبی) در اسرع وقت توسط متخصصین کارآموده انجام می دهد

تلفن ۶۴۵۰۸۷

ساعات کار

کلیه تعمیرات - نوسازی و تعویض دوداخل ساختمان شمارا اعم از کارهای

ساختن تاسیسات - تزئینات (رنگ آمیزی - موکت - کاغذ دیواری -

کارهای چوبی) در اسرع وقت توسط متخصصین کارآموده انجام می دهد

ساعت فلکا

بهترین ساعت سوئیس

بدافند (دفاع) ندارد، از پای درآورند. آیا پاسخ اسلام و پیامبر را چگونه می‌دهیم؟

من از ته دل خواست والا می رهبر انقلاب را در بکار بردن «داد» و «دادگری» درباره زندانیان، باور دارم و بخوبی می‌دانم که روان وی از اینکه بداند کوچکترین پیدادگری حتا در بسیاری ستمگرترین و بدسرشت‌ترین آنها روا شده است، می‌نالد و بهمین انگیزه است که از دادگاه و دادسرای انقلاب می‌پرسد: آیا برآستی هر کار که تاکنون شده، در مرز دادگری بوده است؟ و همانی بوده می‌خواسته؟

و انگهی «تراز» سنجش گناه در این دادگاهها چیست؟ برای نمونه از آن دادسرای گرامی می‌پرسد که پاداش «گرس بدستان» و آنانکه با چوب و گرز به گروهبانی که گرد یکدیگر می‌آیند، می‌تازند، چه خواهد بود؟ بی گمان خواهید گفت که پاداش بدی در انتظار آنان است و همانگونه که دیدیم یکی دو تن از «گرس بدستانی» که در دوران گذشته به گروههای مردم تاخته و بر سر و کول آنان زده بودند، در تهران، و چندین تن دیگر از آنان در شهرستانها، یا به میدان تیر سپرده شدند، و یا به زندانهای دراز رفتند. ولی چرا دادسرای انقلاب درباره «گرس بدستانی» که هم اکنون به میان مردم که برای گفتن خواستها و باورهای خود گرد یکدیگر می‌آیند می‌ریزند و آنان را می‌ریزند و گردهم آیی‌شان را بهم می‌ریزند خاموشی گزیده است؟

آیا اسلام میان گناهکار با گناهکار، جدایی نهاده است؟ و آیا «یک گناه» در دو زمان گوناگون، دو گونه پاداش دارد؟ اگر برآئید که آیین‌های خدایی اسلام را مانند «دوران نخست شکوفایی‌اش» روا

سازید. بیایید مانند بزرگان همان دوران، و از همه برتر «علی» که بر او درود باد رفتار کنید. علی را شما بهتر از من می‌شناسید و شایسته نیست که من او را شما بشناسانم.

پس دادگری را از علی بیاموزید که در پاسخ خواست پیجای «عقیل» برادرش، تکه آهن گذاخته‌ای را بر کف او نهاد و هنگامی که فریاد عقیل از سوزش دست پر آسمان رفت، گفت: «تو که تاب آتش ناحیز این جهان را نداری، چگونه چشم آن داری که من تاب آتش دوزخ را داشته باشم» دادگری را از علی بیاموزید که بهنگام مرگ، به فرزندان فرمود: اگر من زنده ماندم، خود می‌دانم با کسی که مرا با شمشیر زده چه کنم. و اگر مردم، زنهار زنهار او را بیش از یک بار شمشیر نزنید. اگر مُرد که «خونخواهی» شده است و اگر هم نمرد، شما کار خود را انجام داده‌اید.

دادگری را از علی بیاموزید که چنان به زندانیان اسلام می‌نگریست که به خویشان خود و همیشه از خوراکی که خود می‌خورد به آنان می‌داد. و هرگز پیش از آنکه بدانند آنان سیر شده‌اند، لب به خوراک نمی‌زد.

از علی بیاموزیم اسلام را، از علی بیاموزیم مردمی را و از علی بیاموزیم مهریانی را. اما من ایمان استوار دارم که نمی‌توانید همچون علی باشید. پس بیایید دست کم از رهبر انقلاب در کارها پیروی کنید و بیایید برآستی دادگری را در همان ترازوی که اسلام بزرگ نهاده بود بنهید، تا جوش و خروش انقلابی هیچگاه فروکش نکند.

منطقه ماهی بگیرد.

دولت اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۶ میلادی عرض منطقه ممنوع ماهیگیری خود را دوست میل اعلام کرد و گرچه مشخص نمود که میل دریائی می‌باشد اما در دریا، وقتی اسم میل در بین آمد، همانا میل دریائی است.

۹ عضو بازار مشترک اروپا از

روز اول ماه ژانویه سال ۱۹۷۷ میلادی عرض منطقه ممنوع ماهیگیری خود را در دریای شمال اروپا و اقیانوس اطلس دوست میل تعیین نمودند و دول ایالات متحده آمریکا و کانادا هم از اول ماه مارس ۱۹۷۷ عرض منطقه ممنوع ماهیگیری خود را دوست میل اعلام کردند.

در هر حال، ولو مسئله عرض آبهای ساحلی که بعضی از کشورها (مثل آرژانتین و برزیل) می‌خواهند دوست میل دریائی باشد تغییر نکند آنچه مسلم می‌باشد این است که عرض آبهای ساحلی به پهنای دوازده میل بقوت خود باقی است لذا در تنگه هرمز، از خاک ایران تا دوازده میل چون آب‌های ساحلی می‌باشد جزو ملک طلق ایران است و کشتی‌های نظامی ایران موظف هستند که پیوسته آن منطقه را تحت نظارت داشته باشند. بخاطر داریم که در سال ۱۳۵۶

هجری شمسی وزیر امور خارجه وقت، اعلام کرد که از این بعد عرض منطقه ممنوع ماهیگیری ایران پنجاه میل دریائی است اما چون در حال حاضر از تاریخ دقیق آن اعلام بی‌اطلاع هستیم و نمی‌خواهیم که چیزی را بدون مدرک بنویسیم در مورد عرض منطقه ممنوع ماهیگیری ایران، تأکید نمی‌کنیم.

متأسفانه، آن اعلام بدون نتیجه ماند و کشتی‌های ماهیگیری ملل جهان، مثل گذشته، در خلیج فارس ماهی می‌گیرند و می‌پرند و چون صحبت ما در این‌جا مربوط به ماهیگیری در خلیج فارس نیست از موضوع منطقه ممنوع ماهیگیری می‌گذریم.

در خارج از آبهای ساحلی ایران در تنگه هرمز، بحکم اوضاع جغرافیائی، نظارت نیروی دریائی ایران برای حفظ امنیت تنگه هرمز، بی‌اغراق یک ضرورت حیاتی بشمار می‌آید.

چون هیچ‌یک از کشورهایی که در جنوب تنگه هرمز قرار گرفته‌اند و از آنها نام بردیم، اکنون دارای واحدهای کافی از نیروی دریائی (ولو از نوع واحدهای سبک) برای نظارت بر تنگه هرمز برای حفظ امنیت است نیستند و فقط نیروی دریائی ایران با واحدهائی که اینک دارد و هیچ‌یک از آنها از نوع واحدهای سنگین دریائی نیست می‌تواند امنیت را در تنگه هرمز حفظ نماید و تروریستها را که بقول امریکا ممکن است به کشتی‌های بزرگ نفت کش حمله‌ور شوند دور نگاه دارد.

هیچ‌یک از کشورهایی که در جنوب تنگه هرمز قرار گرفته‌اند در این موقع، دارای وسایلی نیستند که بتوانند هنگام شب، تنگه هرمز را تحت نظارت داشته باشند و در شب، بایستی پیش از روز در آن تنگه برای دور نگاه داشتن تروریستها دقت و نظارت کرد.

در هر شش دقیقه (بسطور متوسط)، روز و شب، یک کشتی سپیدوسیاه

نفت کش از تنگه هرمز عبور می‌نماید و آنهایی که قصد سوء دارند ممکن است از ظلمت شب برای اینکار استفاده کنند بخصوص در شب‌هایی که ابرها آسمان را بپوشانند و دریا را تاریک کند.

یک ناوچه تندرو و موشک‌انداز، در یک تنگه طولانی و کم‌عرض چون هرمز از هر نقطه از ساحل که بپراهد بیفتد. بعد از پانزده یا بیست دقیقه خود را براه کشتی‌های نفت کش میرساند و فقط یک نیروی مراقب دائمی در تنگه هرمز در شب‌های تاریک یا (رادار) و دروین اشعه مادون قرمز و نورافکن‌های معمول می‌توانند سوء قصد کنندگان را دور نگهدارد.

در روز، سوء قصد کردن به کشتی‌های نفت کش در تنگه هرمز، (البته با مراقبت دائمی نیروی دریائی) از طرف تروریستها، آن قدر مشکل است که می‌توان گفت محال می‌باشد. چون بسبب این که عرض تنگه هرمز کم است یک هواپیما یا دبدبائی یا یک هلی کوپتر طوری تمام تنگه را در مد نظر می‌گیرد که حتی یک قایق کوچک یک نفری از نظرس پنهان نمی‌ماند چه رسد بسبک ناوچه موشک‌انداز.

از ناوچه موشک‌انداز از این جهت نام می‌بریم که بگوئیم تروریست‌های احتمالی که می‌خواهند در تنگه هرمز به یک یا چند کشتی نفت کش سوء قصد کنند، نمیتوانند با قایق یا زورق خود را به کشتی نفت کش برسانند و با تفنگ یا مسلسل یا پرتاب نارنجک سوء قصد خود را بموقع اجرا بگذارند.

تفنگ و مسلسل و نارنجک و حتی توپ کوچک قادر نیست یک کشتی نفت کش بزرگ را غرق کند. تمام کشتی‌های نفت کش بزرگ در طول و عرض آن (در جوف کشتی) دارای دیوارهای فولادی هستند که بعد از این که شکافی در کشتی ایجاد شد آن دیوارها مانع از این می‌شوند که آب از قسمت شکافته شده وارد قسمت‌های دیگر کشتی بشود.

از این گذشته، انبارهای کشتی نفت کش بشکل لانه‌های زنبور عسل در داخل کشتی ساخته میشود و اگر دیوارهای فولادی، مانع از ورود آب بسایر قسمت‌های کشتی نشود، جدار انبارهای نفت مانع از ورود آب بسایر قسمت‌های کشتی خواهد شد.

بهمین جهت است که در تمام فاجعه‌هایی که در سال‌های اخیر برای کشتی‌های نفت کش بزرگ پیش آمده هیچ یک از آنها بزودی غرق نشده و گرچه مقداری از نفت کشتی‌ها وارد دریا گردیده و سواحل را آلوده نموده اما کشتی نفت کش ولو بعد از تصادم شدید با تخته‌سنگ روی آب

بقیه

از کا خون متروقی

روژنامه‌ها بعد از حوادث ۱۵ خرداد باین منظور بود که مردم تسکین یافته

ماند و با اینکه قسمتی از آن زیر آب رفت، کشتی غرق نشد.

این است که تروریست‌های احتمالی برای این که بتوانند یک یا چند کشتی نفت کش را در تنگه هرمز غرق کنند بایستی از موشک استفاده نمایند و موشک هم مشروط بر این که متعدد باشد بآن قسمت از تنه کشتی که با آب تماس دارد اصابت نماید تا آب بمقدار زیاد وارد کشتی شود و اگر موشک‌هایی که تروریست‌ها پرتاب می‌نمایند به قسمت‌های فوقانی نفت کش اصابت کند، حریق تولید می‌شود اما آب وارد کشتی نمی‌گردد و کشتی نفت کش با وسائلی که دارد حریق را خاموش خواهد کرد و چون در تنگه هرمز، سواحل شمالی و جنوبی به نفت کش نزدیک است در صورت ضرورت از یکی از دو ساحل یا هر دو برای خاموش کردن حریق کمک خواهد خواست، یک وسیله دیگر برای سوء قصد به کشتی‌های نفت کش در دسترس تروریست‌ها می‌باشد و آن (مین) است و تروریست‌ها ممکن است در تنگه هرمز، در راه نفت کش‌ها (مین) هم بگذارند.

مین از دو قسمت متشکل می‌شود که قسمت اول آن موسوم است به لنگر و قسمت دوم، در عرف دریائیان قورباغه نام دارد.

وقتی مین را وارد دریا می‌کنند پائین میرود تا این که به عمق دریا میرسد و آنگاه قورباغه از لنگر جدا می‌شود و آهسته بالا می‌آید تا این که به سی سانتی متری سطح آب میرسد و چون با یک رشته سیم به لنگر متصل است در آنجا متوقف می‌شود.

از آن پس، دیگر لنگر در مین نقشی ندارد جز این که آن را در سطح دریا نگاه میدارد و چون قورباغه سی سانتی متری یا نیم متر زیر آب است دیده نمیشود و همین که یک کشتی بآن اصابت کند متفجر میگردد.

اگر قورباغه بوسیله سیم به لنگر اتصال نداشته باشد، در زیر سطح دریا، ثابت نمی‌ماند و به تبعیت امواج از یک منطقه به منطقه دیگر میرود. بهمین دلیل، مین را همواره در قسمت‌هایی از دریا کار می‌گذارند که عمق دریا کم باشد و حداکثر از پنجاه متر تجاوز نکند و گرنه، رشته اتصال قورباغه (یعنی قسمت قابل انفجار) با لنگر گسبخته می‌شود و مین، مطیع حرکت امواج میگردد و متأسفانه چون عمق تنگه هرمز کم است مین گذاری در آنجا محتمل است و بهمین مناسبت نیروی دریائی جوان ایران بایستی روز و شب در تمام سال مراقب تنگه هرمز باشد.

ادامه دارد

خاطر جمع شوند که علم و دولتش رفتی هستند و گروه دیگری بمیدان خواهند آمد و شاید روزنه امینی پیدا شود...

ادامه دارد

بقیه تیمورتاش

ولی همین که آفتاب بالا آمد و چند نفر فکلی به پهنایان اضافه شد، یکی از فکلی ها خان حاکم را شناخت و همسفرش را هم که خانی نیمه ایرانی و نیمه بیگانه بود خاتم یکی از کارمندان تشخیص داد. این قضیه در فاصله دو ساعت به گوش تمام اهالی رشت رسید و تمام همسایه ها، همان طوری که در سینما دیده اید سر خود را به گوش مجاور گذاشته و پس از تأکید و قسم دادن و الزام او به سرنگهداری، قصه حاکم و همسفرش را با آب و تاب نقل کردند.

رفیقی که برای اولین مرتبه این واقعه را برایم بیان نمود قبل از شروع به حکایت متذکر زیادی به من تحمیل کرد و گفت می خواهم مطلبی برایت بگویم که به تنهایی جامع تمام خصوصیات اخلاقی تیمور تاش باشد، یعنی از همین یک قصه تصویر کاملی از قیافه معنوی او نمودار شود. قصه دیگری که به طور متحدالماثل در حافظه انصاف، راجع به حکومت گیلان تیمور تاش ضبط شده و کمک زیادی در تفرغ مردم آن سامان نسبت به آن مرحوم کرده ایست: روزی از روزها که عده ای از مردمان بی آزار، در تالی کاری نزدیک جنگل، بعضی مشغول کار و بعضی در تفرج بودند، یک مرتبه می بینید عده ای نظامی پدیدار شد و دور این مردمان بی خبر از سیرنگ روزگار را احاطه می کنند، داد و فریاد و ناله هیچیک در دل مأموران معذور و مغرور اثری نمی بخشد، حکم حاکم است که تمام شما دستگیر شده تحت الحفظ به زندان رشت بپیفتید.

در تحقیقات اولی و (آخری) که به عمل آمد و این بیچاره ها هویت خود را آشکار ساختند، معلوم شد که عده ای از آن ها رعیت بی گناه و عده ای دیگر پشهور هستند، یک نفرشان دکتر در طب و یکی دیگر هم پند باز است. صورت جامعی از دستگیر شدگان نزد حاکم می آورند و لابد چنانکه معمول خوش رقصان اداری است اظهار می دارند که به اقبال بی زوال حضرت حاکم، قسمت عده غائله. جنگل را پادستگیری این «اشرا» خاتمه دادیم. خان تردینی اسبق یعنی معززالملک سابق، یعنی سردار معظم آن روز که همان تیمور تاش وزیر دربار یعنی بایند دستور می دهد همه را بهادر بیابیزید تا عبرت دیگران بشود. شفاعت و تذکرات اخلاقی و قانونی خبر اندیشان هم تغییر زیادی در تصمیم حاکم نمی دهد فقط به جای این که همه را همین طور چکی به پای دار بفرستد به چند تن از آنها اکفای می کند یعنی به قراری که مشهور است تیمور تاش انگشت خود را تصادفاً روی چند اسم می گذارد و فقط با همین یک ژست مختصر تمام تشریفات داد رسی آن ها را در قلب خود به یک لحظه خاتمه داده دستور می دهد به دارنسان بساوینند. (کسانی که همیشه از طول مدت و تشریفات زیاد محاکمات شکوه دارند حرف خود را پس بگیرند!!!)

شهرت این واقعه جنگالی بر پا کرد و در اطراف این عمل غیر عادی سردار معظم چیزها گفتند و نوشتند «روح دکتر حشمت» یعنی همان پزشکی که بیگانه و بدون محاکمه در جزو «اشرا» به مدار آویخته شده بود مستمسک و زیب ادبیات قلمفرسایان و آزادخواهان گردید.

تیمور تاش وزیر دربار

چند روز پیش از انجام تشریفات تغییر سلطنت روزی سردار سیه فرمانده کل قوا و نخست وزیر ایران سرزده وارد دفتر مخصوص شد، آن روز او به طور قطع می دانست که پیش از اینکه ساه به نیمه برسد شیر و خورشید ایران در جقه او خواهد درخشید و دیگر این دفعه قضیه جمهوریت پیش نخواهد آمد.

پس از آنکه مدتی در دفتر مخصوص قدم زد، یکمرتبه سر بلند کرد و به پهرامی گفت

— خوب چند روز دیگر درباری خواهیم داشت و بنابراین وزیر درباری باید جستجو کرد، باید وزیر درباری که شایسته دربار پهلوی باشد پیدا کرد.

دبیر اعظم فکری کرد و بین چند نفر مردد شد. بالاخره گفت: اگر حضرت اشرف مقتضی بداند تیمور تاش برای این کار بدینست زیرا اولا چند زبان خارجی می داند و ثانیاً به رسم و آداب جدید خوب آشناست.

سردار سیه مدتی در فکر فرو رفت دید واقعاً او همه این صفات را واجداست به علاوه خیلی هم سریع الانتقال و زود تصمیم بگیرد و کار بر به نظر می آید. و همچنین مثل خود من تربیت نظامی دیده و لابد به اطاعت کور کورانه معتقد است و قطعاً می داند که زور بهترین و سریع‌الترین قانون هاست، من حالا کی را بیاورم که بگوید یا حتی در دلتش فکر کند فلان عمل خلاف قانون اساسی است و فلان دستور با اصول مشروطه و فسق نمی دهد.

از آن روز به بعد تیمور تاش تقریباً هر روز مطلبی را بهانه کرده و با تشریق دبیر اعظم به دفتر مخصوص می آمد زیرا می دانست به این طریق او را خواهد دید، یا از پشت پنجره چشمش به او خواهد افتاد، مخصوصاً در این روزها لباس خود را فاخرتر و موقرتر می پوشید طرز قدم برداشتن خود را وقتی دور از سردار سیه بود، وزین تر و با متانت تر بر می داشت، وقتی نزدیک او می شد و او را می دید با خضوع خضوع رفتار می نمود. خلاصه همان طور که انسان در موقع عاشقی سعی دارد بهترین صفات خود را برای فریفتن معشوقه ظاهر و پرجسته کند تیمور تاش هم از هیچگونه دلقربی فرو گذار نکرد. در این موقع سخت و اقبال و نباید هم «ما بهتران» به او کمک کردند و بالاخره تیمور تاش شد وزیر دربار پهلوی و این کلمه «پهلوی» را هم تیمور تاش مخصوصاً در آخر وزارت دربار اضافه کرد و در روی کاغذها و پاکت ها هم چاپ نمود. شاید اگر سایر وزرا هم از تأثیر عجیبی که این اسم در قلب سردار سیه داشت مسبوق بودند، آن ها هم بالای کاغذهاشان چاپ می کردند وزارت مالیه پهلوی، وزارت عدلیه پهلوی، وزارت جنگ پهلوی...

تیمور تاش از همان ابتدا که وزیر دربار شد، موقعیت مخصوص خود را فهمید و دانست اگر درست مطابق حساب رفتار کند به تمام آرزوهای دیرینش خواهد رسید و می تواند مثل دکتر فوست از شادی فریاد کند که بعد از این منم و لذتهای جهان، منم و معشوقه های زیبا منم و نشه های منشی...

کفاره قدرت

در بعضی دماغ ها سکر قدرت، مخصوصاً قدرت مطلق از هر نوشته سکرآوری قوی تر و خطرناکتر است، سرگیجه و مستی و از خود پیخودی که

نشانه قدرت برای کله بر ادعای بشر ایجاد می کند، به درجات از غرق و شامیانی و حتی زیاده تر است و به همین جهت است که بسیار به بندرت می توانید کسی را بیابید که کله اش تاب تحمل این سکر را داشته باشد و به زودی از خود بسپخود نشود، تیمور تاش هم از این قاعده کلی مستثنی نبوده و همینکه به مدت شفاعت رسید سرش گیج خورد و چشش سیاهی رفت و از آن بالا مردم را کوچک و حقیر دید، هر چه بالاتر می رفت مردم ایران را بست تر و کوچک تر مشاهده می کرد و به عکس خود را در این مقایسه بزرگتر می دید تا به جانی که به کلی حساب از دستش در رفت و جز خودش چیزی نماند.

تیمور تاش هم که مثل آن روهابه معروف «با بزرگان پیوند کرده بود» به تناسب زیاد شدن قدرت شاه، بر اقتدارش اضافه می گردید و بلندتر می شد و متأسفانه لازمه زیاد شدن این قدرت همان اصلی است که در بالا عرض شد و تیمور تاش هم ناچار بود به این اصل کمک کند تا هم قدرت شاه بالا رود و هم قدرت خودش.

سانسور شدید روزنامه، گرفتن حق استناد از وکلای مجلس، انتخابات فرمایشی و غیره، غیره، تمام نکته های بود که تیمور تاش به کمک نصایح سیمرغ خودش یعنی نصرت الدوله طرح و اجرا می نمود و در تمام آن ها به مخسوبی پیشرفت می کرد.

خلاصه تیمور تاش پس از دور کردن تمام مردم از رضا شاه و انحصار حقیقی دربار به قدر مطلق که سال ها آرزو داشت رسید و به قول کانت «با قدرت مطلق ختم قضاوت عقل بسید آمد» و تیمور تاش بیچاره هم مثل تمام مقتدرین مطلق، در اساس کارش از منطق عقلایی دور و غرق غرور گردید.

در تهران چند ماهی بود که مردم آهسته آهسته از بی مهری شاه نسبت به وزیر دربار صحبت می کردند. ولی عده دیگری این نصرت ها را بی اساس معرفی می کردند.

اگر تیمور تاش سرودکی دیگر می تواند جانشین تیمور تاش شود. در بهیوجه این عقاید ضد و نقیض روزی شاه آهسته آهسته به طرف اتومبیلش می آمد که سوار شود، تیمور تاش و دو سه نفر دیگر هم با چند قدم فاصله از دنبال می آمدند، شاه نزد اتومبیل که رسید آقایی «م» را در گوشه ای دست به سینه دید، او را با تغییر به نزدیک صدا کرد و با کینه و خشونت هر چه تمامتر گفت: «فلان فلان شده من که به تو پستی نکرده بودم، چرا به من خیانت کردی، به زودی حکومت خواهم کرد...» این را گفت و سوار اتومبیل شد.

یک نفر از حاضرین که سالها نبض رضاشاه در دستش بود، رو کرد به تیمور تاش و گفت: رفیق کارت را خیلی خراب می بینم، مواظب خودت باش، این مطالبی که شاه گفت در معنای خطاب به تو بود نه این مردی که خیانت کرد و نکرده بی اثر است.

چندی بعد تیمور تاش را به بجرم اینکه در تاریخ خرداد و تیر ۱۳۱۰ میل نه هزار لیره از حاجی امین رشوه گرفته و در خرداد و اردیبهشت ۱۳۱۱ هم مبلغ دویست هزار ریال به آن اضافه نموده است گرفتند و به زندان انداختند، این خبر مثل بسم در تهران صدا کرد.

زندانی شدن تیمور تاش رعب رضاشاه را در دلها چندین برابر کرد و در حالی که تیمور تاش در زندان متصل

سیل های خود را با عصیانیت میجوید، در خارج پرونده های رشوه خواری در شرف تشکیل بود، چون باید این عمل به صورت قانونی درآید، باید دول خارجی ایران را مشروطه بخوانند و مدارک صداداری علیه ایران نداشته باشند.

پس از بازپرسی های معمول و تکمیل اعدانامه روز جلسه دادرسی اعلام شد، و در تمام این مدت مکرر رهگذران «حضرت اشرف وزیر دربار پهلوی» را می دیدند که مأموران تبعه او را با سرنیزه به جلو انداخته و به دیوان کیفر می برند.

تیمور تاش در چهار دیوار زندان در صد چاره برآمد و سعی کرد علل حقیقی این قهر و غضب را درک نموده و به طور روشن در مقابل خود بگذارد تا بلکه راه علاج هر یک را پیدا کند. یادش به جرات های خود آمد، یادش به این آمد که مکرر در مقابل انصاف گفته است که «این مرد (شاه) نمی فهمد» یادش آمد که گاهی در مقابل گفته شاه «خیر قربان اینطور نیست» می گفت.

پیش خودش گفت این شاه که تا این اندازه تملق و چاپلوسی را دوست دارد، پستی و خاکساری را تنویق می کند و خودم سالها عامل موثر این تنویق بوده ام پس برای خودم هم در این موقع گرفتاری به همان ظلم مستوسل ننوم، چرا عریضه ای بر سر از تضرع و زاری ننویسم و طلب عفو نکند و مثل اوایل سلطنتش خود مرا عاجزانه به پایش نیندازم.

همین کار را هم کرد اما سینه تیمور تاش هم در دل شاه از همان کینه ها بود و به این سیفاها و عریضه ها زائل نمی شد، تیمور تاش بدون توجه به این نکته در آخر کار سستی و ضعف نفس زیادی از خود بروز داد. کسی از آن مرد بی پروا منتظر نبود اینطور اظهار عجز و خواری بکند. کسی که افسر بوده و خدمت سربازی دیده و به شرافت و غرور طبیعی نظامیان آشنا شده پس از چندین سال چکفرمانی در تمام ایران نمی بایست در جلسه دادرسی گریه کند و متصل به تملق و چاپلوسی عریاض خود بیافزاید.

پس از اینکه تیمور تاش از عریضه نویسی به شاه نتیجه ای نگرفت پیش خودش فکر کرد، من که محکوم به فنا هستم بهتر است که مردن من اقلأ نتیجه ای برای اولاد داشته باشد.

به زحمت زیاد تکه کاغذ کوچکی پیدا کرد و روی آن مطالبی نوشت که یکی از آن ها راجع به همین قضیه بود، یعنی از وکیلش می پرسید که آیا قوت او تمام نتایج کیفری را قطع خواهد نمود و دیگر محکومیت نقدی هم قطع خواهد شد یا نه.

می خواست به طور حتم بداند که اگر قبل از دادرسی خود را بکشد باز هم چند صد هزار تومان را که در صورت زنده بودن به پرداخت آن محکوم خواهد شد از اولادش خواهند گرفت یا نه. در آن تکه کاغذ کوچک که خودم سابقاً آن را به چشم دیده ام و فعلاً باید در پرونده های آقای مقبل باشد نوشته بود اگر جواب مثبت است سفارش کن در میان غذاها، که کمزئتر برایم می آورند چند دانه تخم مرغ رنگ کرده قرمز باشد و اگر جواب منفی است که هیچ.

بنابراین اگر تیمور تاش فردا تخم مرغ

بقیه شاه و مخالفینش

پدیده در دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور بیشتر به چشم می خورد و آنها پس از اتمام تحصیلاتشان بایران باز نمیگردند. طبق آماری که از طرف دولت ایران به طور رسمی منتشر می شود حدود ۵۰ درصد دانشجویانی که از طبقه متوسط هستند و از بورس خصوصی استفاده می کنند، ۶۰ درصد از دانشجویانی که از بورس دولتی بهره مند می شوند و ۶۰ درصد دانشجویان طبقه بالا که از بورس خصوصی سود میبرند و ۹۰ درصد دانشجویانی که از بورس آکادمیک مردود می شوند دیگر به ایران مراجعت نمی کنند و در اروپا و آمریکا میمانند.

حقیقت غیر قابل انکاری است که این دانشجویان، در خارج، از دستمزد بیشتر شرایط زندگی بهتر برخوردار بوده و علاوه بر این جداییت کشورهای خارج دانشجویان را برای دور ماندن از کشورشان ترغیب

بقیه در صفحه ۵۲

خواهد رسانید، و احتمال قوی داشت که فوراً به خودکشی مبادرت ورزد از قضا فردای آن روز عید پاک ارامنه بود و چنانکه می دانید معمول ارامنه در آن عید اینست که تخم مرغ بخته الهان به اطفال می دهند و فرنگی ها با شکلات و شیرینی تخم مرغ های گوناگون درست می کنند.

آقای مقبل وکیل تیمور تاش در حین خواندن پرونده از اشاره موکلش فهمید که کاغذی زیر میز انداخته است با مهارت کاغذ لوله شده کوچک را که به قدر یک سیگار کوچک بود برداشت و به از بر کردن بقیه مطالب مهم پرونده پرداخت. خلاصه بش از خواندن یادداشت عجیب، تصمیم داشت که تخم مرغ قرمز برای موکلش نفرستد ولی فردا صبح (روز عید ارامنه) که در خانه اش نشسته بود یکی از اولادان تیمور تاش به دیدنش آمد و در ضمن صحبت گفت الساعة «تاتیان» یعنی خاتم تیمور تاش (که از منی است) به زندان رفت که روز عید خود را پادیدار نوهش شروع کند و ضمناً بنا به آیین خود، مقداری تخم مرغ رنگ کرده و شیرینی پراش برد.

مقبل با وحشت و رنگ پریده پرسید آیا بین تخم مرغ های رنگ کرده تخم مرغ قرمز هم بود؟ هنوز «بله» از دهان مخاطبش بیرون نیامده بود که مقبل از جا جست و پسر تیمور تاش را کسان کسان، حیران و متعجب با خود به طرف زندان برد، خوشبختانه هنوز وقت باقی بود و وکیل صدیق توانست علت فرستادن تخم مرغ را به موکل پریشان توضیح دهد.

پس از مطالعه پرونده به قسمی که گفته شد، وکلای تیمور تاش اعتراضات قانونی خود را در موعد مقرر به دادگاه دادند و البته چنانکه حدس می فرستید هیچکدام طرف توجه قرار نگرفت و تیمور تاش محکوم به زندان و جزای نقدی گردید. خلاصه وزیر دربار مقتدر ایران یعنی این مرد جاه طلب و باهوش و ذکاوت را پس از چند سال کساختنیش از اوج قدرتش به زندان قصر سرازیر کردند.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر علی بهزادی

آدرس: ایرانشهر شمالی، خیابان آذرشهر،

نیش فریدون شهر، شماره ۲۳

تلفن ۸۲۳۹۰۰-۸۲۴۴۲۶

چاپ: شرکت افست «سهامی عام»

(حروف چینی با ماشینهای کامپیوتری لاینوترون)

انیشتن (۱۸۷۹-۱۹۵۵) دانشمند و فیلسوف آلمانی دارای عقاید و افکار و تبعات در فیزیک و ریاضی و نجوم است. وی واضع فرضیه نسبیت، تر بعد چهارم، و کاشف انرژی اتمی میباشد. در زمینه قوه جاذبه، نجوم، حرکت ذرات، حرارت و قانون تشعشع، سنجش نور، و انبساط فوتوالکتریک تحقیقات عمیق به عمل آورد. به علت پیوستن به نازی ها به آمریکا مهاجرت کرد و به سن ۷۶ سالگی در همان جا درگذشت.

۱۴ - ارسطو

ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ قبل از میلاد) از فلاسفه یونان بود. او که معلم اول لقب گرفته واضع علم منطق، موجد فلسفه حقیقت پرستی، و مبتکر اولین رده بندی حیوانات میباشد. زیست شناسی و روانشناسی را او بنیاد نهاده تالیفات وی بسیار است.

۱۵ - لنین

ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴) موجد انقلاب کبیر روسیه و بنیانگذار ایدئولوژی حاکم بر شوروی میباشد. لنین مارکسیسم را که مارکس مطرح کرده بود بر حلقه اجرا درآورد و میزبان آن را در شوروی پیاده ساخت.

۱۶ - حضرت موسی

حضرت موسی (جدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد) معروف به موسی بن عمران، نوه یعقوب و برادر هارون از پیغمبران اولوالعزم در مضر متولد شد و دین یهود را بنیاد گذاشت. کتاب آسمانی او تورات است. او بود که قوم بنی اسرائیل را از مصر مهاجرت داد و به صحرائی سینا و از آنجا به کنعان برد.

۱۷ - داروین

چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) دانشمند انگلیسی صاحب فرضیه تطور و تکامل موجودات و مولف کتاب پرنجال (بنیاد انواع) و صاحب عقیده از نسل میمون بودن انسان است. مکتبی که او در زمینه علوم طبیعی بوجود آورد داروینیسم نام گرفت و موافقان و مخالفان بسیار پیدا کرد.

۱۸ - هوانگسائی

شی هوانگسائی (۲۱۰-۲۵۰ قبل از میلاد) وحدت سرزمین پهناور چین را عملی ساخت و پدر چین کهن

۱۹ - قیصر آگوست

قیصر آگوستوس (بعد از میلاد ۶۳-۱۴ قبل از میلاد) امپراطوری روم را بنیان گذاشت و نقشه جغرافیای اروپا و آسیا را تغییر داد.

۲۰ - مائو

مائوتسه تونگ (۱۸۹۶-۱۸۹۳) یکبار دیگر چین مستلانی شده را به وحدت رساند و رژیم کمونیستی را در چین مستقر ساخت. در زمان حیات پدر چین نو لقب گرفت.

۲۱ - جنگیزخان

جنگیزخان (۱۲۲۷-۱۱۶۲) سرسلسله سلاطین مغول و اسم مغولی اش تموجین بود او ابتدا چین را فتح کرد و سپس فتوحاتش را تا قسمت اعظم قاره آسیا گسترش داد. از جمله ایران را به خاک و خون کشید.

۲۲ - اقلیدس

اقلیدس (۳۰۶-۲۸۳ قبل از میلاد) کاشف هندسه اقلیدسی است وی که یونانی بود در اسکندریه سکونت داشت. کتاب (تحریر اقلیدس) منسوب به اوست.

۲۳ - لوتر

مارتین لوتر (۱۵۴۶-۱۴۸۳) مصلح معروف آئین مسیحیت و بنیانگذار آئین پروتستان میباشد. او بر ضد فساد کلیسای کاتولیک و سلطه پاپ ها قیام کرد. پاپ اورا تکفیر کرد و او نیز تکفیرنامه پاپ را در حضور جمع در آتش انداخت و سوزاند.

۲۴ - کوپرنیک

نیکلایز کوپرنیک (۱۵۴۳-۱۴۷۳) خالق دانش نجوم مدرن به شمار میآید. او لهستانی بود و نخستین کسی بود که به گردش ستارگان در مداری مخصوص بدور خورشید پی برد. وی حرکات انتقالی زمین و سیارات و قوانین مربوطه به آنها را تدوین کرد.

۲۵ - وات

جیمز وات (۱۸۱۹-۱۷۳۶) انگلیسی ماشین بخار را اختراع کرد کلمه وات که به معنی واحد قوه الکتریسته میباشد از اسم او گرفته شده است.

۲۶ - کنستانتین

کنستانتین کبیر (۳۳۷-۲۸۰) نخستین امپراطور مسیحی امپراطوری روم بود.

۲۷ - واشینگتن

جورج واشینگتن (۱۷۹۹-۱۷۳۲) ایالات متحده آمریکا را از جنگ استعمار انگلیس خارج کرد. وی که آمریکا را به استقلال رساند نخستین رئیس جمهوری آمریکا محسوب میشود.

۲۸ - فارادی

مایکل فارادی (۱۸۶۷-۱۷۹۱) کاشف و مخترع الکتروموتور و ژنراتور برق میباشد.

۲۹ - ماکسول

جیمز کلارک ماکسول (۱۸۷۹-۱۸۳۱) ریاضی دان و فیزیکدان اسکاتلندی مطالعات و کشفیاتی درباره نور و الکتریسته بعمل آورد و کتابی بنام (دوره الکتریسته و مغناطیس) تالیف نمود. (تئوری وحدت انرژی الکتریسته) از او است.

۳۰ - برادران رایت

ویلبر (۱۹۴۸-۱۸۷۱) و اورویل (۱۹۱۲-۱۸۶۷) نخستین کسی بودند که پرواز موتوری کردند.

۳۱ - لاوازیه

آنتون لاوازیه (۱۷۹۴-۱۷۴۳) ثابت کرد که سوختن هر چیزی عملی جز کسب اکسیژن یا اکسیداسیون نیست. اورا پدر شیمی جدید میدانند. قانون بقای ماده و طرز تسمیه عناصر مندره، کشف ترکیبات هوا از او است. لاوازیه در انقلاب فرانسه، سر خود را زیر گیوتین از دست داد.

۳۲ - فروید

زیگموند فروید (۱۹۳۹-۱۸۵۶) اطریشی بنیانگذار دانش پسیکوانالیز است. اورا پدر روانکاوی خوانده اند. فروید اکثر حالات روحی و تمایلات نفسانی انسان را ناشی از جاذبه جنسی میدانست.

۳۳ - اسکندر

اسکندر مقدونی (۳۲۳-۳۵۶ قبل از میلاد) فتوحات بسیار کرد تسختمشید را آتش زد و فرهنگ یونانی را تا هندوستان گسترش داد.

۳۴ - ناپلئون

ناپلئون بناپارت (۱۸۲۱-۱۷۶۹) امپراطور فرانسه و فاتح قسمت عظیمی از اروپا بود. او با فروختن مستعمره لوئیزیانای فرانسه به آمریکا به آمریکا امکان داد خوشتر را تا سواحل پاسیفیک بگستراند.

۳۵ - هیتلر

آدولف هیتلر (۱۹۴۵-۱۸۸۹) صدر اعظم آلمان و مؤسس حزب نازی

و بنیانگذار مکتب نازیسم بود. آتش جنگ دوم جهانی را او افروخت و باعث شد نقشه اروپا پس از جنگ دوم عوض شود.

۳۶ - شکسپیر

ویلیام شکسپیر (۱۶۱۶-۱۵۶۳) بزرگترین شاعر دراماتیک انگلستان است. درام های او عبارتند از: هاملت، هانری هشتم، تاجر ونیزی، هانری چهارم، هانری پنجم، ژولیوس سزار، اوتللو، مکبث، آنتونی و کلئوپاترا، پریکلس، طوفان، و هنری هشتم.

۳۷ - اسمیت

آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) مؤسس تئوری اقتصاد مدرن محسوب میشود.

۳۸ - ادیسن

توماس ادیسن (۱۹۳۲-۱۸۴۷) کاشف برق، صفحه موسیقی، و آکولماتور و صدها چیز دیگر میباشد.

۳۹ - لیونیهک

آنتون وان لیونیهک (۱۷۲۳-۱۶۳۲ میلادی) بیولوژیست هلندی بنیانگذار مکتب میکروبیولوژی میباشد.

۴۰ - افلاطون

افلاطون (۴۲۷-۴۲۷ قبل از میلاد) در کنار ارسطو مشهورترین فیلسوف یونان بشمار میرود. او شاگرد سقراط و معلم ارسطو بود کتاب (جمهوریت) معروف ترین اثر او است.

۴۱ - مارکنی

گالیمو مارکنی (۱۹۳۷-۱۸۴۷) ایتالیایی کاشف تلگراف بی سیم بود.

۴۲ - بتهوون

لودویگ وان بتهوون (۱۸۲۷-۱۷۷۰) بزرگترین آهنگساز تاریخ موسیقی میباشد. او که آلمانی بود در سال های آخر عمر ناشنوا شد. سمفونی های او شهرت جهانی دارند.

۴۳ - هاینرک

ورنر هاینرک (۱۹۷۶-۱۹۱۰) فیزیکدان معروف آلمانی مطالعاتی در زمینه اتم بعمل آورد و در ۱۹۳۲ جایزه نوبل گرفت.

۴۴ - بل

الکساندر گراهام بل (۱۹۲۲-۱۸۴۷) آمریکایی مخترع تلفن بود.

۴۵ - فلمینگ

بقیه در صفحه مقابل

الکساندر (۱۸۸۱-۱۹۵۵) انگلیسی داروی آنتی بیوتیک یعنی پنی سیلین را کشف کرد.

۴۶ - بولیوار
سیمون بولیوار (۱۷۸۳-۱۸۳۰) آزادکننده آمریکای لاتین محسوب میشود.

دندان پزشکی بود و نخستین کسی بود که بهنگام کشیدن دندان از اثر برای بیهوشی استفاده کرد.

۵۷ - هاروی
ویلیام هاروی (۱۵۷۸-۱۶۵۷) گردش خون در بدن را کشف کرد.

۶۹ - اروبر
ویلهلم در اروبر (۱۰۸۷-۱۰۲۷) انگلستان را فتح کرد.

۷۰ - جفرسن
توماس جفرسن (۱۸۲۶-۱۷۴۳) از روسای جمهوری آمریکا و تنظیم کننده اعلامیه استقلال آمریکا بود.

معروف ترین انارث هستند.

۸۰ - کندی

جان اف. کندی (۱۹۶۳-۱۹۱۷) از روسای جمهوری آمریکا (پروژه آپولو) - یا برنامه پیاده شدن انسان در کره ماه را تصویب کرد.

۸۱ - پینکوس

گریگوری پینکوس (۱۹۶۷-۱۹۰۳) قرص ضد آستنی را کشف کرد.

۸۲ - سوی ون تی

سوی ون تی (۶۰۴-۵۴۱) تجدید وحدت چین را عملی ساخت.

۸۳ - مانی

مانی (۲۷۷-۲۱۶) فیلسوف و دانشمند ایرانی مذهب جهانی مانویسم را بنیان نهاد.

۸۴ - گاما

واسکو دوگاما (۱۵۲۴-۱۴۶۰) راه دریائی آفریقا به هند را کشف کرد.

۸۵ - شارلمانی

شارلمانی یا شارل کبیر (۸۱۴-۷۴۲) امپراطوری غرب یا روم مقدس را بنیاد نهاد.

۸۶ - کوروش کبیر

کوروش کبیر (۵۲۹-۵۹۰) قبل از میلاد) شاهنشاه ایران امپراطوری ایران را به وجود آورد.

۸۷ - اوپلر

لئونارد اوپلر (۱۷۸۳-۱۷۰۱) ریاضی دان، فیزیکدان و منجم روشن محاسبه خط شعاع یا قطعه خط را کشف کرد.

۸۸ - ماکیاوول

نیکولو ماکیاوولی (۱۵۲۷-۱۴۶۹) نویسنده، مورخ و سیاستمدار ایتالیائی بنیانگذار مکتب ماکیاولیسم است. این مکتب برای نیل به مقصود هرگونه عملی را از ریا و تزویر گرفته تا دروغ و دغل و عوامفریبی را جایز میشمارد.

۸۹ - زرتشت

زرتشت (۵۵۱-۶۲۸) قبل از میلاد) او مذهب مارنسیسم را در ایران بنیاد نهاد که بعدها به مذهب زرتشتی معروف شد.

۹۰ - منس

منس (حدود ۳۱۰۰ قبل از میلاد) برای اولین بار وحدت مصر علیا و سفلی را تأمین کرد.

۹۱ - پترکبیر

پترکبیر (۱۷۲۵-۱۶۲۷) تزار روسیه دروازه های روسیه را به روی دانش و تکنولوژی غرب گشود و روسیه را از حالت تسخیر و عقب افتادگی به سوی تمدن و تجدد سوق داد.

۹۲ - منسیوس

منسیوس (۲۹۸-۳۷۱) قبل از میلاد) فیلسوف چینی افکار و تعالیم کنفوسیوس را تکامل و گسترش بخشید.

۹۳ - دالتون

جان دالتون (۱۸۴۴-۱۷۶۶) موجد تئوری اتمی بشمار میرود.

۹۴ - هومر

هومر (حدود ۸۰۰ قبل از میلاد) مشهورترین شاعر یونان باستان و اشعار حماسی وی شهرت تاریخی و جهانی دارند. دو اثر وی یعنی (ایلیاد) و (اودیسه) مشهورترین آثار ادبی جهان هستند.

۹۵ - الیزابت اول

الیزابت اول (۱۶۰۳-۱۵۳۳) ملکه انگلیس امپراطوری انگلیس را بنیاد نهاد.

۹۶ - ژوستینیان

ژوستینیان اول (۵۶۵-۴۸۳) امپراطور روم شرقی (قانون ژوستینیان) را که قرن های مستعادی مورد سرمشق قرار گرفت بنیاد گذاشت.

۹۷ - کپلر

جان کپلر (۱۶۳۰-۱۵۷۱) منجم و ریاضی دان آلمانی (قوانین کپلر) را در خصوص حرکات و گردش سیارات تنظیم کرد و ثابت نمود که مدار حرکات سیارات بیضی شکل است.

۹۸ - پیکاسو

پابلو پیکاسو (۱۹۷۳-۱۸۸۱) بنیانگذار مکتب کوبیسم در نقاشی متنفذترین نقاش قرن بیستم بود.

۹۹ - ماهویرا

ماهویرا (۵۲۷-۵۵۹) قبل از میلاد) هم عصر بودا مذهب (یانستی) را بنیان گذاشت.

۱۰۰ - بوهر

نیلز بوهر (۱۹۶۲-۱۸۸۵) دانمارکی تئوری های عملی درخشانی در زمینه های فیزیک و تحقیقات اتمی از خود بیادگار گذاشت و جایزه نوبل گرفت.

آنتوان هنری بکرل (۱۸۵۲-۱۹۰۸) کاشف رادیواکتیو به شمار می آید.

۵۹ - مندل

ژرژ مندل (۱۸۸۴-۱۸۲۲) دانشمند گیاه شناس اطریشی درباره توارث باره ای صفات در گیاهان و جانوران از طریق تناسل تحقیقات پرازش بعمل آورد و درباره توارث قانونی تنظیم کرد که به (قانون مندل) معروف است.

۶۰ - لیستر

جوزف لیستر (۱۹۱۲-۱۸۲۷) جراح انگلیسی نخستین کسی بود که مکتشفات باستور را در جراحی بکار برد و برای معالجه زخم ها از (آنتی سپسیس) استفاده کرد.

۶۱ - اوتو

نیکلوس اوتو (۱۸۹۱-۱۸۳۲) اولین موتور احتراقی چهار هنگامه را اختراع کرد.

۶۲ - داگر

لوئی داگر (۱۸۵۱-۱۷۸۷) فن عکاسی را کشف کرد.

۶۳ - استالین

ژوزف استالین (۱۹۵۳-۱۸۷۹) سیاستمدار و دیکتاتور شوروی بود. او با استراتژی اعمال زور اروپای شرقی را تحت نفوذ کرملین درآورد.

۶۴ - دکارت

رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی پدر فلسفه جدید شناخته شد. و آثار گرانبهائی در رشته فلسفه دارد مستد علمی تفکر از او است.

۶۵ - سزار

ژولیوس سزار (۴۴-۱۰۰) قبل از میلاد) تقویم ژولیان را بدعت گذاشت و فرانسه را به تصرف درآورد.

۶۶ - پیسارو

فرانسکو پیسارو (۱۹۴۱-۱۴۷۵) سردار اسپانیولی در ۱۵۳۱ میلادی سرزمین پرو را تصرف و تمدن اینکا را نابود کرد.

۶۷ - کورتز

هرناندو کورتز (۱۵۴۷-۱۴۸۵) مکزیک را برای اسپانیا فتح کرد.

۶۸ - ملکه ایزابل

ملکه ایزابلا اول (۱۵۰۴-۱۴۵۱) وحدت اسپانیا را تأمین و مخارج سفر کریستف کلمب را تقبل کرد.

۴۷ - کرامول

اولیور کرامول (۱۶۵۸-۱۵۹۹) در جنگ داخلی انگلیس، نیروهای تحت فرمان پارلمان را بر نیروهای تحت فرمان شاه پیروز کرد.

۴۸ - لاک

جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) نظریه پرداز معروف و فیلسوف انگلیسی کاشف قانون مشروطه و دمکراسی پارلمانی میباشد.

۴۹ - میکال آنژ

میکال آنژ (۱۵۶۴-۱۴۵۷) ایتالیائی در رشته های نقاشی، بیکر تراشی، معماری و شاعری نابغه بود. پیکره حضرت موسی، حضرت داود، شمایل مریم و عیسی و تصاویر نمازخانه سیکستین از شاهکارهای او است.

۵۰ - پاپ اوربان

پاپ اوربان دوم (۱۰۹۹-۱۰۴۲) جنگ های صلیبی را رهبری کرد.

۵۱ - خلیفه عمر

خلیفه عمر بن الخطاب (۶۴۴-۵۸۶) معروف به خلیفه ثانی، دخترش حفصه یکی از زوجات حضرت رسول (ص) بود. عمر پس از ابوبکر بخلاف رسید و قسمت عمده ایران را تسخیر کرد. شهادت در صف مسجد با قرا میخواست. عیایش چندین وصله داشت. وی پس از ده سال و نش ماه خلافت در ۵۵ سالگی و بهنگام نماز صبح بدست یکتفر ایرانی بنام فیروز ابولولوه نام کشته شد.

۵۲ - آسوکا

آسوکا (۲۳۲-۳۰۰) قبل از میلاد) پادشاه هند بود و بودائیسم را او در هند رواج داد.

۵۳ - اوگوستینوس

اوگوستینوس (۴۳۰-۳۵۴) از متنفذترین معلمان و مربیان کلیسا بود.

۵۴ - پلانک

ماکس پلانک (۱۹۴۷-۱۸۵۸) فیزیکدان آلمانی، برنده جایزه نوبل ۱۹۱۸ و بانی تئوری کمیت بود.

۵۵ - کالون

ژان کالون (۱۵۶۴-۱۵۰۹) از پیشوایان مذهبی فرانسه بود و عقاید لوتر و لوتریسم را ترویج کرد و فرقه مسیحی کالونیت ها را به وجود آورد.

۵۶ - مورتون

ویلیام مورتون (۱۸۶۸-۱۸۱۹)

مینماید. یکی از مهمترین عوامل توسعه نارضایتی سیاسی در خارج وجود جبهه ملی در اروپا و آمریکا است. با آنکه دولت از دانشجویان معین خارج برای کار در کشور دعوت می کند اما چون معمولاً مشاغل جالبی بآنها واگذار نمی شود و یا مشاغل مهم را به رهبران گروه های دانشجویی معین خارج می دهند لذا دانشجویان رغبتی به اجابت از دعوت دولت نشان نمی دهند، و به نوعی «خودتبعیدی» در اروپا و آمریکا دست می زنند.

* پیشنهاد مأموریت در خارج از کشور:

اگر تبعید اشخاص توسط دولت یا خودتبعیدی مخالفین به نتیجه نرسد راه سوئی وجود دارد که عبارت از دادن مأموریت هایی در خارج از کشور به مخالفین است. با این عمل نه تنها یک مخالف از صحنه سیاست ایران دور می شود بلکه احتمال دارد پراثر رضایتی که در مأموریت خود بدست می آورد نظری نسبت به سیاست ایران تغییر کند. او در خدمت شاه باقی میماند و رفتارش که نمودار هواخواهی او از سلطنت است به دقت مورد رسیدگی قرار میگیرد. بالاخره او از بایگ قدرت و یا هوادارانش جدا میشود. کم کم طرفدارانش با دیدن مأموریت جدید او، از او قطع امید کرده و بدنبال رهبر جدیدی میروند. این عمل در ایران سابقه ای طولانی دارد اما اخیراً پس عنوان یک طرح مؤثر زیاده تر از گذشته مورد استفاده قرار میگیرد. این جزئی از بازتاب قدرت شاه است که روز بروز افزایش می یابد، اما بهمان اندازه مأموریت خارج مخالف نیز ارزش دارد.

پس از جنگ جهانی دوم روابط بین المللی و نقش ایران در سیستم سیاست بین المللی هزارها جای خالی برای انجام چنین تبعیدی باز کرده است. پیش از پنجاه سفارت خانه ایرانی، سازمان ملل متحد و دفاتر منطقه ای و برنامه های مخصوص آن، سازمان پیمان مرکزی، تعدادی از تعهدات بین المللی دیگر ایران، باعث اعزام نمایندگان ایرانی به خارج از کشور میگردد. و شاه ایران به سرعت از این موقعیت ها استفاده می کند.

دکتر حسن ارسنجانی:

یکی از مشهورترین و مطلع ترین مخالفین سالهای اخیر دکتر حسن ارسنجانی بود. او از طرف شاه در خردادماه ۱۳۴۲ بعنوان سفیر ایران در ایتالیا منصوب میشود و تا اواخر سال ۱۳۴۳ در رم اقامت دارد. در این سال از مقام سفارت عزل و به تهران باز میگردد. دکتر ارسنجانی با تدریس

خصوصی حقوق خود را سرگرم می کند. اما باخطر سفارت یا تدریس خصوصی مشهور نمی شود ارسنجانی وزیر «جاه طلب و احساساتی» کشاورزی که اصلاحات ارضی ایران را در مدت صدارت دکتر امینی بآنجام میرساند، در آغاز دوران صدارت جانشین امینی نیز این برنامه را دنبال کرده و کنگره کشاورزان را در تهران برگزار می کند و بعد، از مقام وزارت استفاده نموده که مورد موافقت قرار میگیرد. این مسئله برای سیاست ایران بعنوان یک درس تلقی میگردد.

حسن ارسنجانی دفعه اول در صحنه سیاست ایران گل می کند. در سال ۱۳۴۴، زمانی که ۲۳ ساله است گروه «آزادی» را پایه گذاری میکند و به نشر روزنامه «داریا» میپردازد و در آن از اصطلاحات ارضی دفاع می کند. در همان سال گروه سیاسی او با حزب توده ادغام می شود اما ارسنجانی، شخصاً از قبول چنین موقعیتی سرباز میزند. در سال ۱۳۴۵ برای وکالت در مجلس انتخاب می شود. اما اعتبارنامه او بتصویب نمیرسد. بعدها خود در این مورد می نویسد: «قبل از اینکه بر کرسی وکالت تکیه بزنم مالکان و عوامل آنها که در مجلس بودند مرا تهدید کردند که حرفها و تهوریم را عوض کنم و عضو پارلمان بشوم در غیر اینصورت اعتبارنامه ام تصویب نخواهد شد. و چون نمی توانستم با خواست آنها کنار بیایم از مجلس رانده شدم».

زمانی که ارسنجانی برای بانک کشاورزی کار میکرد کم کم ارتقاء مقام یافت در این زمان است که با حمایت از خصوصیات قوام و رزم آراء به فعالیتهای سیاسی دست میزند. رزم آراء در سال ۱۳۳۰ به نخست وزیری رسید اما قبل از اینکه ارسنجانی بتواند از خوان نعمت نخست وزیر جدید برخوردار شود، رزم آراء ترور می شود. پس از اولین برکناری دکتر محمد مصدق که در سال ۱۳۳۱ انجام میگردد قوام به نخست وزیری برگزیده می شود و ارسنجانی در آن موقع به پشت معاونت نخست وزیر میرسد. اما قوام پس از سه روز در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ معزول و بار دیگر دکتر مصدق به مستند نخست وزیری تکیه میزند و یکبار دیگر ارسنجانی از صحنه سیاست خارج می شود.

در سال ۱۳۳۷، ارسنجانی خود را به علی امینی وابسته میکند. او سازمانی تشکیل میدهد که هدف اصلی آن رساندن امینی به نخست وزیری است. طرح بانکت مواجه می شود، برای اینکه امینی با رژیم همدست می شود تا دولت را از قدرت ساقط کند. سرانگیزه قوام که بعداً به ریاست اداره دوم ارتش میرسد و مستحب به حلقه رهبری است به زندان افکنده می شود. امینی از مقام خود که سفارت ایران در واشنگتن است برکنار می شود و ارسنجانی

توقیف میگردد.

بالاخره در خردادماه ۱۳۴۰ امینی به هدف خود میرسد و بعنوان نخست وزیر ایران انتخاب می شود و از ارسنجانی دعوت می کند تا به وزارت کشاورزی را قبول کند. ابتدا شاه حاضر به پذیرفتن ارسنجانی در هیئت دولت نیست اما برادر پافشاری

دکتر امینی، رضایت شاه جلب، و ارسنجانی به کابینه راه می یابد. در ظرف دو هفته او سمینار اصلاحات ارضی را که طرح آن از سال ۱۳۲۴ در مغزش بود پرا می کند. در سمینار او موضع خود را بطور کامل روشن میکند: «دیگر پیش از این نمی توان این سیستم قرون وسطانی را ادامه

داد... در این اصلاحات ارضی ما با عکس العمل جبهه ای روبرو هستیم که ۵۰ سال رژیم پارلمانی را بهدر داده و اکنون ما را با این مسئله روبرو میکند که انقلاب سرخ یا سفید را بپذیریم. اگر مملکت در حالت فعلی باقی بماند منفجر خواهد شد.» «ادامه دارد»

آزادی و حیثیت انسانی

ترجمه و تألیف:
سید محمدعلی جمالزاده
چاپ سوم منتشر شد

انتشارات امیرکبیر

مؤسسه انتشارات امیرکبیر



مصدق، نفت، کودتا

ترجمه: محمود تقضلی
گوشه های مکتوم از تاریخ
معاصر ایران منتشر شد.

انتشارات امیرکبیر

ژان بی نقاب

اثر: ایشی روکاوازاکی
ترجمه: مهدی نراقی منتشر شد
خواندن این دو کتاب ما را به
حقایق انقلاب دو کشور آسیایی
در خاور دور و نزدیک آشنا میسازد

انتشارات امیرکبیر

تاریخ اندیشه اجتماعی

از جامعه ابتدائی، جامعه جدید
اثر: بارنز و بکر
ترجمه و اقتباس: جواد یوسفیان و
علی اصغر مجیدی منتشر شد.

شرکت سهامی کتابهای جیبی

ایران بر ضد شاه

اثر: احمد فاروقی
ژان لو - روبریه



ارژنگ اورنگ

فرزند آقای قدرت اله اورنگ دانش آموز کلاس اول دبستان جهان بهتر در بین همکلاسان خود با معدل بیست رتبه اول را احراز نموده امیدواریم ارژنگ عزیز در تمام دوران تحصیلی این چنین موفق و افتخار آمیز باشد



سپیده محمودی مستقلاتی که از دانش آموزان ساعی دبستان مشایخی است بین ۱۴۰ نفر از همکلاسان خود با معدل ۲۰ رتبه اول را احراز کرده است



مصطفی شریفی شاگرد ممتاز کلاس اول دبستان انصاری با معدل ۲۰



و ستارحیم صالحی که با معدل ۲۰ در دبستان ترانه نو شاگرد ممتاز شده است.



دوشیزه شهلا چاموسی دانش آموز رتبه اول کلاس اول دبستان دخترانه معمار قصری



علی دیبامهر شاگرد ممتاز کلاس اول دبستان پرندیس

دخترک پیشرفت و پرسید:

— معذرت میخوام. ممکن است استان را بمن بگوئید؟

دخترک جواب داد: لودمیلا، راستی عکسهای خودتان را که روی پیشخوان گذاشته و فراموش کرده بودید یا خودتان ببرید من برداشتم عکسهای قشنگی بودند اسم شما چیست؟

— اسم من پاشکا، آریا اجازه میدید شما را به سینمای (کلوزتوم) دعوت کنم؟ فیلم قشنگ و جالبی بنام (دختر میلیونی) نشان میدهند، سری اولش است.

— نه نمیتوانم بیایم. پدرم اجازه نمیدهد.

— پس مخفیانه بیا.

— وای خدا نکنند. زیرا اگر چنین کاری بکنم دیگر جرات بساز گشتن بهخانه را نخواهم داشت اصلا شما نمیتوانید تصور کنید که پدر و مادرم چقدر نسبت بمن سختگیری می کنند. ما در محله (استرئسکا) خیابان (پروزیورنی) که خیلی از اینجا دور نیست، در خانه شماره دو منزل داریم. — لافا بلگو به پیغم مرا دوست دارید؟

— نمیدانم، هنوز هر اینباره فکر نکرده ام پدرم برگشت.

هنوز پاشکا دستش را برای برتاب حلقه بلند نکرده بود که متوجه شد پیرمرد با نگاهیانی پراز غضب به لودمیلا مینگرد.

پاشکا که هوا را پس دید، حلقه را انداخت و از مغازه بیرون رفت. و وقتی هفته دیگر بازگشت دکه را بسته یافت. تازه آنموقع بود که پاشکا، پیشگونی های زن کولی را بپیدا آورد که گفته بود: «پیرمردی خودش را بین شماها حائل خواهد کرد... در این عشق یک یا چند کاردرل سرچسته ای را بعهده دارند... در لابلای خطوط کف دست تو طوطی سبز رنگی را هم مشاهده میکنم...» پاشکا راه (پروزیورنی) را پیش گرفت.

آن روز یکی از روزهای گرم و آفتابی پائیز بود. و در آنجا، یعنی درست روبروی یک کلیسای قدیمی خانه شماره دو، عرض اندام میکرد چند قدیمی با آن فاصله داشت که صدائی بگوشش رسید، همینکه سر برگردانید، مرد فقیری را دید که دسته ارگی را میچرخاند و از آن صدا در میآورد. روی ارگ طوطی سبز رنگی نشسته بود، لحظه ای بعد یکی از پنجره های طبقه دوم باز شد، دست لطیفی از آن بیرون آمد و سکه ای را جلوی پای ارگ نواز انداخت.

پاشکا، در شکاف پرده ضخیمی که پشت پنجره آویخته بود، چهره زیبای لودمیلا را تشخیص داد. دیگر معطل نشد با اشاره دست از لودمیلا رنگ پریده خواش کرد که پائین بیاید و داد زد:

لودمیلا بدون تو زندگی بر من حرام شده است.

ناگهان زن جاق و چله و بد هیبتی پشت پنجره ظاهر شد با یک تکان لودمیلا را پکناری برتاب کرد پاشکا مایوس و سرخورده به خانه برگشت اما دو هفته تمام آنی از یاد لودمیلا غافل نبود، در کابوس و در رویا با او راز و نیاز میکرد و قربان صدقه اش میرفت یکشنبه سومین هفته بود که از جای برخاست، مویش را شانه زد، و بهترین لباسش را پوشید و بسوی (پروزیورنی) برآه افتاد.

وقتی بمنزل لودمیلا رسید، بلا درنگ از پله ها بالا رفت و در طبقه دوم رنگ را بصدا در آورد. خود لودمیلا در روبروی او گشود. و چون چشمش باو افتاد خشکش زد. پاشکا بدون آنکه توجهی بدخترک بکند بدون اطاقی که پدر و مادر لودمیلا مشغول صرف چائی بودند وارد شد و بدون آنکه بآنها مجال فرصتی را بدهد گفت:

— روز بخیر باید مرا به بخشید که اینطور سرزده تو آمدم، من آمده ام بشما بگویم که لودمیلا را میسرستم و بدون او نمیتوانم زندگی بکنم باینجهت قصد ازدواج با او را دارم. پدر لودمیلا غرض کتان فریاد زد: خوب گوش کن، پسره جعلت هرگز دختر من زن تو نخواهد شد آب پاکتی را روی دست ریختم زود گورت را گم کن.

پاشکا در حالیکه لبهایش را از فرط عصبانیت بهم میفشرد، از خانه بیرون رفت، از آنجا مستقیما به بازار (سوخاروکا) رفت و بیست تا کارد بلند و تیز دسته چوبی خرید سپس پنجاه شصت تا حلقه هم ابداع نمود و بمنزل رفت.

دیگر از آن بعد روزهای یکشنبه کسی پاشکا را ندید در اطاقش یک قفسه در ردیفی عین قفسه های دکه پدر لودمیلا درست کرده و کاردها را نیز پله های قفسه فرو نموده بود و با حلقه ها مرتباً تمرین میکرد همسایگانی که در طبقه پائین زندگی میکردند از اطاق صداهای عجیب و غریبی می شنیدند و بخودشان میگفتند: پاشکا تا نصفه های شب ماندولین تسمین میکند.

هیچکس از حوادثی که در اطاق او میگذشت خبر نداشت سرانجام وقتی یسخها ذوب شدند پرتوی خورشید گرمی یافت، جهان دوباره زیبا شد، سبزه و شکوفه در همه جا دیده میشد. در اسکله مغازها دوباره باز شدند و مردم برای کرایه کردن قایقها هجوم بردند و شبها بسولوار از جمعیت میجوئید. دکان پیرمرد هم باز شد درون مغازه مثل سابق شلوغ بود، صدای هیاهو و خنده بگوش میرسید. پاشکا دیگر فرصت را از دست نداد، با تنه اش برای خودش راه باز کرد. قلبش میطپید و چشمهایش بشدت برق میزد. لودمیلا در آنسوی پیشخوان مشغول برداشتن حلقه های بهدفع نخورده از روی زمین بود. پاشکا در حالیکه

بشدت رنگ از رویش پریده بود بدون آنکه به پیرمرد عینکی نگاه بکند، اشاره ای به لودمیلا نمود. لودمیلا حلقه ای بدست او داد و نیز یک روبل بروی پیشخوان برتاب کرد.

حلقه ای را بلند کرد، کاری را که زیر یکی از بالالایکاها قرار داشت نشانه گرفت. ثانیه ای بعد حلقه بگردن کارد افتاده بود و تلو تلو می خورد جمعیت فریاد تحسین برآورد پیرمرد عینکی لحظه ای از تعجب بی حرکت ماند، سپس بیینی اش را مالید و دست دراز کرد بالالایکا را برداشت و جلوی پاشکا روی میز قرار داد. پاشکا بالالایکا را با دستش پکناری زد حلقه دوم را برداشت و یک سید شیرینی را نشانه گرفت این حلقه نیز بهخطا نرفت جمعیت دیگر سر از پا نمیشناخت، همه با چشمهایی تعجب زده باین جوانک خوش شانس مینگریستند. تا اینموقع پیرمرد هنوز فرصت نکرده بود خوب بهچهره این آدم خوش شانس دقیق شود پاشکا این بار یکدفعه پنج روبل روی میز انداخت و پنج حلقه گرفت و با برتاب آن پنج حلقه جوایز اساسی دکان یعنی سماور نیکلای پیراهن تولستوی، گرامافون، نیمچکمه، و یک گسلمان بزرگ را صاحب شد. سکوت مرگباری در دکه حکمفرما شده بود. هیچکس از جانی که ایستاده بود تکان نمیخورد. پیرمرد سرش را بسوی پاشکا برگردانید و همه بخوبی دیدند که در چشمهای او تشویش و نگرانی بشدت موج میزند. روی پیشانی او قطرات درشت عرق میسرخشد. شلوارش را بطوری بالا کشید که همه خیال کردند شلوارش غفلتا برایش گنجد شده است پاشکا آنجا ایستاده پاهایش را از هم باز کرده بود و با چند حلقه که بدست داشت بازی میکرد

پاشکا در این لحظه با لحن عفو روانه ای، رو به پدر لودمیلا کرد و گفت: دربار لودمیلا عقیده ات عوض نشد؟ من بدون لودمیلا نمیتوانم زندگی کنم. فهمیدی؟ پیرمرد جواب داد: فضولی نکن. برای دهنش زیاد است. پاشکا پرسید: گفتی نه؟ بسیار خوب. منتظر همین حرف بودم.

سپس یک روبل کف دست یکی از بچه ها گذاشت و گفت: دادش یک گاری صدا کن. یک باربر هم بیآور. تا سماور و بقیه اسبابها را که خواهم برد بار کند. بعد رو به پیرمرد کرد و گفت: پایا این ده روبل را بگیر ده تا حلقه دیگر بده من. در آن لحظه مثل آن بود که اصلا از رحم و انصاف بونی نبرده است پس از چند دقیقه هر ده حلقه را به گردن کاردها نشانید. پیرمرد با ناراحتی و با دستی لرزان جوایز را یکی یکی روی پیشخوان میچید و قفسه ها داشتند خالی میشدند.

پوشکا بقدری در انداختن حلقه ها مهارت نشان میداد که اصلا در موقع

انداختن آن بهدفع نمینگریست مردم سخت بهیجان آمده بودند و بستن جوانک بظاهر خوش شانس سخت ابراز احساسات مینمودند. قیافه و وضع پاشکا لحظه به لحظه تهدیدآمیزتر میشد. پنج دقیقه بعد کوچکترین شیشی در قفسه ها دیده نمی شد.

پاشکا با آستین کتتش عرق پیشانی اش را پاک کرد. مردم تا اندازه ای متفرق شدند. گاری بزرگی جلوی در دکان دیده میشد. پاشکا به باربر قوی هیکلی که همراه گاری آمده بود گفت:

لطفا همه را بار کنی. پدر لودمیلا با بیچارگی خاصی پرسید:

آخر چرا این بلا را سر من آوردی با این همه اشیاء میخوای چه کنی؟ هیچی، همه را بار میکنم، کنار دریا میبرم، آنوقت همه کارها سر برآست میشود.

پیرمرد مانند پیرزنی به گریه در آمد و گفت:

آخر این چه خاکی است که پسر من ریختی؟ رفیق، اینها وسیله کسب و روزی من بودند. ارزششان از هزار روبل هم بیشتر است آخر خدا را خوش نمیآید.

از بین جمعیت باقیمانده چند نفری برای کمک بحمل اشیاء داوطلبانه پیش آمدند. عرابه در بسین هورای جمعیت بحرکت در آمد و چند دقیقه بعد کنار دریا توقف کرد.

پاشکا دست دراز کرد یک جفت نیمچکمه را برداشت و به دریا انداخت. پیرمرد که تا آنجا دنبال عرابه آمده بود چون دید که پاشکا شوخی نمیکند

بقیه سربا س رکن الدین

تدریس و بحث من باب مثل از روش اقتصادی دولت انتقاد کرده و حال آنکه آقای غفاری متکرر است که انتقادی از دولت کرده باشند.

اگر چه چنین بیاناتی بهمین دلیل در دفعه اول مشارالیه را تیرنه نموده ولی سوء نیت و گزارش های شدید و برخلاف واقع آقای سرباس مختار باعث شده است که مشارالیه را اول به سه ماه و بعد بیک سال ونیم حبس محکوم و پس از انقضای محکومیت هم با تنظیم پرونده دیگری قریب دو ماه ونیم او را بازداشت غیر قانونی نماید.

کیفرخواست پس از این مطالب دلائل اتهام آقای سرباس مختار در مورد مداخله در پرونده محسن جهانسوز را بشرح زیر ذکر می کند.

الف نامه شماره ۱۰۵۶۶۷-۳۶۳۷۷ مورخ ۱۸/۲/۲۵ وزارت جنگ بداراره نهمربانی فرمان مطاع اعلیحضرت هاین شاهنشاهی در مورد سهام الدین غفاری جزء متهمین بشرکت در عملیات جهانسوزی که از طرف دادگاه زمان جنگ تبرئه گردیده شرفصلور یافته است:

«تا نهمربانی تصدیق نکند که غفاری تقصیر نداشته قبول نخواهم کرد.» اینک با اعلام اینکته مشارالیه در دادگاه زمان جنگ دانی به سه ماه زندان

داد زد:

رفیق، یکدقیقه دست نگهدار. پاشکا گفت:

پدر چرا بیخود وقت مرا میگیری این تامل برای آخرین بار است تو را از هستی ساقط کرده ام خودم را هم نفقه میکنم. بنابر این میخواهی بکسب و کارت برسی، اجازه بده من با دخترت لودمیلا عروسی کنم. پیرمرد با صدائی لرزان و ناجار جواب داد: قبول دارم. لودمیلا مال تو، اینها مال من.

سپس سرش را میان دستهایش مخفی کرد و مشغول گریستن شد. پاشکا رو به جمعیت کرد و با لحنی تحکم آمیز گفت:

رفقا، نمایش پایان رسیده خواهش می کنم متفرق شوید.

در اینموقع لودمیلا که از دور ناظر معرکه بود پیش دوید و خودش را باغوش پاشکا انداخت. پاشکا چنان با احتیاط لودمیلا را در آغوش گرفت که همه خیال کردند مسجسه چینی گرانقیمتی را در بغل دارد و میترسد اگر اندکی بیشتر فشار دهد بشکند و خرد شود.

لودمیلا ذوق کتان در گوش پاشکا گفت:

میدانستم بالاخره زور تو بزور پدرم خواهد چربید.

لودمیلا عزیزم، لازم نبود تو بدانی زیرا تا جهان، جهان بوده عشق بر موانع سر راهش پیروز شده است اکنون بگو ببینم مرا بیشتر دوست داری یا عکسهایم را، لودمیلا با ناز جواب داد:

هیچکدام را، فقط عشقم را.

پایان

محکوم گردیده در اجرای فرمان مبارک مقتضی است قدغن فرمایند نظریه اعلام دارند تا مراتب بشرفرض پیشگاه شاهانه برسد.

که از این نامه قدرت سرباس مختار حتی در امور لشکری بسخوش مشاهده میشود. زیرا این نامه از طرف آقای مختار نوشته شده است «قوری اداره سیاسی جریان پرونده مشارالیه و اعتراضاتی که کرده است با اظهار نظر گزارش شود»

و بعداً به موجب نامه شماره ۸۶۸/۳۵۴ مورخ ۱۹/۱۰/۵ بهوزارت جنگ باضمای مختار نوشته شد. «وزارت جنگ. مسطورفاً باپلاغیه مطاع مبارک راجع به سهام الدین غفاری بعرض میرساند طبق پرونده اسرو بازجویی هائی که از محسن جهانسوزی، سهام الدین غفاری و احمدعلی سپهر آمده خلاصه آن بقرار زیر است.

غفاری مزبور در دانشنامه (گلاس) برخلاف مقررات دانشکده مذاکرات نموده و حتی دانشجویان را هم برای روزهای معین بمنزل خود دعوت کرده، پس از حضور جهانسوزی در منزل او مفرضانه از کودتا و هزینه زیاده آهن و اینکه باید راه آهن از تبریز به سمرقندوستان اتصال پیدا کند و نفوذ انگلیسیها در خلیج فارس مذاکراتی نموده و اظهار کرده است برای اصلاح امور جهانسوزی چند نفر را به مشارالیه معرفی کند تا راجع به بطرز اقدام باو آموزشی دهد. ادامه دارد»

بقیه بیادم گریه کن

خلاصه هر کس که توی کشورمان زندگی میکند باید که با هم دست به دست بدهیم تا ظلم و ستم را ریشه کن کنیم و آنوقت معنی آزادی و آزاد زیستن را که حق مسلم هر انسان زنده‌ای است بفهمیم.

مادر مثل اینست که خیلی قلم‌فرسایی کردم مرا به بخش. اما باز هم از تو می‌خواهم که قدری عاقلانه‌تر بسندیشی هر چند با آن روشنی و بینش دقیق و صحیحی که از تو سراغ دارم میدانم که احتیاجی به این حرفها نداری.

نگران منم مباش مراقب خودم هستم و بیشتر اوقات را با دکترا به بحث و درس و جلسه می‌گذرانیم و تا کنون از او خیلی چیزها یاد گرفته و آموختم. راستی پهلوزان را فرستادم و جایش اینجا پیش من خیلی خالی است نمیدانم تا کنون بدستانت رسیده یا نه

حال قناری‌ها جطور است امیدوارم که خوب و سر حال باشند.

قربانت دخترت (پرنده)

سه‌شنبه چهارم بهمن

سلام به مادر خوب و عزیزم. نامه بر لطف و محبت یک ساعت پیش به دستم رسید نمیدانی چقدر خوشحال شدم و شادیم وقتی بیشتر شد که از خلال نوشته‌های فهمیدم که با من چقدر هم عقیده‌های و واقعیات را به خوبی درک کرده‌ای و از نگرانی و دغدغه‌ی خاطرت تا حدودی کاسته شده است.

آفرین بر تو مادر شجاع. در جانی از نامه‌ات که نوشته‌ای (دخترم عقیده تو و هم‌فکران را محترم می‌شمارم و با همگی شما یک دل و یک صدا می‌گویم باید تا پای جان برای هر و جب از خاک وطن و رهائی و آزادی آن و مردم شریفش ایستاد) سیلاب اشک را از چشمانم سرازیر کرد.

مادر باید از وطن از آب و خاک دور باشی تا بدانی هر ذره از آن چقدر برایت عزیز و ارزشمند است و هر ثانیه از نفس کشیدن در هوایش تا چه حد برایت پُرارج و حیاتبخش است.

مادر دیگر برایت واضح‌تر می‌نویسم ما گروهی را تشکیل داده‌ایم و هر کدام به سهم خود تلاش‌هایی را برای رهائی و استقلال کشور و مردم از زیر سلطه‌ی ظلم و جور آغاز کرده‌ایم و مرتب نیز با گروه‌های دیگر در دور افتاده‌ترین نقاط دنیا در تماس و مبادله هستیم و امیدوارم که بالاخره موفقیت نصیب ما بشود.

اشاره کرده‌ای که از دکتر بیشتر بنویسم و نوشته‌ای مثل اینست که خبرهایی هست.

آری مادر من او را صمیمانه و عاشقانه دوست می‌دارم و دوشادوش

او سرگرم مبارزه و تلاش هستم او هم با اینکه تا کنون مستقیم به من ابراز عشق و علاقه نکرده است اما رفتار و گفتارش و مراقبت‌هایی که از من می‌کند کاملاً گویا و مؤید عشق و علاقه‌ای پاک و صمیمانه است که بمن دارد.

همین دیروز بود که او با افسوس می‌گفت: (پرنده) اگر بدانی چقدر دلم می‌خواهد که یک روزی به ایران باز گردم و توی خیابانها و کسوجهای غبارآلوده و شلوغ شهرمان برسه بزنم آه... که چقدر دلم برای لب‌فروش پیر سر کوجه که با صدای بلند مرتب فریاد می‌کشید داغ دارم لبو. تسووری دارم لبو تنگ شده گاهی اوقات صدایش آن چنان توی گوشم می‌پیچد که فکر میکنم همین پشت سرم ایستاده و بخار روی لبواش را که توی سرمای هوا غلیظتر می‌نمود و توی فضا بخش می‌شد انگار که با چشمهای میبینم. بعد برای اولین بار دستهای مرا توی دستهایش گرفت و گفت: اما دلم می‌خواهد هر کجا که می‌روم و هر کسی را که می‌بینم تو هم کنارم باشی پرنده وجود تو بمن گرمی میدهد و مرا در برابر مشکلات مقاوم‌تر می‌کند.

اندوه آشکاری را توی چشمهایش می‌دیدم از او پرسیدم: دکتر چرا تو همیشه نگران و مضطربی سایه غمی که اکثر اوقات در نگاهت هست برای چیست؟ خنده تسلیخی روی لبهایش نشست و گفت: پرنده تسو هنوز خیلی جوانی و خام و بی‌تجربه نمیدانی که راهی که ما و امثال ما می‌رویم یک کوره راه گنگ و تاریک و مبهم است نمیدانی این لحظه که هستیم و یکدیگر را داریم شاید لحظه بعدش دیگر نباشیم.

ما برای خلقمان برای وطنمان در نبرد و پیکاریم اما فرومایگان و دست‌نشانده‌گان رژیم نمیدانی که چگونه چون افعی در پی شکار ما و آشامیدن خون ما هستند پرنده من نمی‌توانم هرگز از هدف و عقیده‌ای که دارم دست بکنم و به راهی دیگر به جز این راه بروم اما تسو هنوز خیلی جوانی با اینکه حتی از گفتن و پیشنهاد کردنش ناراحت هستم اما از تسو می‌خواهم که از این راه بر پیچ و خم بازگردد و براه خودت و سرنوشتت بروی و تحصیل را دنبال کنی و....

مادر. بغض آن چنان گلویم را گرفته بود که داشتم خفه می‌شدم به ناگاهان به گریه افتادم و تا مدت‌ها حق بی‌امان گریه‌ام بند نمی‌آمد. دلم از این سوخته بود که چرا باید این چنین در نظر او سطحی و بی‌ارزش باشم با خنونت و صریحاً به او گفتم که دیگر درباره عقیده و خواستها و افکار من تصمیم نگیرد و حرف نزند و او آنچنان با محبت و ستایش گرانه نگاه کرد که هنوز نگاهش جلوی چشمانم جان می‌گیرد و می‌درخشد.

مادر از این که برایت عقده‌گشائی و درد دل کردم نمیدانی چقدر دلم باز شد و سبک شدم آخر مادر خوبم منکه توی این دنیای بزرگ

جز تو کسی را ندارم همیشه همه حرفهایم همه در دایم برای تو بوده تونی که از بهترین مادرهای روی زمینی نمیدانی چقدر به وجودت افتخار می‌کنم و همیشه یاد تو تسلی دلم است.

میدانم که خسته‌ات کردم اما دلم می‌خواهد باز هم برایت بنویسم خیلی دلم می‌خواهد که کارهای بزرگتری انجام بدهم. می‌خواهم سهم و دینی را برای وطن که گوشت و پوست و خون من از آن پرورش یافته ادا کنم امیدوارم که بتوانم.

برای من دُعا کن مادر (پرنده)

دوشنبه پانزدهم بهمن

سلام مادر چقدر دلم می‌خواست که این روزها در کنارت بودم مادر از وضع بچه‌های گروه پرسیده بودی متأسفانه باز یکی از بچه‌ها گرفتار شده و همه ما سخت غمگین و مضطربیم نمی‌دانیم که به سرک بیچاره چه آمده است و تلاشمان هم برای ردیابی از او تا کنون به نتیجه نرسیده است.

دو روز پیش جلسه داشتیم قرار است یک سری کتاب و نشریه و اعلامیه تازه رسیده را به ایران بفرستیم هر کدام رأی و نظری داشتند ولی هیچ کدام قابل اجراء نبود

اما من پیشنهاد دادم که چون به زنها کمتر سوءظن می‌پسند این مأموریت را به من واگذار کنند اکثراً با من موافق بودند اما دکتر شدیداً با این نظریه مخالفت کرد و سعی میکند که مرا از این کار باز دارد اول با التماس و خواهش و بعد با خنونت گفت: میدانی دختر که این یک ریسک است؟ میدانی چه سرنوشتی در انتظارت هست؟ اگر گیر بگیری آنقدر شکنجه‌ات میدهند که تا با همه ما را لو بدهی و یا اینکه زیر شکنجه های آنها بمیری.

خلاصه اینکه سعی میکند توی دل مرا خالی کند. اما مادر نمی‌داند که من در این مدت چقدر مقاوم صیقل یافته شده‌ام و این خطر و ریسک را با جان و دل خواهم پذیرفت.

آه.... مادر ترا به خدا خودت را ناراحت نکن اشکها را فرصت نده تا از چشمانت جاری بشوند صبور و شجاع باش و بیاد این همه خونهای که تا کنون ریخته بیفت آنها همه در راه آرمانها و هدفهای مردمی و والایشان این چنین به هلاکت رسیده‌اند و ناکام شهید گردیده‌اند.

مادر من می‌روم و این مأموریت را با جان و دل می‌پذیرم اگر که توانستم و با موفقیت بازگشتم که بسیار راضی و خوشحال خواهم بود و اگر نه و گرفتار شدم....

باز هم می‌گویم خون من از خون دیگران رنگین‌تر نیست. مادر این چنین وحشت مکن. من همه عمر بتو افتخار کرده‌ام و حال از همیشه عزم ترا بیشتر دوست دارم و در برابر سپید و سیاه

گذشتها و فداکاری‌ها و بردباری‌های که در زندگی برایم کرده‌ای سرعظیم و تکریم فرود می‌آورم. مادر. دستت را می‌بوسم صورت زیبایت را می‌بوسم و بدان همیشه به یادت هستم. آه.... مادر خواهش میکنم اشکهایت را پاک کن و لبخند بزن.

اما اگر بعد از این نامه‌ای از من

بقیه احمد شاه

خدایارخان بنام اینکه چشمش درست نمی‌بیند و کسالت قد او را آزار میدهد خود را از صحنه سیاست کنار کشید حتی پست‌های مهمی را که رضاخان به او پیشنهاد نموده بود رد کرد.

باز از دخترش شنیدم با اینکه هم مدرسه و هم کلاس اشرف و شمس بود ولی پدر نمیکشاد دخترش در دربار رضاخان رفت‌وآمد داشته باشد حتی در اوایل سلطنت محمدرضا پهلوی یکی دوبار شاه سابق از خدایارخان دعوت مینماید و با او به‌طور خصوصی ناهار می‌خورد و حتی خودش با دست خود سوپ در بشقاب خدایارخان میریزد و بنام اینکه رضاخان از خاطرات گذشته که با او برای کتاب (مأموریت در وطن) استفاده نماید و حتی به او پیشنهاد ستاوری مینماید ولی خدایارخان باز ندیدن چشم و پیری را بهانه قرار میدهد و قبول نمی‌کند.

در این باره این خاطره نیز گفتمی است که پسر سرلشکر خدایارخان به‌نام نصرت‌الله خان با و لیه‌مد در دبستان مخصوص همکلاس بود. روزی و لیه‌مد به او می‌گوید برو برای من یک لیوان آب بیاور.

پسر خدایارخان از این موضوع ناراحت می‌شود و جریان را برای پدرش شرح می‌دهد. خدایارخان هم می‌گوید که دیگر به آن مدرسه نرود. روزی رضاخان از سرلشگر خدایارخان می‌پرسد که چرا پسرش به مدرسه نمی‌رود. خدایارخان می‌گوید پسر دچار حصه شده است. رضاخان

بقیه شریا از طلاق تا

سربازان اعزامی ارتش چندین ماهی در دامنه‌های بختیاری پسر بودند یکتو حال جنگ و گریز وجود داشت یعنی ابوالقاسم خان در آنسوی کوه باسگاهی را خلع سلاح میکرد و سربازان این سوی کوه چند فرسنگی عقب و جلو میرفتند و سعی میشد برخورد عده‌ای روی نهد.

در آن پجوه تظاهرات و حوادث خیابانی و زد و خورد احزاب مختلف با یکدیگر و محیط مسمومی که چرایند مختلف السلک ایجاد کرده بودند و توطئه‌های دولتهای بزرگ و محاصره دریائی ایران بوسیله انگلیسیها و جلوگیری از صدور نفت ایران این

بدستت نرسید آنگاه که در بهار هزاران لاله خونین جگر می‌روید و هر زمستان که درخت کوچک توی باغچه حیاط دوباره گل بیخ به شاخه می‌آورد و بوی عطر دل‌انگیز آن در فضای خانه پراکنده می‌شود آن گلها را ببوی و بیوس و.... بیادم گریه کن.... مادر

پایان

که می‌دانسته موضوع از چه قرار است می‌گوید پس به سرعوی پسرش هم بگو دیگر به مدرسه و لیه‌مد نرود چون ممکنست بوی حصه و لیه‌مد را مرضی کند در نتیجه سرعوی نصرت‌الله خان هم دیگر به آن مدرسه نمی‌رود شاید سیاست خدایارخان درست بود که چه در عهد پدر و چه در عهد پسر شغلی را قبول نکرد چه بسا او هم مانند سایر رجال که مورد غضب رضاخان قرار گرفتند گرفتار می‌شد ولی برعکس او سرلشگر کریم آقا پوزرجمهری تا آخر عمر غلامی را بجان خرید و شهرداری تهران هم رسید و خیابان پوزرجمهری تهران هم بنام او نامگذاری شد.

بهر صورت شاید از خاطرات دور افتادیم در گذشته گفتیم فاطمه خانمی بود که صندوقدار خاتم بدرالملوک بود و دختری شاداب و خوش‌بروو با قیافه زیبای روستائی داشت البته در اندرون خدمتگزاران و خواجهمسرایان زیاد بودند یکی هم دایه احمدشاه بود که زنی زیبا و با قدرت و صاحب‌اختیار شمرده میشد بطوریکه ملکه جهان که مادرشور بود ولی کاری بکار عروس و عروسان خود نداشت ولی برعکس او دایه شاه طوری بود که همه اهل اندرون زیر نفوذ او بودند یکتو یکی از خواجهمسرایان با اجازه فاطمه خانم به‌اطاق بدرالملوک وارد میشد و بستانه‌ای را روی زمین جلوی بدرالملوک می‌گذاشت.

بدرالملوک از دیدن بستانه با شادی بسیاری از جا برمیخیزد و از کیف مسخلی زرنگی رنگ یک سکه کوچک احمدی که بستان (افرنسی) معروف بود بدست خواجهمسرا میدهد و بستانه را باز می‌کند. ادامه دارد

مسئله نیز گریه به گریه‌های دولت افزوده بود و معلوم نبود هدف این خان بختیاری از این آشوب چیست.

نگارنده به‌خاطر می‌آورد یکی از مجلات که در آن سالها به‌نوشتن رپرتاژهای پرسروصدا شهرت داشت گزارشی زیر عنوان (بخت برگشته در مقابل بخت یار) بطبع رسانیده و قضیه را اینطور توجیه کرده بود که بزودی ابوالقاسم خان بختیار بدست سرهنگ تیمور بختیار قلع و قمع خواهد شد و لابد بختیار سر بریده قوم و خویش خود را به تهران خواهد آورد و بیای دولت خواهد افکند.

پس از مدتی قیام ابوالقاسم خان بختیاری خوابید و بصورتی عجیب و مرموز غائله پایان یافت و بختیار بعنوان فرمانده تیپ مستقل کرمانشاه بآن شهر فرستاده شد. ادامه دارد



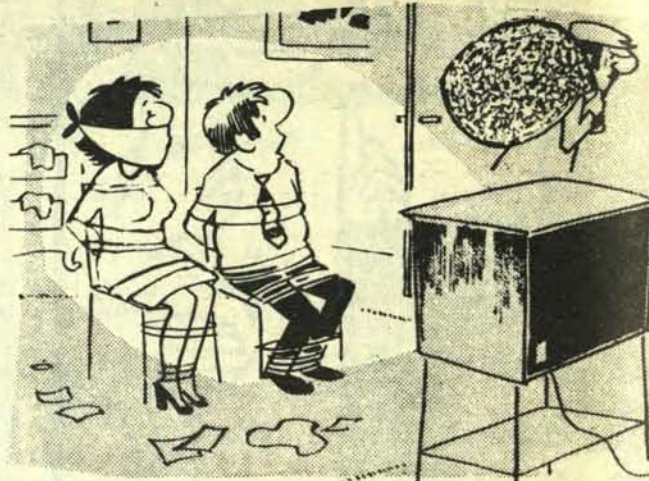
کشف!

پس از یک نطق علمی بسیار مفصل و مهم یک خبرنگار خود را به استاد دانشگاه که این نطق را از یک مجمع مهم علمی ایراد کرده بود رساند و گفت:

— استاد من خبرنگار مجله علم و آینده هستم آیا می‌توانم برای اطلاع خوانندگان مجله از شما پرسش در حال حاضر شما در حال کشف چه چیزی هستید؟

استاد آهی کشید و جواب داد:

— در جستجوی کشف یک آپارتمان سه اتاقه!



— حالا که داری میری لطفاً "تلویزیون را خاموش کن که ما دوجا نبه شکنجه نشویم!"

خوش‌شانسی!

این داستان مربوط به دورانی است که زن و مرد پاهم به‌دورانی می‌رفتند!

آقا که روی ماسه‌های کنار دریا دراز کشیده بود از جای خود بلند شد و اشیاء خود را برداشت که برود. درست در همین موقع یک خانم بسیار چاق به‌همانجا آمد و در جای آن مرد نشست و بدون توجه عینکی را که آن آقا فراموش کرده بود بردارد زیر تنه سنگین خود له کرد.

خانم از این جریان ناراحت شد و گفت:

— خیلی از این پیش‌آمد متأسفم آقا!

مرد جواب داد:

— برعکس خیلی هم شانس آوردم. چون فکرش را بکنند اگر عینک روی دماغ من بود حالا چه وضعی برایم پیش می‌آمد!

خوشبین

و بدبین!

یک بدبین و یک خوشبین سوار قایقی شده در کناره‌های اقیانوس اطلس قایقرانی میکردند ولی امواج خروشان دریا آنها را به‌وسط اقیانوس برد و آنها مدت هفت شبانه‌روز در میان امواج سرگردان بودند.

سحرگاه روز هشتم خوشبین با خوشحالی فریاد کشید:

— زمین! ما نجات پیدا کردیم! بدبین نگاهی به‌ساعتش کرد و گفت:

— فایده‌اش چیست. ساعت پنج صبح هیچ کافه‌ای باز نیست تا ما بتوانیم یک صبحانه درست و حسابی بخوریم!

انضباط انقلابی!

در دوران انقلاب کبیر فرانسه، انضباط در ارتش فرانسه سست شده بود. روزی یک افسر سربازی را صدا کرد و گفت:

— به‌بینم سرباز، پننج تا سکه یک‌فرانکی داری که این سکه پننج فرانکی را برای من خورد کنی؟ سرباز جواب داد:

— آره هشتی زود سکه‌تورد کن تا خوردش کنم.

افسر با عصبانیت گفت:

— مگر نمی‌دانی وقتی با یک افسر صحبت می‌کنی او را جناب سروان خطاب کنی و با ادب و احترام حرف بزنی؟ حالا من سؤال را تکرار می‌کنم: آیا پننج سکه یک‌فرانکی داری تا سکه پننج‌فرانکی مرا خورد بکنی؟

سرباز با احترام پاهای خود را بهم گرفت و جواب داد:

— خیر. جناب سروان ندارم!

دولت ما رکرت تا چدر مدت کمی که برسکا ر ۲ مدها است با مشکلات زیادی روبرو بوده است. ۹/۲ بیلیون دلار از مخارج عمومی کاسته است و تا حدود ۱۵ درصد مالیات‌ها را افزایش داده است، حتی وزارت دفاع و خارجه نیز ملزم به کاهش هزینه‌های خود شده‌اند. در این عکس تعدادی از هنرمندان انگلیس را که به نشانه اعتراض به افزایش مالیات‌ها دست به تظاهرات زده‌اند می‌بینید. حالا افزایش مالیات چه ربطی با اسکلت دارد معلوم نیست.

بدون شرح

در جستجوی کار!

مردی به‌قسمت کارهایی اداره کار مراجعه کرد و به‌متصدی اداره گفت:

— آقا خواهش‌مدم هر چه زودتر یک کاری برای من پیدا کنید من یک زن و چهارده فرزند دارم. کارمند نگاهی به‌سرتابی او کرد و گفت:

— بگوئید به‌بینم غیر از این چه کاری بلدید بکنید؟!

شوهرداری

یک متخصص مسائل خانوادگی به‌خانمها نصیحت میکند:

— هرگز وقتی شوهرتان خسته است با او جروبحث نکنید البته وقتی هم که سر حال و شاد است مطلقاً نباید با او به‌جروبحث بپردازید!

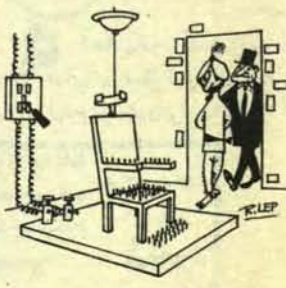
عیب کوچک!

زن با خشمی کم‌سابقه رو به‌شوهرش کرد و گفت:

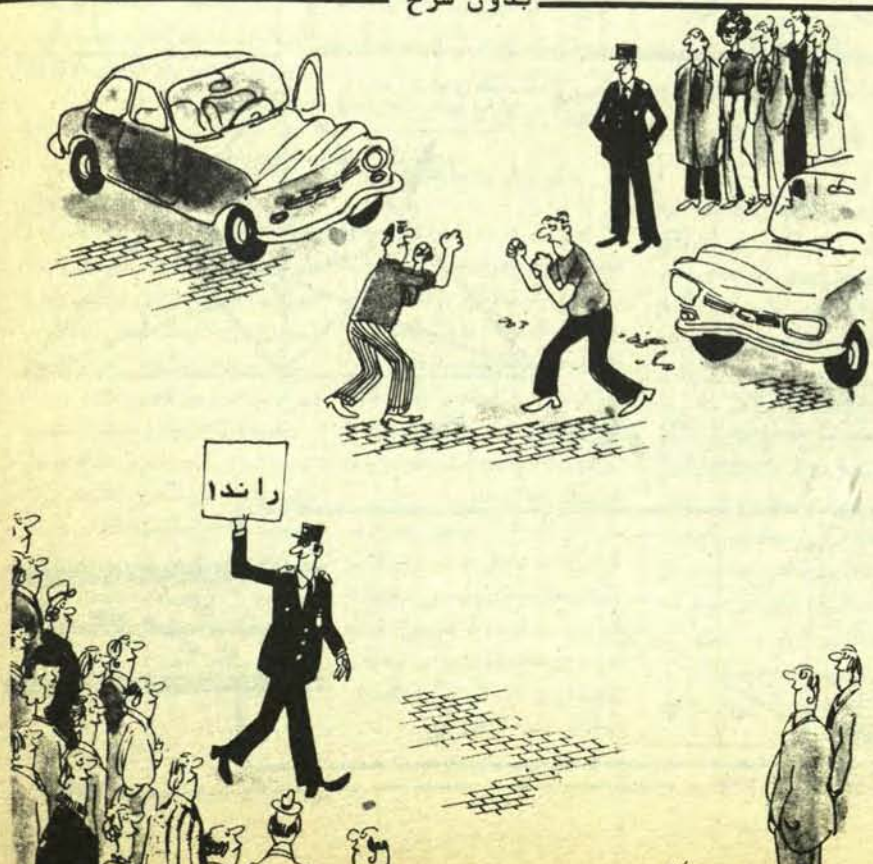
— من در ایستد ترا خوب شناختمم. تو دزدی! تو دروغگوئی، تو بی‌غیرتی، تو تنبل و بی‌کاره‌ای تو...

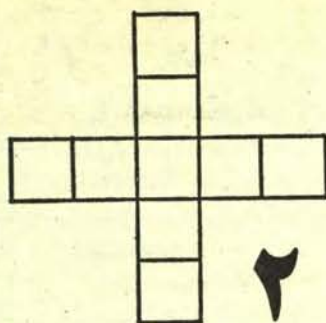
مرد به‌آرامی جواب داد:

— عزیزم چه توقعی داری. هیچکس نیست که در زندگی عیب کوچکی نداشته باشد!

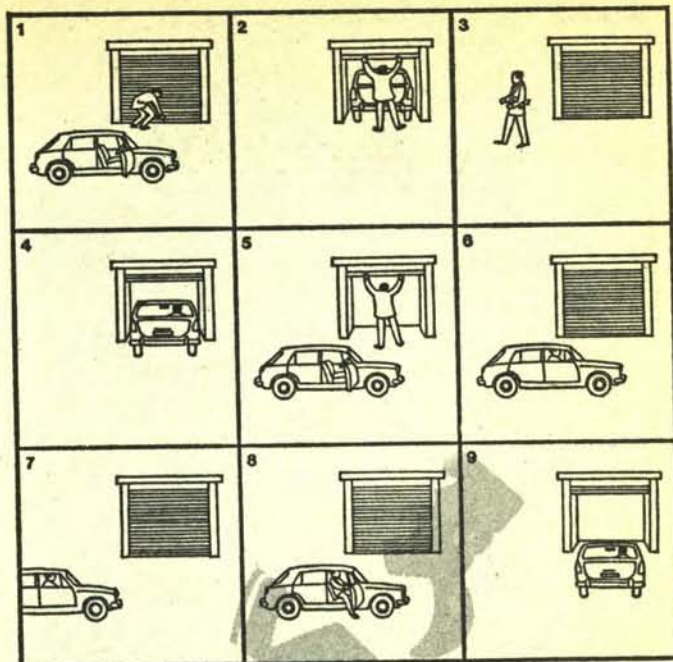


و قتبکه مرتاض هندی محکوم به اعدام با صندلی الکتریکی میشود!



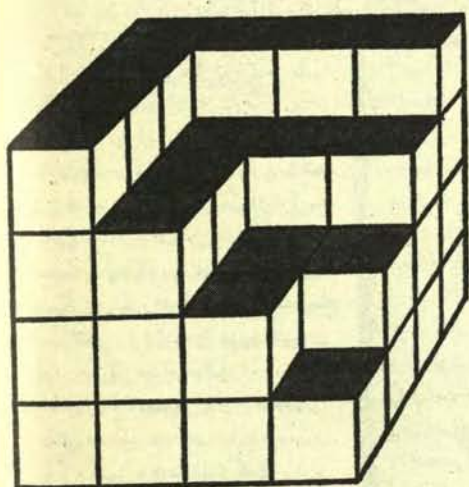


اعداد ۱ تا ۹ را طوری در
خانه‌های این شکل قرار دهید که
مجموع ارقام هر یک از دو ستون
برابر با ۲۳ گردد!



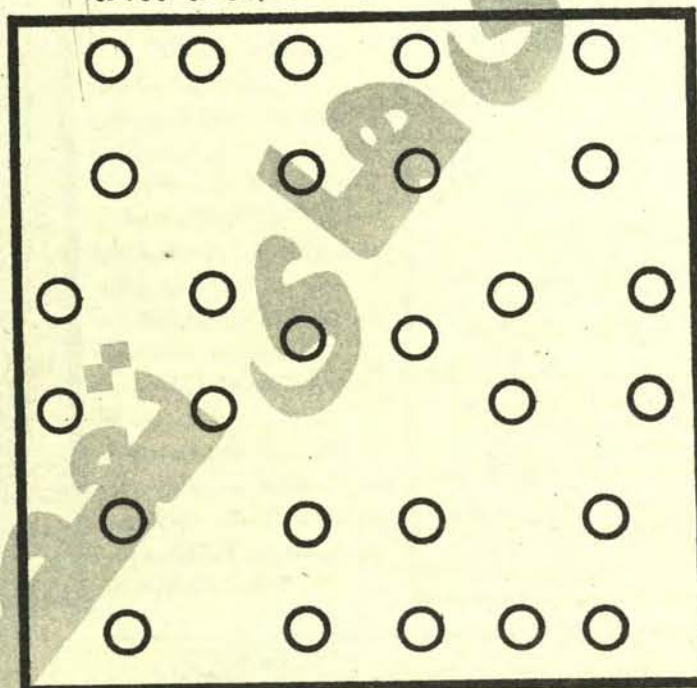
شماره هائیکه برای این ۹ تصویر گذاشته شده درست نیست و نامرتب است ترتیب صحیح قرار گرفتن این ۹ تصویر چگونه است؟
تا راننده بتواند بسراحتی وارد کاراژ شود.

این دست‌ها دست راست هستند یا دست
چپ؟

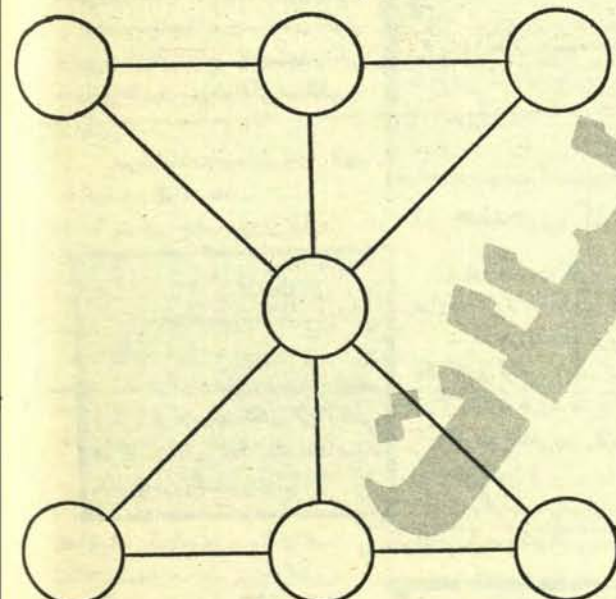
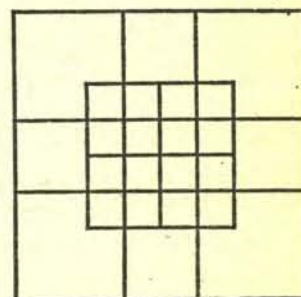


این شکل با چند مکعب ساخته شده است؟

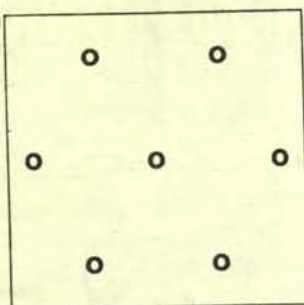
دو خط مستقیم طوری بر سطح
این مربع رسم کنید که آنرا به چهار
قسمت تقسیم کند بطریقی که در هر
قسمت چهار دایره قرار بگیرد!



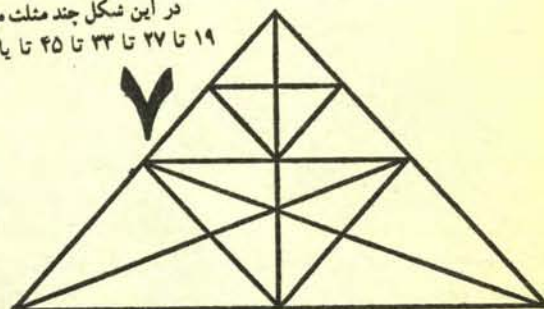
در این شکل چند مربع می بینید؟
۲۵ تا ۲۹ تا ۳۳ تا ۳۹ تا یا بیشتر!



اعداد یک تا هفت را طوری در
دوایر این شکل قرار دهید که مجموع
ارقام هر ستون برابر با دوازده گردد!



این مربع را با سه خط مستقیم به هفت قسمت تقسیم کنید بطوری که در هر قسمت یک دایره قرار گیرد.



در این شکل چند مثلث می بینید؟
۱۹ تا ۲۷ تا ۳۳ تا ۴۵ تا یا ۵۷ تا!

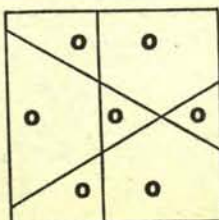
پاسخ سرگرمیہا

۵۳۱۷۴
 ۴۸۱۵۸
 ۴-۸-۴-۵-۱-۷-۶-۸
 ۵۳۱۷۴
 ۴۸۱۵۸
 ۴-۸-۴-۵-۱-۷-۶-۸

၁၀
ရဲ: ၂

၁၁
ရဲ: ၃

၁၂
ရဲ: ၄



၁ ၂
၃ ၄
၅ ၆
၇ ၈
၉ ၁၀

هفته نامه

روزنامه
طاغوت!

خسرو گل سرخی دیگری
در راه است!

شعرهای نفتی!



هادی خرسندی طنزنویس معروف مطبوعات ایران که یکی دوسالی بود در لندن پسر میبرد گاهی که هوای دیدار دوستان تهرانی بر سرش میزد چمدان کوچکش را میبست و راه تهران را در پیش میگرفت چند ماهی است که این توفیق نصیب دوستان تهرانی او نشده وقتی علت را از مسافری که تازه از لندن آمده بود پرسیدیم، گفت، هادی خان سخت سرگرم کارهای مطبوعاتی است و در لندن روزنامه‌ای بنام طاغوت منتشر می‌کند که در عرض یکساعت ناپایب میشود.

گفتنی است که این روزنامه زیر نظر مفید فی الارض که نام مستعار هادی خرسندی است منتشر میشود!



طرح از آلبوم : مصطفی اخوای



مصاحبه‌ایکه چندی پیش روزنامه اطلاعات با «نصرت رحمانی» شاعر معروف ترتیب داد بار دیگر او را در میان شاعران معاصر ایران چهره‌ای مشخص ساخت.

نصرت در قسمتی از این نشست اشاره کرده بود که شعر باید بسوی «نفت» بدهد و روزنامه این گفته او را تیتراژ اصلی قرار داد که پس آمده‌انی داشت زیرا در حالیکه هنوز یک ماه از تاریخ چاپ آن نگذشته است رندان سود جو خیلی سریع بیش از آنچه که فکرش را بشود کرد کتابی روانه بازار کرده‌اند بنام «شعرهای نفتی» که بطور مخفیانه و بیش از هر جا مقابل دانشگاه خرید و فروش میشود. در این کتاب که یکصد صفحه است و به‌بهایی یکصد ریال عرضه میشود از یکصد شاعر معروف معاصر از هر شاعر یک شعر همراه عکس و شرح حال او چاپ شده است.



پارازیت

تنها در روزهای اول انقلاب نبود که یک ناپسامانی در اجرای برنامه‌های تلویزیونی مشاهده میشد و بقولی هنگام نمایش یک برنامه ناگهان در اواسط آن مسأله‌ای پیش می‌آمد که چرت‌ها را پاره میکرد هنوز که هنوز است این ناپسامانی به‌چشم می‌خورد برای نمونه روز سه شنبه دوم مرداد ساعت نموسی دقیقه که زمان بخش اخبار بود، درست لحظه‌ای که ساعت پر صفحه تلویزیون ظاهر گشت در حالیکه ۵۵ ثانیه به‌ساعت نموسی دقیقه وقت ظاهر شدن گوینده می‌انده بود، صدائی بگوش رسید «وزیر کشور و...» سپس قطع شد تا پس از ۵۵ ثانیه که تصویر ظاهر شد و اخبار را آغاز کرد!



تاریخ را ورق میزنیم!

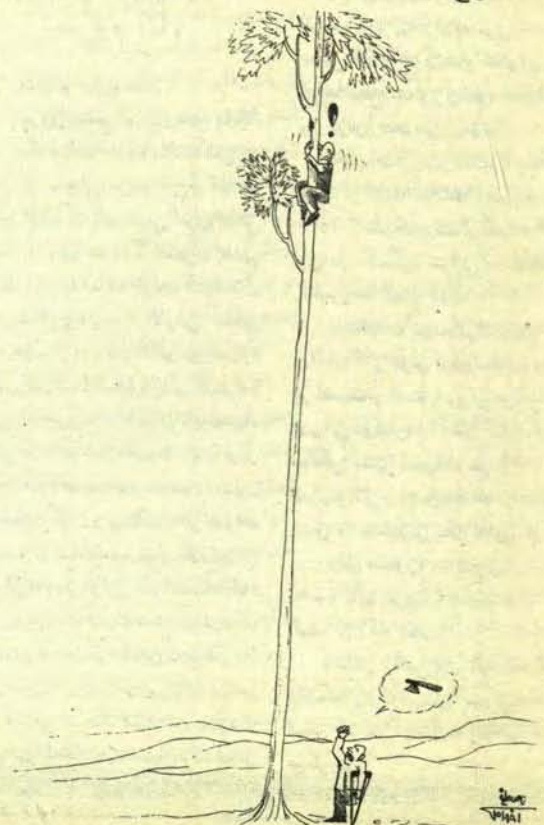
چهاردهم مرداد را هم پشت سر گذاشتیم، در این روز از انقلاب مشروطیت ایران اندکی (۱۱) یاد شد و بطریق اولی کسی از اتفاق دیگری که بیست سال قبل در این روز روی داده بود یک یاد کوچک هم نکرد و آن گذشت.

مجله راست و دروغ! گروهی از مطبوعاتی که دست‌اندرکار تهیه و تنظیم خبرهای گوناگون برای مجلات و روزنامه‌ها بودند در صدد انتشار مجله‌ای در قله جیبی هستند که تمام صفحات مجله از شایعات گوناگون پر شده است! نامی که تاکنون برای این مجله که اولین مجله بدون عکس ایران است در نظر گرفته‌اند راست و دروغ است!

مینی سالن! سینمای گلدیس که همیشه سعی دارد اگر فیلمهای تکراری هم نمایش میدهد آن فیلمها دارای ویژگیهای خاصی باشد، همزمان با عید فطر سالن دیگر خود را که یک «مینی سالن» آمده‌اند.

توجه به مذهب

این روزها چند دایرة المعارف جدید از سوی ناشران مختلف، معروف و غیر معروف به‌بازار کتاب عرضه شده است که تمام آنها طبق معمول با دارا بودن غلط‌نامه پر غلط است! غلط‌هایی که نمیتوان گفت «غلط چاپی» و ناشی از عدم آگاهی مؤلف یا مؤلفین در مسائل گوناگون و یا کم‌سوای آنها است. ولی آنچه گفتنی است در دایرة المعارف‌های جدید برخلاف دایرة المعارف‌های قدیمی صفحات کمتری به‌هنر بخصوص سینما اختصاص داده شده در عوض صفحات زیادتری را به‌مذهب اختصاص داده‌اند.



در جستجوی جوانی جاودانی

عمر ۱۲۰ ساله در دسترس بشر است

با رژنراسیون تراپی جوانی، زیبایی و قدرت جنسی و جسمی عود خواهد کرد

سن پیری در اشخاص مختلف متفاوت است

کنگره بین‌المللی (عمرشناسی) که اخیراً در کانادا تشکیل شد امکان غلبه بر پیری و احتمال دستیابی بر جوانی دوباره را مسئله روز کرد. این مقاله یک بحث جالب علمی در همین زمینه است.

زیبائی و جوانی ابدی، قدیمی‌ترین آرزوی بشر است انسان از روزی که با به عرصه وجود گذاشت در صدد پیدا کردن فورمول زیبایی و جوانی جاودانی و فرار از مرگ و پیری برآمد.

(اووید) شاعر رومی در منظومه شیوایی تلاشی (مدیا) دختر (آی‌تس) شاه را برای عود دادن نیروی عشق، توان جوانی و قدرت جنسی (جیسون) به تفصیل شرح داده است.

اووید میگوید:

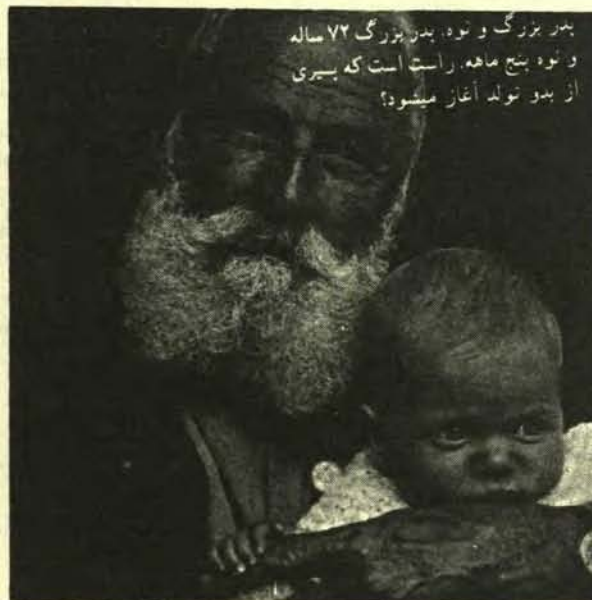
«مدیا از ترکیب عصاره برخی از گیاهان با زهر اقمی، امعاء و احشاء گرگ چشم جغد و قلب خفاش معجونی ساخت و آن را به خورد جیسون داد». با پایان و مصریان قدیم نیز در بهر دنیال فورمول عمر جاودان و جوانی لاپزال می‌گشتند و عقیده داشتند هر کس خون پسر تازه بالغ را بنوشد قدرت جنسی، زیبایی و جوانی‌اش باز خواهد گشت.

از این رو در پابل، سالانه متجاوز از ۱۲۰۰۰ پسر تازه بالغ مفقود میشدند!

در اسکندریه نیز داشتن یک سیو از خون پسر نوبالغ در خانه‌ها مرسوم بود. زیرا زن‌ها، در سومین روز عادت ماهانه به سراغ سیو می‌رفتند و جامی را از خون پسر کرده لاجرم عه می‌نوشیدند.

در عصر رنسانس خاصیت فوق‌الذکر در دوغ کشف شد در نتیجه مصرف دوغ بیکپاره آنچنان قزونی گرفت که تنها در دربار فرانسه در سال زیاده بر ۴۰۰/۰۰۰ لیتر دوغ مصرف شد! در روم باستان پسر مردان، لازمه بازگشت به جوانی را آویختن به پستان مادران شیرده زیر سن بیست

بدر بزرگ و نوه بدر بزرگ ۷۲ ساله و نوه پنج ماهه. راست است که پیری از بدو تولد آغاز میشود؟



میدانستند. آن‌ها اینگونه مادران را در ازای پرداخت مبالغ هنگفت اجیر میکردند و از پستان آن‌ها شیر می‌نوشیدند.

با مختصر دقت در نسخه‌های ضد پیری چنین استنباط میشود که اجداد ما جوانی را اکثراً در شیر جان، و یا در شیر و خون جستجو می‌کردند.

عمر طولانی در جوانی

علاقه و توجهی که بشر در طول تاریخ به فورمول ضد پیری نشان داده آن را اندک اندک به صورت دانشی در آورده که به (رژنراسیون) یا (تجدید حیات) معروف شده است. (رژنراسیون) در بدو پیدایش، دانشمندانی مانند (فیلاتوف) و (بوگومولتز) پیدا کرد.

به همت این دو بود که

میتوان کرد؟

هدف بحث علمی ما نیز در حقیقت کوشش به منظور یافتن پاسخی برای همین پرسش میباشد.

در حال حاضر روش‌های ضد پیری (فیلاتوف) و (بوگو مولتز) و استفاده از سلول‌های تازه و یا منجمد شده متداول است و تقریباً سالی نیست که به کمک شان صدها زن و مرد دست کم ده بیست سال جوان‌تر نشوند. متداول‌ترین روش ضد پیری استفاده از سرم (رژنراسیون U) ساخت پروفیسور فیلاتوف میباشد. اهل فن به این سرم تا بس حدی خوشبین هستند که میگویند سرم (U) در جهت تنظیم فعالیت و رفع اختلالات سلولی و عضوی پراستی معجزه می‌کند.

این سرم را حتی پزشک خانواده‌گی شما نیز میتواند تزریق بنماید. منتها سرم باید دو تا سه بار در هفته تزریق بشود و برای هر دوره تزریق ۸ تا ۱۰ سرم لازم است.

در دوره تزریق، پیروی از رژیم غذایی خاصی ضرورت ندارد و بیمار مجاز است هر نوع غذایی را به هر مقدار که هوس کرد بخورد. معجزه سرم در نحوه عملکرد آن نهفته است چرا که تمامی فعل و انفعالات سلولی عضوهای فرسوده بدن را دوباره عادی و عمل تقسیم سلولی را کافی‌السابق دایر و طبیعی مینماید.

اثر سرم روی بدن‌های فرسوده و به پیری گسرنیده زیاده‌تر است و به عنوان مثال میتواند آثار و عوارض پائنه‌گی را در زن و ضعف نیروی جنسی را در مرد از بین برده تعادل بین روح و جسم را مجدداً برقرار سازد، قوای حافظه و سامعه را تا ۵۰ درصد تقویت نموده و کاربرد بدن را از نقطه نظریات جنسی، افزایش دهد.

سرم (U)

شادوالد مینویسد:

«نیروی جنسی مرد از پنجاه به بالا، گو اینکه مانند حالت پائنه‌گی زن کامل نیست ولی فرسودگی و کاهش یافتن تولیدات هورمونی امری قطعی است. به عبارت دیگر توان جنسی آشکارا رو به ضعف خواهد گذاشت و مرد بهنگام وظایف زنانشونی احساس عدم اطمینان و تزلزل خاطر خواهد کرد و کار اندک اندک بجائی خواهد کشید که حس عدم اطمینان تا به محیط تنگی مرد نیز رخنه خواهد کرد و در نتیجه مرد همیشه خمو، خسته، بدون حوصله، نگران و بیمناک بنظر خواهد رسید و از مقابله مردوار با موانع زندگی دچار هراس خواهد شد. البته اگر به پزشک مراجعه شود، پزشک کوشش خواهد کرد تعادل بهم خورده هورمون‌ها را با تجویز رژیم‌های هورمونی مجدداً متعادل سازد و برقراری تعادل بعید نمیشد اما تعادل

«عمر بهر کیفیت طولانی‌تر خواهد شد. منتها باید کاری کرد که عمر اضافی مطبوع باشد و به زنده ماندن و زندگی کردنش نیاززد یعنی به صورت جوانی نصیب ما شود. چونکه عمر اضافی در پیری پشیمانه استخوانی است که جلو اسب انداخته باشند»

خوبخود این سؤال پیش خواهد آمد که تا سال ۲۰۰۰ کی مرده و کی زنده بگوئید به بینم در حال حاضر چه

دائمی نیست بلکه موقت خواهد بود و طی دو سه هفته یادو سه ماه مجدداً به همان وضعیت سابق عودت خواهد کرد.

من به تجربه و دریافت‌ام که زبان رژیم‌های هورمونی از منافع آن‌ها بیشتر میباشد. چه پسا دیده شده که رژیم بعد از سپری شدن دوره اسر موقت، قدرت جنسی مرد را پناگاه از بین برده است. رژنراسیون تراپی بیشتر به مرد این گروه می‌خورد زیرا با تزریق تعدادی سرم (U) چنان تازه پیدا می‌کند. اعتماد بنفس خویش را باز می‌یابد عشق به زندگی مجدداً در آن‌ها بیدار میشود، با حرارت به کار و شغل خویش می‌چسبند. در میدان عشق نیز دوباره مرد میدان میشوند.»

۲۰/۰۰۰ مدرک زنده

در سال ۱۹۵۱ مشتاقان جوانی دوباره با نام شخصیت نوید دهنده‌ای آشنا شدند. این شخصیت که خانم (آنا اصلان) باشد دانشمند رشته زیست‌شناسی بود و در انستیتوی تحقیقات (پارون) بخارست پایتخت رومانی کار می‌کرد.

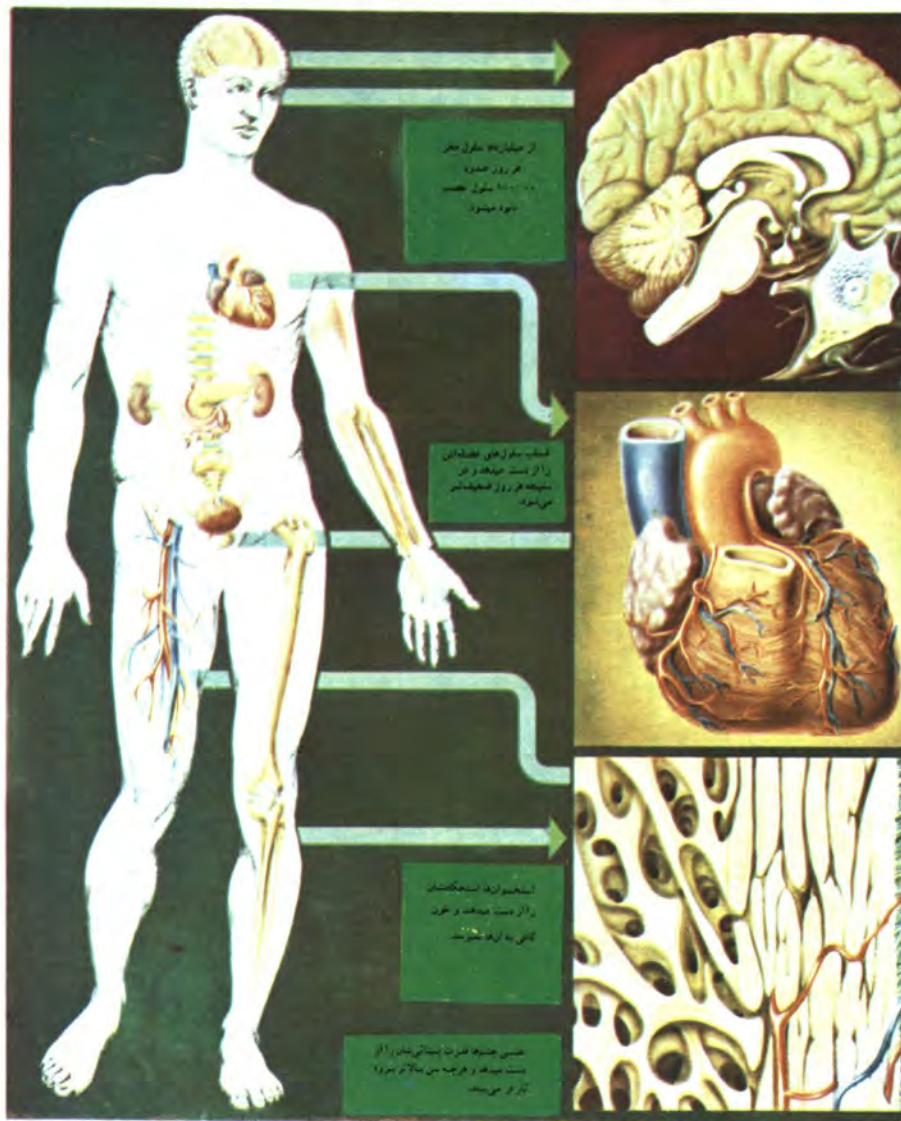
خانم اصلان با داروی جدیدی موسوم به (نوکاتین) سر و کار داشت و آن را با همکاری پروفیسور (وانیللو بولد) روی تورم‌های مفصلی و آمبولی‌های عضوی آزمایش میکرد، معجزه موقعی اتفاق افتاد که خانم اصلان متوجه شد نوکاتین نه تنها داروی ورم مفاصل و آمبولی‌ها بود بلکه وضع عمومی بدن بیمارانش را نیز به نحو حیرت‌انگیزی زیر و رو میکرد. یعنی آثار جوانی می‌آورد، به گرسنگی جنسی دامن میزد و شوق به زندگی را در قلب مرده بیمار دوباره زنده میکرد. او دید بیمارانش مسجده ازدواج کردند، سایر بیمارانش به سوی تملیلات جنسی مشروع رفتند و علاوه بر همه این‌ها سطح شعور و قوه حافظه‌شان نیز قوس صعودی پیمود.

خانم اصلان رویداد را پیگیری کرد. از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ مستجاوز از ۲۰/۰۰۰ مدرک زنده ارائه داد. ۱۹۵۶ وی در (کنگره تراپی) منعقد در کالروعه آلمان گفت:

«معالجات پیشگیرانه بین سنین ۴۰ تا ۶۰ از جوان کردن سالخوردگان بر اهمیت‌تر است با روش من میتوان: جوانی دوباره را آغاز کرد، در ۶۰ سالگی پیر نبود، و در ۶۵ سالگی همانند سی و چهل ساله‌ها در میدان عشق و عشق‌بازی یکه تازی کرد.»

برای مبارزه با پیری در درجه نخست باید پیری را شناخت و از کم و کیف آن آگاه شد.

دکتر (کارول الیوت) استاد دانشگاه رم که درباره پیری و طرق شکل گرفتن آن سال‌ها تحقیق کرده میگوید:



از میان سلول‌های بدن
هر روز حدود
۱۰۰۰ سلول حذف
شده و جایگزین
شده می‌شود

سلول‌های بدن
را از دست می‌دهیم و
جایگزین آن‌ها را
می‌گیریم

استخوان‌ها استحکام
برای استخوان‌ها و
کلیه‌ها را از دست
می‌دهند

عسل جاده‌ها را برای
استخوان‌ها و
کلیه‌ها را از دست
می‌دهند

بدن تا حدی پیر می‌شود که فعالیت
اعضا محدود و کند خواهد شد و
شخص از نقطه نظر فعالیت‌های
جسمی و روحی دچار اشکال خواهد
شد.

در سنین پسن ۶۶ و ۷۰ تمامی
علائم پیری عرض اندام خواهند
کرد. پوست پرا از چروک خواهد شد و
اندام در مجموع کوچک‌تر و تکیه‌تر
خواهد شد. حواس پنجگانه کند و تنبل
خواهد شد. میل به فعالیت جنسی از
بین خواهد رفت و شخص بیشتر با
خاطرات دوران جوانی زنده و سرگرم
خواهد ماند.

اینجاست که نتیجه مطالعه و
تلاش پزشکان برای مداوای پیری
می‌تواند موثر واقع شود و
بهرگان‌های مختلف بدن کمک کند
که بتواند عوارض یاد شده پیری را از
میان بردارد. به همین جهت متخصصین
می‌گویند هر یک روزی که پسر عمر
می‌کند می‌تواند امید آرا داشته باشد که
چیزی بر بقیه عمر او افزوده شود. اگر
نما درگیر گرفتاری‌های روزمره
هستید و به این مسائل نمی‌رسید در
عوض هستند دانشمندانی که شب و
روز می‌کوشند تا با کشفیات تازه عمر
را طولانی و جوانی را تا پایان عمر
جاودان سازند.

ظاهر می‌شود. زیرا پوست هم چین و
چروک پرمی‌دارد و هم اینکه زخمش
هی دیرتر بهبود می‌یابد. علت طولانی
شدن دوره بهبود زخم این است که هر
چه سن بالاتر برود سلول‌ها نیز هر روز
آهسته‌تر ترمیم می‌شوند. به عنوان مثال
زخم یک پسر بچه ۱۰ ساله در ظرف
۲۰ روز بهبود خواهد یافت. حال آنکه
همین زخم برای بهبود یافتن در انسان
۳۰ ساله ۴۱ روز، در انسان ۵۰ ساله
به ۷۸ روز و در انسان ۶۰ ساله در
حدود ۱۰۰ روز وقت احتیاج دارد.
سایر عوارض پیری در حد فاصل
سنین معین و بطور پیگیر بروز
می‌کنند.

به عنوان مثال
در سنین پسن ۴۶ و ۵۰ سالگی
استعداد جانی بروز می‌کند. مفاصل
که گاه و بهمان دلیل خشک می‌شوند.
در سنین پسن ۵۱ تا ۵۵ سالگی
قلب ضعیف می‌شود. اثرات جنسی
ضعف قلب در دستگاه‌های تنفس و
گردش خون مشهود می‌گردد. در نتیجه
شخص زودتر خسته خواهد شد، و
به نسبت سابق زودتر به نفس نفس و
بهمن و هن خواهد افتاد و در قدرت
حافظه‌اش نیز نقصان محسوس پیدا
خواهد شد.

در سنین پسن ۶۱ و ۶۵ سلول‌های

در فیک می‌گیریم.
«اینکه سلول‌های انسان در طول
عمر فقط ۵۰ بار ترمیم شوند صحبت
ندارد. چون اگر صحت داشت انسان در
طفولیت می‌میرد و به سن رشد
نمی‌رسید. اشتباه دکتر فلیک از آنجا
ناشی شده که نفهمیده واکنش سلول‌ها
در دوره کشت سلولی غیر طبیعی، با
زندگی طبیعی سلول‌ها در بدن انسان
زنده فرق دارد زیرا سلول در دوره
کشت طبیعی نه ۵۰ بلکه هزاران و
حتی میلیون‌ها بار ترمیم می‌شود.»
پروفسور (پورلیه) فرانسوی
پیری شناس معروف می‌گوید:
«بی‌آنکه بخواهم بگویم در بدن هر
موجود سیستمی وجود دارد که حد
عمر همان موجود را مشخص می‌سازد
و در رأس موعده موجود را به‌مرگ
طبیعی یا غیر طبیعی از دنیا می‌برد
ناچارم تاکید کنم سیستم
پیش‌ساخته‌ای هست که بسیاری
از مختصات لازم زندگی موجود از
جمله ترمیم سلولی، درجه حرارت بدن
و درجه فشار خون را یکتا خواست
نگه‌میدارد.»

علائم پیری

اولین علائم پیری روی پوست

با گذشت زمان، نیروی زندگی خویش
را رفته رفته از دست داده و سرانجام
بهریزی که توان نیروها به‌صفر
می‌رسد خواهند رسید سلول‌های
جلدی، گلبول‌های سفید و قرمز، قدرت
تولید مثل و تقسیمات سلولی خویش
را خواه از نقطه نظر کمیتی و به
کیفیتی بمرور از دست خواهند داد.
سلول‌های سیستم‌های عصبی و
مهاججه‌های ضعیف خواهند شد و
بطوری فزاینده از زندگی، شادابی و
طراوت پسن نصیب خواهند ماند.
خلاصه کنیم، اعضای بدن قدرت
سازندگی و خلایق خویش را رفته
رفته از دست خواهند داد موه‌ها خواهند
ریخت، چشم‌ها قدرت و دقت بینائی را
از دست خواهند داد، در دستگاه تنفسی
اختلالاتی بروز خواهد کرد قلب از
کارائی خویش بمنظور رساندن خون
به اقصای نقاط بدن احساس عجز خواهد
کرد و کم‌کم همان وضعیتی پیش
خواهد آمد که ما آن را پیری و ناتوانی
توصیف می‌کنیم.

تحلیل گرسنگی

به نظر پروفسور (شادوالد) پیری
از بدو تولد آغاز نمی‌شود و هر روزی
که از عمر بگذرد یک قدم به‌دور از
کهولت نزدیک می‌شویم. این نظریه
گو اینکه ممکن است شوخی بنظر
رسد ولی عین واقعیت است.
زیرا اگر فاکتورهای تولد و
جوانی وجود نداشته باشند بطریقی
اولی چیزی بنام پیری هم وجود
خارجی پیدا نخواهد کرد. بدین لحاظ
تصادفی مسایل بطور سلسله مراتبی
به یکدیگر بستگی دارند.
دکتر (لئونارد فلیک) یکی از
کسانی است که عقیده دارد پیری را
می‌شود با گرسنگی سرکوب کرد.
وی در بولتن (کنگره بین‌المللی
عمرشناسی) سال ۱۹۷۸ نوشته است:
«به تبعیت از یک سلسله
آزمایش‌های کلاسیک نتیجه‌گیری
شده که عمر موجودات را می‌شود از
راه تحمیل گرسنگی به آن‌ها و یا
به مساعدت رژیم‌های معین فی‌المثل،
گنجاندن مواد ضد اکسیدانته (مواد
ناسازگار با اکسیژن) یا ویتامین (E)
در مواد مصرفی یا سرکوب کردن
مصونیت طبیعی بدن طولانی‌تر کرد.»
دکتر فلیک اضافه می‌کند:

«من مقداری از انساج ریه یک
جنین را برداشته تحت آزمایش قرار
دادم. آزمایش ثابت کرد که سلول‌های
نسوج ریه در طول عمر هر موجود
تنها ۵۰ بار ترمیم می‌شوند و بعد برای
همیشه می‌مانند.»
نتیجه‌گیری دکتر فلیک در واقع
تأیید تئوری قدیمی (عمر پیش‌ساخته)
است که هنوز به‌یوت نرسیده است.
اما پروفسور (کسارول اوزن)
زیست‌شناسی متخصص در رشته
مولکول شناسی در رد نتیجه‌گیری

«مسئله این نیست که انسان در چه
سالی پیر می‌شود بلکه مسئله این
است که انسان می‌تواند تا چه سنی
چنان باشد جوان بماند. اگر موضوع
به شکل بالا مطرح شود می‌توان پاسخی
قابل کتنه برای آن پیدا کرد. در عین
حال از بروز ترس ناشی از وقوع
پیری جلوگیری نمود. ممکن است از
هر پیرسید: انسان کی پیر می‌شود و یا
پیری از کدام قسمت بدن شروع
می‌شود؟ در جواب باید گفت که پیری
سر مشخصی ندارد و سن پیری در
انسان متفاوت، متفاوت است مثلاً
میان، چه از نظر روانی و چه از نظر
بدن در ۳۰ سالگی پیری شد. در واقع
در رویداد پیری سن عامل اساسی
نیست. چرا که سن نسبت شده در
دانشنامه و سن بیولوژیکی با
پیرگی همگام نیستند. هر یک
هم راند از دیگری جلوتر یا عقب‌تر
می‌روند. چه با اشخاص ۵۰ ساله که
به ۳۰ ساله می‌نمایند و چه با ۳۰
سالگانی که نسبت ساله تشخیص داده
می‌شوند.

خصیصه مورد اشاره تا حدودی
موروثی و ژنتیکی است محیط
زیستی، محیط معاشرت، محیط کار،
و شرایط اقلیمی نیز در تشکّل آن نقش
مهمی بازی می‌کنند.
از سوی دیگر در زندگی همیشه
اقتضا وجود دارد. مثلاً در شوروی یا
آرژانتین به‌اشخاصی پرمیخوریم که
در صد سالگی و یا در سنین یکصد و
در صد سالگی از نشاط و قدرت مردان
چهل و پنجاه ساله برخوردار هستند.
بدنی در وضعیتی مغایر با سن‌شان
در می‌یابند. اما عکس قضیه هم صادق
است. پیری زودرس، که زائیده عصر
پیشرفت صنعتی شناخته شده، آنقدر
مؤثر است که حتی شرایط اقلیمی
بسیار را نیز تغییر داده است.

آمار پیری من حیث المجموع از
۴۰ سالگی به بعد شروع به تظاهر
می‌کنند. زن دوران پائنه‌گی را با
عوارض مربوطه‌اش آغاز می‌کند
البته از بین رفتن عادت ماهانه، روی
قدرت جنسی زن امر چندانی ندارد
لیکن موجب بالا رفتن وزن، ضعف
تمرکز حواس، احساس حرارت، و
عرق ریزی‌های ناهنگام می‌شود. اما در
مرد شرائطی این چنین آشکار نمی‌شود
مغذک در او نیز هم زمان تحولاتی
پدید می‌آید.

نمی‌توان ادعا کرد که زن یا مرد،
نسبت به یکدیگر دوره جوانی
طولانی‌تری دارند و دانش
پیری‌شناسی هم تفاوت محسوس بین
پیری این دو نمی‌بیند. اما باید دید
اصولاً پیری چیست و چگونه تظاهر
می‌کند. پیری بطور کلی یک رویداد
بیولوژیکی است که با ضعف
فرسایشی و دائم‌الزاید نیروهای دفاعی
بدن در مقابل محیطی که در آن زیست
دارد جلوه‌گر می‌شود. یعنی، اعضای بدن

شلتوکس

حشره‌کش موثر ، معطر و مطمئن



پس از چند دقیقه هیچ حشره‌ای باقی نخواهد ماند.
برگزیده مردم سراسر جهان



● حشره‌کش شلتوکس را فقط ۳ ثانیه اسپری کنید
● حشره‌کش شلتوکس



متخصصین شرکت بین‌المللی شل تهیه می‌گردد .

● حشره‌کش شلتوکس تحت سرپرستی و نظارت